

زنان ایران در جنبش مشروطه



عبدالحسین ناهید

عبدالحسین ناهید

زنان ایران
د در جنبش مشروطه

اشعارتن کی بخش «عصیان زینب پاشا» را دوست ارجمندم ناصر مرقاوی
به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند بدینوسیله از زحمتشان صمیمانه
سپاسگزاری می‌کنم

ع - ن

نشر احیا ، تبریز

زنان ایران در جنبش مشروطه

عبدالحسین ناهید

بهار سال ۱۳۶۰

عواهی بیداری

انقلاب‌های بورژوازی در اروپا همچون سیلی‌بنیان‌کن فتووالیزم و موانع روابط تولید سرمایه‌داری را از میان بر می‌دارد . نیروهای تولیدی سریعاً رشد می‌یابند . سرانجام در قرن ۱۹ زمینه انقلابی را که به انقلاب صنعتی موسوم است ، فراهم می‌آورند . صنایع ماشینی باشتایی فزاینده ، صنایع دستی را که نیروی محرك آن تنها بازوی کارگر بود از اعتبار می‌اندازد . «ماشین‌کاری» جای «دست‌کاری» را می‌گیرد . در نتیجه اختلاف قدرت جسمانی بین زن و مرد که در طول سالیان دراز در اثر کوتاه شدن دست زن از تولید پیدا شده بود و یکی از برتری‌های مرد به حساب می‌آمد ، از بین می‌رود . ماشینیسم نیروی عضلانی را تا آن حد زائد می‌سازد که سرمایه‌داران ، زنان و حتی کودکان را نیز - بعنوان ارزانترین نیروی کار - زیرمهمیز استثمار می‌کشند و تا آخرین رمق از نیروی کار آنان برای انباشت سرمایه استفاده می‌کنند . بدینگونه ماشینیسم ، اقتصاد دیرینه را که کانون‌شناخته بود از هم می‌پاشد ، همبستگی خانوادگی را متزلزل می‌کند و زنان رنگ پریده را از قلب سکوت خانه‌ها به کارخانه‌ها می‌کشد آنان مستقیماً و همطر از با مرد در مقیاس وسیعی در امر تولید شرکت می‌کنند . زن در کارخانه به جای آن که دختر یا همسر مرد شناخته شود ، با نام خود و با کار خود شناخته می‌شود . زنان با کار در کارخانه‌ها به استقلال مادی می‌رسند . استقلال اقتصادی آنان را متکی بخود می‌کند و بدین ترتیب یکی از شرایط آزادی زن فراهم می‌آید

ماشینیسم به نحوی دیگر در بیداری زنان مؤثر می‌افتد بدین معنی ماشین مبدل به وسیله‌ای برای افزایش عده کارگران مزدگیر می‌گردد . روستائیان از روستاهای شهرها سرازیر می‌شوند و توسط اربابان جدید - سرمایه‌داران - در کارخانه‌ها بکارگرفته می‌شوند . در نتیجه شهر و شهرنشینی گسترش می‌یابد . « در اثر پیدایش شهرهای بزرگ و اختلاط مردم مختلف الحال باهم بحث و نقادی و تفکر مستقل فردی رواج می‌گیرد . کهنه‌پرستی یا تقدس عرف و سنت که از مختصات انسان روستائی دوره تولید کشاورزی است در هم می‌شکند . تولید توده‌وار سطح زندگی شهرنشینان را بالا می‌برد و از این راه به تعالی افکار عمومی یاری می‌دهد . ابزارهای ماشینی بنویه خود همچنان که رفع حوائج حیاتی را آسانتر می‌گرداند ، برسرعت تفکر و بصیرت انسانی می‌افزاید »^۱

نظام بورژوازی نیز در عصر شکوفائی خود ، به جهت آن که نیروی کار کمیاب بود ، با شورو حرارت از آزادی زن یعنی از آزادی ارزانترین و قانع‌ترین نیروی کار دفاع می‌کند . لکن در مراحل بعدی از آنجائی که از رشد و گسترش باز می‌ماند ، با نیروی کار اضافی روپرتو می‌شود تا جائی که نمی‌تواند حتی برای همه مردان به اندازه کافی شغل فراهم نماید . بهمین جهت سعی می‌کند تا حدی که در توان دارد زنان را از عرصه تولید بکنار کشد و مجددآ آنها را راهی پستوو پسله‌ها کند و از این طریق راه‌گزیری از مشکل بیکاری بیابد .

آزادی واقعی زن نوع دیگری نیز به زیان بورژوازی تمام می‌شود . بدین ترتیب که زنان بخاطر انجام کارخانگی و خدمت به مردان دستمزدی دریافت نمی‌دارند . یعنی آنان مردان را برای کار مجدد در کارخانه‌ها آماده می‌کنند و کودکان را برای بهره‌کشی سرمایه‌داران

۱ - آگه برن و نیم کف ، زمینه جامعه‌شناسی ، ترجمه آربیان‌پور ، ص ۲۸۶

می‌پروردند ، بدون آنکه دستمزدی از این بابت دریافت کنند . دستمزد زنان خانهدار در حقیقت در جیب صاحبان وسایل تولید باقی می‌ماند . با تبدیل کارخانگی به کار اجتماعی و شرکت وسیع زن در کارهای تولیدی ، سرمایهداران از این نوع بیگاری زنان خانهدار بی‌بهره می‌مانند بنابراین سعی می‌کنند زن را همیشه در مقام و موقعیتی که خودشان تعیین کرده‌اند ، نگاه دارند . لکن بورژوازی نمی‌تواند چرخ تاریخ را به عقب برآورد و زنان را مجدداً بجای سابق خود - اندرون‌ها - برگرداند . بنابراین دست به تزویر و ریا می‌زنند و ایدئولوگی‌هایشان با استفاده از فلسفه و الهیات ، زیست‌شناسی و ... شعار جدیدی بنام «برابر اما متفاوت» در مورد زن و مرد جعل می‌کنند و سرزبانها می‌اندازند . به تعبیر این شعار زن و مرد اگرچه از لحاظ انسانیت برابرند ، اما دوگونه انسانند و باهم فرقهای دارند و نمی‌توانند باهم در همه زمینه‌ها برابر باشند . بسخن دیگر زن باید کماکان بعنوان جنس دوم ، تحت سرپرستی مرد باقی بماند . زیرا تنها در صورت تحت حمایت مرد بودن است که بورژوازی می‌تواند از او بمتابه نیروی کار ارزان و ارتش ذخیره کار (شرکت تناوبی زن در تولید ، به کارگماردن هنگام شکوفائی و اخراج بهنگام بحران) استفاده نماید . این فرمول یعنی «برابر اما متفاوت» فرمولی است که برخی از ایدئولوگی‌های نظام سرمایه‌داری آمریکا درباره سیاهان نیز بکار می‌گیرند تا باین وسیله تبعیض بین نژاد سیاه و سفید را محیلانه توجیه کنند

نظام بورژوازی برای مصون ماندن از خشم کارگران زن و مرد به تزویر دیگری دست می‌زند . به این ترتیب که مبارزات حق طلبانه زنان را جدا از مبارزات طبقاتی و بطور مستقل مطرح می‌کند و خواستهای آنها را در همه زمینه‌ها بصورت تساوی حقوقی مطلق بین زنان و مردان درمی‌آورد . بدین ترتیب سعی می‌کند ، مبارزات طبقاتی

زنان را به جنبش فمینیستی تنزل دهد

بهر تقدیر دموکراسی و تساوی بورژوازی و همسانی زن و مرد از دیدگاه این نظام، کلمات فریبنده و عبارات رنگ و روغن زدهای بیش نیست. زنان و مردان ستمکش سرنوشت واحدی دارند. زنان طبقه واحدی را تشکیل نمی‌دهند. آنان با علقه‌های اقتصادی، اجتماعی و به مردان - پدر یا شوهر - وابسته‌اند. زنان بورژوا وابسته به مردان بورژوا و زنان کارگر وابسته به مردان کارگر می‌باشند و بین زنان این دو طبقه هرگز سازش و اشتراک منافع نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین آزادی زن بدون آزادی مرد و آزادی مرد بدون آزادی زن هرگز امکان نخواهد داشت و تا وقتی که استثمار انسان از انسان برچیده نشده باشد، زن نیز ستمکش باقی خواهد ماند. به گفتهٔ لینین: «تا زمانی که مالکین و سرمایه‌داران وجود دارند، تساوی زن و مرد حتی در مقابل قانون نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنجائی که خبر از مالک و سرمایه‌دار نباشد، آنجاکه حکومت زحمتکشان زندگی جدیدی را بدون وجود استثمار گران بناکند، شرایط تساوی، بین مردان و زنان بوجود خواهد آمد.» البته این سخن ضرورت مبارزهٔ صنفی زنان را در جوامع طبقاتی نفی نمی‌کند و نباید چنین نتیجه‌گیری شود که هرگونه مبارزهٔ صنفی علیه سر کوب واستثمار جنس زن و در راه برانداختن آن بدون نتیجه بوده و انحراف از مبارزات طبقاتی است.

کوتاه سخن در سایهٔ انقلاب کبیر فرانسه، همچنین انقلاب صنعتی بساط کهن در اروپا درهم نوردیده می‌شد. فریاد آزادی، دموکراسی، مساوات طلبی سرتاسر قاره اروپا را آکنده می‌سازد افکار آزادی‌خواهی سرانجام بوسیلهٔ روزنامه‌ها، مجلات، مسیونرهای مذهبی، جهانگردان، مسافران، تجار، نماینده‌گان دول اروپائی و ...

به ایران نیز فرامی رسد

انقلاب مشروطیت ژاپن ، جنگ روسیه تزاری با ژاپن و شکست
فضاحت بار تزاریسم از ژاپن ، شکست امپراطوری انگلستان -
امپراطوری ای که خورشید در مستعمراتش غروب نمی کرد - از يك
ملت کوچک آفریقائی بنام ترانسواں ، و انقلاب ۱۹۰۵ روسيه نیز
ایرانیان را تحت تأثیر قرار می دهد . شرکت زنان در این جنبش‌ها و
فریاد آزادی خواهی و اعتراض علیه ستم جنسی آنان تأثیر عیقی بر
زنان ایرانی به ویژه در زنان بورژوا و روشنفکر باقی می گذارد تا جائی
که به گفته يك دیبلمات فرانسوی که در عصر مشروطه خواهی در کشور
ما اقامت داشته ، در این زمان در ایران « زنی نبود که خواب مشروطه
نبیند . »^۱

گذشته از این‌ها به دنبال رونق سرمایه‌داری ، محصولات
کشاورزی در بازار ارزش معینی می‌یابند و تجملات به سبک اروپائی
امکانات مالی فراوانی را طلب می‌کند روی این اصل بیحاصلی
نگهداری گله‌ای از زنان را برای مردان فغودال و اشراف ایرانی آشکار
می‌سازد و این امر تا حدودی در گستن زنجیر پای زن مؤثر می‌افتد .
عوامل دیگری نیز در بیداری زنان ایرانی مؤثر بوده‌اند که
به اختصار به اهم آنها اشاره می‌شود :

۱ - آشنایی با فرهنگ و تمدن اروپائی

مقدمات آشنایی مردم ایران با تمدن اروپائی از عهد صفویه و
نادرشاه و کریم خان شروع می‌شود . از او است سلطنت فتحعلیشاه بهجهت
از دیاد روابط ایران با کشورهای اروپائی و رفت و آمد بیش از پیش

۱ - اوستاس دولور و اودا گلاس سیلاندن ، ماه شب چهاردهم . . . ، ترجمه
علی اصغر معز ، ص ۹۶

اروپائیان به ایران این آشنایی روز به روز بیشتر می‌گردد . « سیاحان و نمایندگان دولتهای اروپائی که به ایران می‌آمدند ، در بسط تمدن اروپائی مؤثر می‌شوند . »^۱ همچنین « ارامنه ایرانی و عثمانی و قفقازی که سالها در کشورهای اروپائی مانده بودند و به آموختن چند زبان موفق شده بودند ، به بسط دامنه انتشار پاره‌ای از اصول تمدن جدید اروپائی در ایران کمک می‌کنند »^۲

مسافران ، به ویژه تجار ایرانی نیز در این باره نقش مؤثری بازی می‌کردند بازرگانان ایرانی « که به هندوستان و یا ممالک اروپائی می‌رفتند ، در مراجعت نه تنها کالاهای صنعتی تازه با خود می‌آوردن ، بلکه آنچه را که می‌دیدند ، برای هموطنان خود حکایت می‌کردند . »^۳

شکست مفتضحانه دولت ایران از روسیه تزاری در زمان فتحعلیشاه که شکست یک سیستم کهن فتووالی و جدا از توده در برابر نظام جدید سرمایه‌داری اروپا بود ، دولتمردان قاجاری را از خواب سنگین بیدار می‌کند . عباس میرزا و وزیر با تدبیرش - میرزا بزرگ - خیلی زود متوجه می‌شوند که بدون داشتن سلاحهای جدید و با نظامی پوشیده و از هم پاشیده ، نمی‌توانند جلوی تهاجم تزاریسم آزمند را بگیرند بنابراین در صدد بر می‌آیند که از دانش و هنر جدید اروپائی اقتباس کنند . آمدن هیأت نظامی فرانسه به ریاست ژنرال گاردان و هیأت نمایندگی انگلیس به سرپرستی سرجان ملکم تا حدی این کار را آسان می‌کنند ضمیناً به تشویق عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام او لین دسته از محصلین ایرانی برای کسب رموز تمدن اروپائی و یاد

۱ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی ، به اهتمام و مقدمه اسماعیل رائین ، ص پ .

۲ - مجله یادگار ، سال اول ، شماره ۵ ، عباس اقبال ، ص ۲۹

۳ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی ، اثر یاد شده ، ص پ .

گرفتن زبان آنها و فراگرفتن علوم و فنونی که بکار نظامی می‌آید، عازم فرنگ - انگلستان - می‌شوند. اینان بهنگام مراجعت به میهن عقاید انقلابی اروپا، مانند آزادی، دموکراسی، برابری زن و مرد، ناسیونالیزم، حق حاکمیت ملی و ... را با خود به ارمغان می‌آورند.

میرزا صالح شیرازی یکی از این محصلان اولین کاروان معرفت، درباره اقتدار و احترام زنان در فرنگ یک و نیم قرن پیش می‌نویسد: سر جان ملکم، ایلچی ایران می‌گفت که: «من در خانه خود محکوم به حکم زن خود هستم و از امور خانه هیچ خبر ندارم. هر وقت وجه عمدت‌ای ضرور است، من حواله می‌کنم.»^۱ یکی دیگر از محصلان آرزو می‌کند که «کاش این شیوه در کشور ما نیز متداول می‌گردید»^۲ و زنان میهن ما نیز به آزادی و حقوق انسانی خود دست می‌یافتد. گفتنی است که یکی دیگر از این محصلان، بنام محمدعلی چخماق‌ساز با یک دختر انگلیسی ازدواج می‌کند و هنگام برگشت، وی را با خود به ایران می‌آورد. محمدعلی اولین ایرانی است که زن فرنگی گرفته است. وی که اهل و ساکن تبریز بود، به زنش «اجازه داده بود که با هر مسافر انگلیسی که به تبریز می‌آید، ملاقات کند»^۳ و پایبند سنت مودی فتوvalی نباشد.

۲ - جنبش‌های فکری

از قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) به این طرف نهضت‌های خلق‌های ایران از قبیل قیام سنباد در نیشابور، استادسیس در خراسان و سیستان، مقتنع در ماوراء النهر، بابک در آذربایجان، حسن صباح در قزوین، عبدالرزاق باشتنی (سربداران) در خراسان غالباً پوشش

۱ و ۲ - مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ، ص ۴۱۶

۳ - همان اثر، ص ۴۳۲

مذهبی دارند و کمتر به شکل مستقل و خالص سیاسی بروز کرده‌اند . این قیام‌ها که در جامعهٔ سنتی ما زیر پرچم مذهب به صحنهٔ آمده‌اند ، کاملاً قانونمندانه است چرا که «جامعهٔ قرون وسطی فقط از یک نوع معتقدات باخبر بوده ، یعنی جز عقاید دینی ، عقیده‌ای را نمی‌شناخته . بدین سبب می‌باشد معتقدات جدید بصورت دینی تجلی کند .»^۱ در اوآخر دورهٔ فاجاریه نیز جنبش‌های فکری که در اثر پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی و اجتماعی سربلند می‌کنند ، رنگ و روی مذهبی دارند . یکی از ویژگیها و نقطهٔ اشتراک این جنبش‌ها توجه به حقوق زن و برابر شمردن زن و مرد می‌باشد . مثلاً شیخی‌ها معتقدند : «تعدد ازواج گرچه حلال می‌باشد ولی کار بسیار بدی است و نیز این دسته قائل به تساوی زن و مرد هستند و می‌گویند که استعداد زن کمتر از مرد نیست و نباید او را از امور اجتماعی محروم نمود .»^۲

گوبیتو در مورد زنان اهل الحق می‌نویسد : «آنها تعدد ازواج را حرام می‌دانند و به یک زن اکتفا می‌کنند ... زنان اهل الحق در حجاب نیستند ...»^۳ و اجازه دارند بدون قید و بندی‌های دست و پاگیر در کوچه و بازار رفت و آمد کنند.

جنبش باب نیز که در دوران انتقال جامعهٔ فثودالی به جامعهٔ سرمایه‌داری سربلند می‌کند ، معتقد به برابری حقوقی زن و مرد و آزادی زن است

باب ۲ به زنان اجازه می‌دهد که نقاب از چهره برگیرند و در

۱ - پطروفسکی ، اسلام در ایران ، ترجمهٔ کریم کشاورز ، ص ۱۸۴

۲ - کنت گوبیتو ، سه سال در ایران ، ترجمهٔ ذیبح‌الله منصوری ، ص ۷۷

۳ - همان ، ص ۸۸

۴ - سید علی محمد معروف به باب مرد عمل نبود . وی از درک موقعیت آن روز ایران عاجز بود و « از آین سیاست و مبارزة اجتماعية آگاهی چندانی

کارهای اجتماعی دوش به دوش مردان بکوشند . وی در کتاب *بیان می‌گوید* : « خدا به مردان مؤمن اجازه داده است که به زنان نگاه کنند و به زنان هم اذن داده که اگر خواستند به مردان مورد علاقه خود نگاه کنند ولی نباید به آنچه که خدا دوست ندارد ، نگاه کنند . خدا می خواهد آن چنان زنان و مردان آزاد باشند که دوست دارند در بهشت آن چنان باشند . »^۱

عبدالله^۲ نیز در این باره می‌گوید : « نساعو رجال در حقوق مساوی و به هیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند . فقط احتیاج به تربیت دارند . اگر نساع مانند رجال تربیت شوند ، هیچ شباهی نیست که امتیازی نخواهد ماند . »^۳

مادام دیوالهای فرانسوی ، ادوارد براؤن و گوبینو نیز در نوشته‌های خود به آزادی زن و هم‌دیفی او با مرد در عقاید بایان اشاره کرده‌اند . شعار آزادی زن از جانب نهضت‌های فکری این عصر در شرایطی که زنان ایرانی در اندرون‌ها زندانی بودند و در زمانی که

نداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طلسمات و بیانی با اعداد دل خوش کرده بود . یک سید علی محمد باب آشنا یا تاریخ و فرهنگ اروپا ، بجای این که آن عربی‌های غلط را بهم بیافد ، می‌توانست با پاری بورژوازی شهری^۴ سقوط حکومت فودال خودکامه را چندین دهه جلو بیاندازد . او بیشتر اهل تأثیف بود تا مرد رزم . » محمد رضا فشاہی ، گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فتووالی ایران ، ص ۲۳۳

۱ - دکتر یوسف فضائی^۵ ، تحقیق در تاریخ و فلسفه باییگری و ... ، ص ۱۶۵
۲ - عبدالله - بنیانگذار بهائیگری - بعد از مرگ باب ، جنبش باب را کاملاً از بار اجتماعی خالی کرد و آن را صرفاً به یک جریان دین سازی حسابگرانه تبدیل نمود و مجری سیاست‌های استعماری در ایران شد .

۳ - بیام ملکوت ، چاپ تهران ، ۱۳۲۶ ش ، ص ۲۳۲

« خرید و فروش زنان رایج بود و خانواده‌ها به بهانه فقر و یا از بابت فقر دخترانشان را بین ۳۰ تا ۴۰ تومان به اتباع خارجی می‌فروختند و ... تنها شغلی که حکومت برای زنان به رسمیت می‌شناخت، پیوستن به صنف فاحشه‌بود »^۱ و در عصری که ارباب هنگام سفر به مباشران خود اکیداً سفارش می‌کرد: « درب اندرون من باید همواره بسته باشد، عصمت و عفت کلفت‌های من (یعنی زنهای من) باید در غیاب من زیاده از حضور من باشد. از اندرون صدای حرف و آواز به گوش نرسد، بالای بام و مهتابی دیده‌نشوند. به گردش و هوایخوری در باع نرونده و اگر جز این کنند ببابی قاپوچی بیاند چوب و جوال بیاورد و پوست از سرشان بکند ». ^۲ و ... می‌تواند عده زیادی از زنان را به جنبش باب جذب کند. از سرشناس‌ترین زنان بابی، زرین‌تاج معروف به قرة‌العين را می‌توان نام برد. وی شاعره‌ای توانا و سخنوری کم مانند بوده و یکی از رهبران بر جسته جنبش باب محسوب می‌گردید. یکی دیگر از زنان معروف باییگری، زنی بود موسوم به « رستمه » که از سران قیام زنجان در سال ۱۸۵۰ میلادی بود. وی در تیراندازی و شمشیرزنی اشتهر داشته است.

خلاصه زنان بابی در مبارزه علیه حکومت ستم پیشہ فاجاری بجای این که اشک بریزند « سلاح برداشته و در دفاع از وضع خط‌نرا که خود شر کردن ». ^۳ آنان « در شجاعت به اندازه بانوان سارا گوس سزاوار ستایشند ». ^۴ در تاریخ ایران، این نخستین موردی بود که زنان در نبردی شر کت می‌جستند.

۱ - ۲ - هماناطق، کتاب جمعه، شماره ۳۰، ۲۳ آسفند ۵۸.

۳ - ۴ - رابرٹ گرنوت واتسن، تاریخ ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۳۶۲.



رستمه یکی از فرماندهان قیام زنجان

۳- گشایش مدارس جدید

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه علاوه بر روسيه تزاری و انگلستان که پنجه استعماری خود را بزرگلوی ايران می فشردند، دولت های دیگری نیز از جمله آمریکا و فرانسه برای یافتن جای پائی، در سرزمین ما در تلاش و کوشش بودند و با این منظور پیشاهنگان استعماری آنها به عنوان مسیونرهای مذهبی عازم ایران می گردند. آنان به فکر تأسیس مدارسی به سبک نوین در کشور ما می افتد.

بهین جهت « در سال ۱۸۳۵ میلادی مقارن ۱۲۱۴ هجری شمسی چند مبلغ و معلم زن و مزد آمریکائی به اورمیه می‌روند و در آنجا یک دبستان ۴ کلاسهٔ پسرانه و دخترانه دایر می‌کنند ». ^۱ سپس آمریکائیان در صدد ساختن یک مدرسهٔ دخترانه در تهران برمی‌آیند . دولت وقت زمین مناسبی را برای ساختمان مدرسه در اختیار آنها می‌گذارد و اجازهٔ تأسیس مدرسه بشرطی به آنها داده می‌شود که هیچ دختر مسلمانی را نپذیرند . سرانجام در سال ۱۲۵۴ شمسی ناصر الدین شاه موافقت می‌کند که دختران مسلمان را هم در این مدرسه نامنویسی کنند . پس از آن مبلغان مذهبی و معلمان آمریکائی در تبریز و رشت و همدان و مشهد نیز دبستانهایی به همان روای تأسیس می‌کنند و عده‌ای از فرزندان ایرانی بویژه بورژوازادگان در این مدارس به تحصیل زبان خارجه ، حساب ، تاریخ و جغرافیا ، خانه‌داری و ... می‌پردازند . در این نوع مدارس بود که زنان آگاه و مبارزی مانند پروین اعتصامی و روشنک نوعدوست و تربیت می‌شوند

خواهران سن‌ونسان دوپل پیشاہنگان استعمار فرانسه نیز در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دایر می‌کنند . در این مدرسه علاوه بر فرزندان اروپائیان ساکن تهران ، دختران ایرانی هم به تحصیل علوم جدید می‌پردازند . « دختران در این مدرسه خواندن و نوشتن ، خیاطی و اطوطکشی و خانه‌داری یاد می‌گیرند . یعنی تعلیماتی که ایرانیان با آنها آشنا نداشتند ، زبان فرانسه و مختصر تاریخ و جغرافیا هم به آنها تدریس می‌شود »^۲

در شهرهای تبریز ، اورمیه ، سلماس ، اصفهان نیز مدارسی از طرف جمعیت مذهبی فرانسه دایر می‌شود در این مدارس است

۱ - غلامرضا انصاف پور ، قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ ، ص ۴۳۳

۲ - دیولافوا ، سفرنامه ، ترجمه و نگارش فرهوشی ، ص ۱۱۹

فخر الدهلی و فخر الدوله و خواران ناصرالدین شاه
فخر الدهلی و خواران ناصرالدین شاه و خواران ناصرالدین شاه
فخر الدهلی و خواران ناصرالدین شاه و خواران ناصرالدین شاه



که دختران ایرانی از زبان معلمان خود می‌شنوند که : چگونه زنان
گرمه و مسلح فرانسوی به قصر و رسانی هجوم می‌برند و فریاد « نان و
و قانون » آنها پاریس را به لرزه درمی‌آورد . زنان انگلستان با برپا
کردن دمونستراسیون‌های عظیمی ، مصرانه از دولت حق رأی و حق
شرکت در سرنوشت خود را طلب می‌کنند و یا هزاران زن روسی
در تظاهرات ضد دولتی شرکت می‌جویند و فریاد « نابود باد سلطنت
مطلفه » آنان گوش فلک را کر می‌کند

علاوه بر بیگانگان ، اقلیت‌های هم‌میهن ارمنی ، زرتشتی ، کلیمی
نیز مدارسی و بیزه دختران دایر می‌کنند . در این گونه مدارس دختران
مسلمان هم می‌توانند به تحصیل بپردازند .

هم‌چنین عده‌ای از اشراف ، معلم یا معلمه‌های سرخانه برای
سوادآموزی دختران خود می‌آورند

بعد از مرگ ناصرالدین شاه به تعداد مدارس دخترانه بازهم
افزوده می‌شود . مدارس جدید به بیداری افکار و آزادی اندیشه زنان
ایران یاری می‌کند و نهضت مشروطه از آگاهی این زنان روشنفکر
نیرو می‌گیرد .

آنچه را که دختران ایرانی در این گونه مدارس پاد می‌گرفتند ،
در مجالس روضه‌خوانی و سوگواری ، مساجد ، گرمابه‌ها ، به دیگران
نقل می‌کردند . به عنوان نمونه گفتگوی یک زن روشنفکر را با یک
زن عادی و انتقاد طنزآمیز وی را از وضع نابسامان‌کشور در یکی از
روضه‌خوانی‌ها در زیر می‌آوریم

« دویوم قبل در مجلس روضه‌خوانی به کنجی نشسته بودم و
نژدیک من دو نفر ضعیفه صحبت و مباحثه می‌نمودند . یکی از آن
زنها ادعای علم و سواد می‌نمود و صحبت ایشان مختصرآ چنین بود :

زن باسواند مدعاً بود که وسعت ممالک ایران بیشتر از سایر ممالک دنیا می‌باشد. اما آن زن دیگر بجواب می‌گفت: چرا حرف مفت می‌زنی؟ شوهر من با هند و فرنگ معامله دارد و او می‌گوید: شهر بمعیّن قدبیک دنیا می‌شود. زن باسواند بجواب درآمد: تو که سواند و فهم نداری. چگونه یک شهر قدیم دنیا می‌شود؟ پسر من پمدرسه می‌رود و علم جیق ریبی (جغرافی) می‌خواند و من هم از او درس می‌گیرم و ثابت می‌کنم که وسعت مملکت ایران بچه سرحد است! زن بی‌سواد پرسید که جیق ریبی چه چیز است؟ چه دخل دارد بحرفهای اغراق آمیز؟ زن باعلم در جواب گفت که همین سؤال اثبات حماقت می‌کند که از جیق ریبی هیچ اطلاعی نداری. اما من از روی جیق ریبی و منطق ثابت می‌کنم که مملکت ایران خیلی بزرگتر از سایر ممالک دنیا می‌باشد. مثلا از لندن الی بوشهر پست ۱۸ روزه وارد می‌شود و همان پست تقریباً از ده مملکت عبور می‌کند. اما پست تهران که پایاخت است و وسط مملکت ایران است الی بوشهر ۴۲ روزه می‌رسد و همین اثبات کلی است که نصف ایران سه قدر سایر دنیا می‌باشد و هرگاه پست تبریز الی بوشهر را حساب کنم، دو ماه و نیم وارد می‌شود. پس حساب کنیم وسعت مملکت ایران چه قدر عظیم است! آن زن بیچاره بی‌سواد گفت: خوش بحال تو و پسرت که از جیق ریب و طبق (منطق؟) علم خوانده‌ای. من چه می‌دانم. باری از صحبت این دو ضعیفه‌امیدوار شدم که از بزرگت پستخانه، دولت و مملکت ایران وسعت و ترقی خواهد یافت و مادرهای شاگرد های مدرسه کم کم باسواند خواهند شد. »^۱

در صدر مشروطه بهمت زنان و مردان روش‌نگر مدارس دیگری برای آموزش و پرورش دختران و زنان باز می‌شود. چنین کارهای

۱ - حجل المتنی، شماره ۴۳، ۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۴

در آن زمان جرأت و شهامت زیادی لازم داشت . زیاد بودند مرتجلانی که درس خواندن و باسواد شدن زن را گناه نابخشودنی می‌دانستند و اشخاصی را که طرفدار آزادی زنان و درس خواندن آنان بودند ، انگک «بابی» می‌زدند و خونش را حلال می‌دانستند .

در این عصر رسم بر این بوده است که در خیابانهای تهران زنان از یک طرف و مردان از طرف دیگر عبور کنند . گاهی فریاد آمرانه مأموران نظمه به گوش می‌رسید که می‌گفت : «باجی روت رو بگیر» ، «ضعیفه تند راه برو »



پوشش زنان عصر قاجار در بیرون منزل

سوار شدن زن و مرد به یک درشکه ، اگرچه زن و شوهر و بزرادر و خواهر بودند ، ممنوع بود . درشکه‌چی‌ها موظف بودند ، بهنگام سوار کردن زنان کروکی درشکه را بالا بکشند و ... در یک جمله در این عصر زن بودن واقعاً معنای پست بودن بود .

در چنین اتمسفری است که زنان آگاه و مبارز برای بازکردن مدارس نوین و باسواندن هرچه بیشتر همچنان خود به تکاپو می‌افتد تا فراگرفتن علم و آگاهی را که در انحصار مردان اعیان و اشراف بود در میان زنان نیز رواج دهد .

یکی از این زنان روشنفکر و مبارز زنی است بنام بی‌بی خانم همسر موسی خان میرپنج . مدرسه دوشیزه‌خان به سبک نوین اولین بار بهمت او در سال ۱۳۲۴ قمری افتتاح می‌شود . این مدرسه که در نزدیک دروازه قدیم محمدیه ، بازارچه حاجی محمد حسن جای داشت ، جنجال بسیاری بر می‌انگیرد . شیخ فضل الله نوری فتوا می‌دهد که : « تأسیس مدارس دختران مخالف با شرع اسلام است . »^۱ سید علی شوشتاری در آستانه حضرت عبدالعظیم بست می‌نشیند و ضمن تکفیر نامه‌ای که صادر می‌کند ، می‌نویسد : « وای بحال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود . این تکفیرنامه در آن زمان دانه‌ای یکشاهمی رفت و حتی بازار سیناه نیز پیدا کرد . »^۲ دیگر این که شایع می‌کنند ، این مدرسه را بیگانگان به منظور رواج بی‌عنftی دایر کرده‌اند . در این مورد سرچار لزمار لینگ سفیر کبیر وقت انگلستان به ادوار دگری گزارش می‌دهد : « مسیودهار توییگ پیش از ظهر امروز یک داستان ساختگی جالبی برایم گفت و آن این است که همسر یکی از غلامان ما الهام بخش اصلی یک انجمن زنان است که مخصوصاً ماهیتی زیان

-
- ۱ - دکتر مهدی ملک‌زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، جلد ۴ ، ص ۲۱۸ .
 - ۲ - فخری قویی ، کارنامه زنان مشهور ایران ، ص ۱۳۲ .

بعخش دارد . واقعیت مطلب این است که زن مزبور (بی‌بی‌خانم) در طبقهٔ خود برخلاف معمول زنی است که خوب تحصیل کرده و سه‌ماه است که یک مدرسهٔ دختران تشکیل داده و دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می‌خوانند . سن بیشتر دانش‌آموزان هم کمتر از ۱۴ سال است .^۱

بی‌بی‌خانم از زنان انگشت‌شمار عصر مشروطه‌خواهی محسوب می‌گردد . وی در یک خانوادهٔ فقیر بزرگ شده و به گفتهٔ خود «زنده‌گی را در عسرت‌گذرانده و عمری با یک لحاف ساخته است .^۲ » بی‌بی‌زنانی بود «فروتن ، شوخ طبع که عقایدش را بی‌پروا بیان می‌کرد .^۳ » وی در رساله‌ای که از خود بیاد‌گار گذاشته ، فرهنگ نظام پدر سالاری را سخت بیاد انتقاد گرفته است . این رساله در جواب نوشته‌ای است تحت عنوان «تأدیب نسوان» که بوسیلهٔ یک اندرزگوی خشک اندیش نوشته شده است نوشته بی‌بی نشانگر این حقیقت است که وی به احوال زنان ایرانی و ستمی که بر آنان می‌رفت ، آگاهی کامل داشته است . رسالهٔ وی که بنام «معایب الرجال» معروف است «از نظر افکار اجتماعی و سیاسی بسیار باارزش است - خاصه اگر به زمانه و موقعیتی که بی‌بی‌خانم در آن می‌زیست ، توجه داشتم باشیم - زبدۀ کلام او این که : خواهران گوش به پند و اندرزهای نویسنده‌گان تأدیب‌النسوان و افرادی از این قبیل ندهید این مریستان زنان که خود را نادرۀ دوران واعجو^۴ به جهان می‌دانند ، بهتر آن‌که اول به اصلاح صفات رذیلهٔ خود برآیند . که گفته‌اند :

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که بود هستی بخش

۱ - حسن معاصر ، تاریخ استقرار مشروطیت ایران ، ص ۷۴۸
۲ - فریدون آدمیت و هما ناطق ، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار ، ص ۲۳

این عبارت پردازان مهمل گو که می خواهند بساط تمدن را برچینند و انسانیت را تمام کنند ، در قالب معز متحجر خود تمام عالم را مثل خود فرض نموده و به اندازه وضع و خیالات خود ترتیب زندگانی و دستورالعمل به اهل عالم می دهند اما خوشبختانه مردم مختلف‌اند و رأی و طبایع متخلافند آنان می‌دانند که این نصایح برای تأدیب ما نیست . برای اثبات ظلم بر مظلوم است و خداوند تعالیٰ مردان را عاشق و معشوق با زنان خلق کرده و نه ظالم و مظلوم ! یک عمر به ما آموختند که : نصیحت پذیرید تا در دنیا و آخرت رستگار شوید . خداوند شما زنان را برای مردان آفرید تا کشت و زرع مردان باشید و نسل زیاد کنید که کارنی دیگر از شما بعمل نخواهد آمد . هم‌چنین مردان پوشاشک ما را بنا به دلخواه و سلیقه خود برمی گزینند : یک روز عرقچین قرمه بار دیگر شلوار گشاد . آنان اند که ما را می‌آرایند و بهر خوشایند خوبیش به آرایش مجبور می‌کنند . گویا این که خود را مستغرتگ هم می‌دانند . غافل از این که نه تنها سیویلیزه که نیم ویلیزه (!) هم نیستند و گرنه ما می‌دانیم که در فرنگ زبان را مثل دسته گل نگفتمی دارند و هریک عالم به چندین علم اند . این مربیان ، نه تنها برای ما کاری انجام نداده‌اند ، بلکه مملکت را هم به نیستی کشانده‌اند ، زجال نیستند و هجال‌اند . همه عمر گرانمایه را بجای خدمت خلقی، صرف راحت خود کردند ، نه از خلق شرمی و نه از خالق آزرمی دارند . به ما درس تقوی می‌دهند و خود فراموش می‌کنند که عبادت بجز خدمت خلق نیست . ماکه در حرم اندرون و کنج مطبخ بودیم ، پس این همه فساد را اینان بپاکردند . می‌بینیم از ثمرة تبهکاری آنان است که امروز در این سرزمین هیچ نظم و نظامی در کار نیست . کارها همه به بخت و اتفاق است . تکالیف غیر معلوم ... نفاق و شقاق موجود و الفت و اتحاد مفقود و چنان هرج و مرجی است که هیچ چیز شرط هیچ چیز



پوشش زن عصر قاجار در منزل

نیست . »^۱

بی بی سپس در جواب نویسنده پندنامه « تأدیب نسوان » چنین ادامه می دهد که ما زنان از تحصیل علم و کسب معرفت به دور مانده ایم و عمرمان تنها به کار خانه داری و بچه داری می گذرد . مردان « بجای

۱ - هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ، ۲۳ اسفند ۵۸ .

این که راه و رسم انسانیت و مدنیت را به ما بیاموزند ، پند می‌دهند که : زن باید قدم آهسته بردارد و سخن را نرم و ضعیف بگوید ، مثل کسی که از ناخوشی برخاسته باشد . خوب اگرزنی به چنین حالتی درآید ، به یقین بایستی زن مردی خونخوار و شریر و مردم آزار بوده باشد و گرنه مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار چگونه می‌توانند این قسم رفتار پیش گیرند . باز همان اندرزگرفارش می‌کند : زن در سرخوان و برسرسفره نان دوزانو بشیند و سرانگشتی غذا بخورد و حرف نزنند و صدا نکند . یکی نیست از او پیرسد : اگر بر سرسفره ، بچه‌ها جمع بودند و یکی از آنان در کاسه آش افتاد ، کی بایستی دست او را بگیرد ؟ اگر زن ساکت باشد و آن بچگان کاسه خورش را در افسره ریزند و یا افسره را بر سرنگونساز کنند ، کیست آنها را نهی کند ؟ این شیوه مؤدبانه باب فرنگ است که مرد و زن در مهمانخانه غذا بخورند و به دستور العمل اور رفتار نمایند . اما قضیه نظافت و خوشبوئی که نویسنده تأثیب نسوان طالب آن است ، باید به او حالی کرد که پاکیزگی آنجا میسر است که اسباب کثافت مفقود باشد . همان اندازه که فقر و فلاکت کثافت بار است ، غنا و ثروت است که موجب انواع نظافت می‌گردد . نه مثل ما مردم فقیر و محتاج به نحوی سی سال یک مرد و زن در زیر یک لحاف کرباس بسر می‌برند وبضاعت کهنه و نوکردن آن را ندارند و الا هر ذی شعوری پاکیزگی را دوست دارد و مرغوب را زیغیر مرغوب می‌شناسند . پس احتیاجی به این همه روده درازی و عبارت پردازی نیست ، منظور از این تأثیب و تربیت تثییت ستمکاری مردان است ...^۱

از مدارس دیگری که به دست زنان پیشتاب این عصر ، برای

۱- فریدون آدمیت و هما ناطقی ، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار ، ص ۲۵

زنان و دختران بنسانهاده می‌شود باید از مدرسه ناموس نام برد . این مدرسه به کوشش خانم طوبی آزموده در خیابان شاهپور سابق تهران افتتاح می‌شود . میرزا حسن رشدیه - پدر فرهنگ جدید ایران - در اداره مدرسه ، طوبی آزموده را بیاری می‌کرده است مدرسه گرقی بنات را که در کوچه ظهیرالاسلام قرار داشت ، خانم ماهرخ گوهرشناس بنیان می‌گذارد . مدرسه تربیت نسوان را بانو امیر صحی ماه سلطان و مدرسه درة المعالی را بانو درة المعالی باز می‌کند . زنان به این کارها بستنده نمی‌کنند آنها برای گسترش مدارس در سطح کشور و همگانی کردن سوادآموزی به ویژه « در خصوص اقدام در تسهیل تحصیل و ترقی معارف دخترهای مملکت » دست به دامن نمایندگان ملت می‌شوند . در تقاضائی که زنان در این باره به مجلس نوشتند اند ، چنین آمده است : « ... برخداوندان حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد ملت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را برپایه استوار نهند و به تربیت نسوان پردازند ... در هزار سال پیش دولت اسلام نخستین دولت متمدن روی زمین بود و مسلمین اولین ملت عالم و معلمین عالم از اهل ایران بودند . در اسپانیول که نسبت به سایر نقاط اروبا نظر علم اساس و تقدم داشت ، بواسطه حکما و دانشمندان بخارائی علم و حکمت سرایت کرده و هنوز نام حکمای آن عهد را اروپائیان با احترام تمام می‌برند ، پس چه شد که آنها به علت علمی که از ما گرفتند ، پیش افتادند ، سهل است که آنرا تکمیل کردن و از آموزگاران خود در گذشتند و آنها را محتاج بخود کردند ؟ آیا می‌توان گفت اهل ایران باهوش طبیعی و استعداد خداداد احتیاج نوع را به ترویج علم و صنعت احساس نکردند ؟ نه بلکه بواسطه این بود که آنها زنهایشان را تربیت کردند ... ملت ایران زودتر از ملت ژاپون با اروپا مراوده

پیدا کرد، چرا مثل آنها ترقیات عصر جدید را فرانگرفت؟ . . همه بواسطه همین نکته است که زنهای فرنگی بواسطه علم معنای هیأت اجتماعیه را می‌فهمند ولی ... زنهای مسلمان جز کینهورزی با یکدیگر و تربیت کودکان به مقتضای سلیقه کج خود، چیز دیگری نمی‌دانند ... تا وقتی که آموزگاران و مربیان اولیه اطفال را تربیت نکنیم جوانان کاردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت . »
مجلس به تقاضای زنان جواب مثبت می‌دهد و دولت به اقداماتی در این باره دست می‌زند .

۴ - روزنامه‌ها

پیش از برقراری رژیم مشروطه روزنامه‌هایی از قبیل روزنامه علمی دولت علیه ایران، روزنامه فارس، روزنامه فرهنگ، روزنامه اطلاع و ... در داخل کشور چاپ می‌شدند. لکن در این روزنامه‌ها راجع به آزادی و عدالت، ستمگری حکومت و اوضاع نابسامان مملکت بندرت مطلبی درج می‌شد. بنابراین نقش چندانی در بینداری افکار بر عهده نداشتند لکن روزنامه‌هایی که در خارج از کشور انتشار می‌یافتدند، تأثیر بس عظیمی در نشر افکار آزادیخواهی و تجدد طلبی داشته‌اند. از معروفترین این روزنامه‌ها «اختر» چاپ استانبول، «قانون» چاپ لندن، «حبل المتنین» چاپ کلکته و «ثربا» و «پرورش» چاپ مصر بود. این روزنامه‌ها که بوسیله مسافران و یا در میان محمولة تجار ایرانی به ایران می‌رسید، دست به دست می‌گشت و نوشته‌های آنها در قهوه‌خانه‌ها، مساجد و دیگر مجامع عمومی از دهانی به دهان دیگر سپرده می‌شد. زنان روشنفکر و باسوساد ایرانی این روزنامه‌ها را می‌خواندند و گاه خود در آنها مطلب می‌نوشتند. این گونه

روزنامه‌ها در بیداری زنان نقش مؤثری داشتند. روزنامه قانون در این باره می‌نویسد: «بیداری بخت ایران از این نکته نیز خوب معلوم می‌شود که زنهای ما معانی آدمیت را زودتر و بهتر از اغلب مردّها در کث می‌کنند و در همین عیدگذشته یک خانم محترمی در یک مجلس مهمانی به آواز بلندگفته بود: شمارا بخدا این قدر هم خریت می‌شود که روبروی ما از عرق جیبن و از خون جگر مردم به آن ظلم مالیات بگیرند و به آن رذالت خرج بکنند و به این تفرعن همه ما را غلام و کنیز زرخرید خود قرار بدهنند.

یک زن دیگری که از خانواده نجیب و شاعر بی‌عدیلی است، می‌نویسد: از زنهای ایران مأیوس نباشید ما هنوز اینقدر ناچر نشده‌ایم که مثل شوهران و جوانان این زمان سرمایه زندگی را منحصر به مشق بیماری قرار داده باشیم. در این انفاق آدمیت در این اردوی نجات ایران خوب می‌بینیم تکلیف ما چیست؟ بلی شکست این بازار بی‌ناموسی بر عهده ماست تا بحال نمی‌دانستیم چه باید کرد. قانون چشم و دل ما را یک مرتبه روش ساخت. مشعل آدمیت الان در دست ماست و حالا با این مشعل مبارک در این خاک پژمرده چه آتش حیات مشتعل خواهد ساخت.»^۱

روزنامه اختر چاپ استانبول از زبان زنان انگلستان می‌نویسد: «چرا باید مناصب دولتی و مأموریت‌ها مخصوص مردان باشد؟ در حالی که همه محصول یک مزرعیم، بچه سبب ما باید از این دایره کنار بمانیم؟»^۲

یک زن روشنفکر در روزنامه حبل‌المتین از «تربیت بنات» سخن می‌گوید و از «هر مرد با غیرتی خواهش می‌کند، این مقاله را

۱ - قانون، شماره ۱۵، چاپ لندن؛ به کوشش و با مقدمه هما ناطق.

۲ - شماره ۲، ۱۸ صفر ۱۳۰۹

برای اهل بیت خود قرائت و توضیح نماید . » بنظر وی « از جمله جهات کلیه اختلالات ماکه خیلی سعی و کوشش در رفع و ازاله آن لازم است ، عدم تربیت نسوان است که عموماً از علوم فنون و طرق تسهیل امور معيشت و زندگی و ترتیبات و تدبیرات عائلگی بی بهره و محروم‌اند . عموم زنان حتماً باید این چند چیزی را که اصول معيشت مبتنی بر آن است ، بدانند :

اولاً سواد و فائده آن ... دویم اطلاع جزئی از درجات اولیه طب بقدیری که بتوان به آن عمل به حفظ الصحه نمود . سیم داشتن مختصّر صنعتی که بیکاری او را مجبور به بعضی ارتكابات جاهمانه و اقدامات مسرفانه ننماید . » سپس نویسنده مقاله زنانی را که از سرنادانی رو به خرافات آورده‌اند و برای افسون کردن شوهر یا برای ازدیاد محبت و جلوگرفتن از هو و به رمال و دعانویس و جنگیر پناه می‌برند، سرزنش می‌کند و مرد‌ها را نیز در این باره گناهکار می‌شناسند : « ... سرهر کوچه و بازار بساطی از این خرافات (فالگیری و رمالی) بهن است . هرچه شوهر بدیخت به کدیمین و عرق جبین پیدا نماید ، صرف اینگونه کارهای لاطائل می‌شود . این از بابت امور محترمانه است که شوهر باید نفهمد . ولی این بدیختی که زن و شوهر در آن علی السوا هستند بسیار حمی موده‌انست که زنان را در پست‌ترین درجه از جهالت بازگذاشته‌اند . پدران ماکه این عیوب را نمی‌دانستند و از این جهت اقدامی در رفع آن نداشتند ، معذور‌اند . اما ماکه می‌دانیم و نمی‌کنیم ، البته مقصّر هستیم چرا به تربیت بنات خود نپردازیم ؟ اگر زنان صاحب هنری بشوند ، چه ضرری به مردان دارد و چه منافعی که عاید مردان نمی‌شود ؟ این چه بخل و حسدی است که ما زنان را حیوانات لا یشعر می‌خواهید ؟ من بشما برادران قول می‌دهم که خواهران شما هر قدر عقل و شعر پیدا نمایند ، از ارث پدر بجز نصف حق پسر چیزی به آنها عاید نشود ...

امید ما به زنان شیرمردی است که دستی از آستین برآرند و بهتر بیت بنات خود پردازند. ای مادران و خواهران چرا غافل نشسته‌اید! جنبش کنید و از این کثافت خود را رهایی دهید. کسب کمال و هنری نمائید تا حیات ادبی را در کنید و زندگی گوارائی داشته باشد... ای فقرا و مساکین و ای دوشیزگانی که دست شما از مال دنیا تهی است، اگر بنات اغناها بفکر تربیت خود نباشند، مطلبی نیست چرا که کثرت ثروت و اندوخته پدران جبران کسرات و جهالت دختران آنها را می‌نماید، اما شما که دستان تهی است و ثروتی که لکه‌های عیب و عار را می‌پوشاند در شما نیست، چه خواهد کرد؟... مأیوس نشوید. کسب کمال و هنری نمائید که بهترین جهیزه است. »^۱

روزنامه ثریا نیز پیوسته به لزوم بیداری و آگاهی زنان تأکید می‌کند. دریکی از شماره‌های این روزنامه آمده است که: «اگر انسان را به دو جزء متساوی قسمت کنیم، یک جزو آن رجال و جزو ثانی نسوان باشند و اگر بنات از شوونات انسانیت محروم مانند، یک جزو ناقص و هیأت جامعه انسانیت تمام نباشد و محال است ملتی به منتهی درجه ترقی رستند، جزو آن که نسوان در عالم ادبیات که اس اساس ترقی است، شرکت داشته باشند. تنها نه نسوان با رجال در عالم ظاهر باهم شرکت دارند، بلکه در عالم معنی و مراتب باطن نیز هم سلک و هم قداند. رابعه را در میان عرفای اسلامی آن قدر و مکانت است که به کلامش مثل زنند و مقامش را فوق آنچه تصور شود، می‌دانند و جنابش را صاحب کرامات می‌پندازند... . تنها رابعه به این صفات متصف نیست، بلکه صدھا مانند رابعه از مخدرات اسلام آمده و رفته‌اند. »^۲

۱ - حجل المتنین، شماره ۴۶، ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴

۲ - ثریا، شماره ۲۷، چاپ مصر، ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۶

روزنامه‌هایی که پلا فاصله بعد از برقراری نظام مشروطیت در داخل کشور انتشار یافته‌ند، همگی در بیداری زنان می‌کوشیدند و افکار مردان را به لزوم تربیت و آموزش و پرورش دختران آماده می‌ساختند. این روزنامه‌ها که اغلب باقبال مردم روبرو بودند، درخانه‌هادست به دست می‌گشتند. حتی افرادی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، به یاری باسواندان از محتوای آنها باخبر می‌شدند و باهم به بحث و گفتگو می‌نشستند.

این روزنامه‌ها بطور کلی بشارتگر آزادی و برابری حقوق زن با مرد بودند و اعتقادشان بر این بود که: «زن افراد انسانی است و در خلقت به او ظلمی نشده و چیزی کسر ندارد و تفاوتی میان او و مرد در شرف انسانیت نیست.»^۱

در پایان این بخش نباید تأثیر مردانی را که طرفداری آزادی و رفع ستم از زن بودند، فراموش کنیم. صور اسرافیل، عارف قزوینی، ایرج میرزا، ابوالقاسم لاهوتی، میرزاده عشقی، علی اکبر دهخدا، میرزا علی اکبر صابر، ملک الشعرا، بهار . . . با اشعار انقلابی و نوشهای انتقادی خودشان خدمت شایانی در این باره انجام دادند

*

نقش زنان در لغو قرارداد رژی

ناصرالدین شاه در بازپسین سالهای سلطنت خود، در پی سیاست حراج بی دریغ منابع در آمد ملی ایران در بازار استعمار جهانی، امتیاز خرید و فروش توتون و تباکو را در سراسر کشور به یک شرکت انگلیسی واگذار می کند. (۱۲۶۹ شمسی برابر با ۱۸۹۰ میلادی) . به موجب این قرارداد روس‌تاییان توتون کار مجبور می شوند حاصل دسترنج خود را بهبهای ارزانی به بیگانهای بفروشند قرارداد رژی امپریالیزم آزمند را بطور مستقیم با توده‌های مردم رو در رو قرار می دهد. چراکه در این زمان کمتر کسی از ایرانیان پیدا می شد که توتون و تباکو استعمال نکند. بنابراین مجبور بودند آنچه را که محصول وطن‌شان بود، به قیمت گزاری از بیگانگان بازندهند و مصرف نمایند از طرف دیگر قرارداد رژی برای بازرگانان ایرانی نیز بسیار زیانمند بود چراکه عده زیادی از آنان از راه خرید و فروش توتون و تباکو زندگی می کردند. بهمین علت‌ها است که مردم میهن ما قاطع‌تر از دیگر قراردادهای اسارتیار، از خود واکنش نشان می دهند.

ناصرالدین شاه و صدراعظم اش امین‌السلطان به نارضائی روز افرون خلق وقوعی نمی گذارند. کارکنان شرکت انگلیسی رژی عازم شهرها می شوند تا مقدمات امر را فراهم آورند. ناخشنودی مردم روز بروز گسترده‌تر شود پیش از همه تبریز پیامی خیزد. بازار به عنوان

اعتراض بسته می‌شود . درودینوار پر از اعلامیه‌های انقلابی و ضد دولتی می‌شود . کودکان صورت قرارداد رژی را روی تکه کاغذی نوشته و به گردن سگ کوری می‌بندند و در کوچه و بازار می‌گردانند . مردم خواهان لغو فوری قرارداد رژی می‌شوند و تهدید می‌کنند : «اگر این تقاضا مورد قبول واقع نشود ، خود با اسلحه آژ حقوق حقه خویش دفاع خواهند کرد ..»^۱

- پس از تبریز اصفهان به تکان می‌آید . سپس شهرهای تهران و شیراز و ... سر به عصیان می‌گذارند بدین ترتیب اعتراض بر ضد این قرارداد به شکل جنبش وسیع توده‌ای درمی‌آید . قیام علیه قرارداد رژی نخستین و گسترده‌ترین جنبش توده‌ای ایران است .

روحانیت مترقبی همگام با خلق‌های ستم دیده ایران در انقلاب شرکت می‌جویند . میرزا شیرازی فتوای تحریم استعمال تنباکو را صادر می‌کند . مردم همگی با رغبت تمام از مصرف سیگار و دیگر دخانیات سرباز می‌زنند . در یک جمله «مردم ایران از خرد و کلان ، فقیر و غنی ، پیر و جوان از هر طبقه و صنفی یک دل و یک زبان قیام می‌کنند . حتی زنان ایران که تا آن زمان خانه‌نشین و از اجتماع برکنار بودند ، در مبارزه با مردان شرکت می‌کنند .»^۲

ناصرالدین شاه به میرزا محمد حسن آشتیانی یکی از روحانیان مبارز تهران پیغام می‌فرستد که یا باید در مجامع و محافل عمومی بهمنبر رود و پیش روی همگان قلبان بکشد و تحریم استعمال دخانیات را بکشند و در غیر این صورت از تهران خارج شود آشتیانی راه دوم را بر می‌گزیند و آماده حرکت از تهران می‌گردد . خبر تبعید او به سرعت باد در شهر می‌پیچد . بلا فاصله بازار تهران می‌بندد و با آن که فصل زمستان

۱ - دکتر فوریه ، سه سال در دربار ایران ، ترجمه عباس اقبال ، ص ۲۲۲ .

۲ - ابراهیم تیموری ، تحریم تنباکو ، اولين مقاومت منفى در ایران ، ص ۱۰۸ .

بود و هوا سوز و سرد ویژه‌ای داشت ، تهرانیان از خرد و کلان مانند سیل سرازیرخانه میرزا آشتیانی می‌گردند . « نزدیک ظهر زنان نیز دسته‌دسته به منزل میرزای آشتیانی می‌آیند . وقتی جمعیت زیاد می‌شود ، زنها از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه می‌گردند . منظره جمعیت زنان که با روپنده سفید و پیچه و چاقچور که اغلب روی سر خود لجن مالیه بودند و شیون و ناله می‌کردند ویا علی ویا حسین می‌گفتند ، بسی دلخراش بود . ولوه و جوش مردم در آن روز غیرقابل توصیف است . منزل میرزا حسن آشتیانی در قسمت جنوبی سنگلچ واقع شده بود ، جمعیت برای رسیدن به ارک مجبور بودند از جلوی بازار بگذرند . زنها وقتی به سبزه میدان رسیدند ، بدون معطلی به بازار ریختند و بعضی از دکانها را که هنوز باز بود ، بستند و اگر کسی از این دستور سرپیچی می‌کرد ، دکانش در معرض غارت و چیاول زنها قرار می‌گرفت . »^۱

سیل جمعیت به طرف میدان ارک به راه خود ادامه می‌دهد . در پیشاپیش تظاهر کنندگان گروهی کودک خردسال دینه می‌شدند که دسته جمعی می‌خوانند : « ياغریب الغربا می‌رود سرور ما . » پشت سر بچه‌ها زنان قرار داشتند که در صفوف منظمی راه می‌پیمودند . هنگامی که راه پیمایان به میدان ارک رسیدند ، فریادها رسائز شد . زنان باصدای بلند خطاب به ناصر الدین شاه داد می‌زدند : « ای شاه باجی سبیلو ، ای لچک بسر ، ای لامذهب ، ما ترا نمی‌خواهیم ! »^۲ کامران میرزا - نایب السلطنه - به خیال این که می‌تواند با پندواندرز آتش خشم و کین مردم را فرونشاند ، از ارک بیرون می‌آید و باصدای گرفته و لرزان خطاب به زنان می‌گوید : « همشیرها شاه بابا فرمودند ،

۱ - همان منبع ، ص ۱۵۲

۲ - همان منبع ، ص ۱۵۳



چادر زنان عصر قاجار به رنگ سیاه یا بنفش بود که از روی
چاقچور بسر می گردند و صورت را با روبنده می بوشانیدند .

فرنگی ها را بیرون می کنم. هیچ یک از علماء نمی گذارم بیرون بروند،
خاطر تان جمع باشد این همه فریاد و فغان نکنید^۱ پیش از
آن که سخن کامران میرزا به پایان برسد ، زنان او را به باد فحش و ناسزا
می گیرند و به سویش حملهور می شوند . کامران میرزا که هوایا پس

۱ - همان منبع ، ص ۱۵۳

می بیند ، به داخل ارک می گریزد

پس از اندک زمانی زنها به طرف مسجد شاه راه می افتد .

آنها هنگامی به مسجد شاه می رسند که زین العابدین امام جمعه - یکی از روحا نیان مرتجع درباری - در بالای منبر سخن می راند و مردم را به آرامش و سکوت دعوت می کرد و از دست زدن به تظاهرات و راهپیمائی ها منع شان می نمود . « وقتی زنها او را بدین حال دیدند ، شروع به فحاشی کردند . مقداری حرفهای رکیک به او تحويل دادند و چند نفر نیز به طرف منبر دویدند و امام جمعه را پایین کشیدند . »^۱ لکن امام جمعه زرنگی کرده و فرار را برقرار ترجیح می دهد . و بدین ترتیب از کشته شدن به دست زنان نجات می یابد .

بعداز فرار امام جمعه ، زنان بار دیگر به سوی میدان ارک برمی گردند جمعیتی که در مسجد شاه گرد آمده بودند ، پشت سر زنان راه می افتد . آن روز میدان ارک چنان از جمعیت پر بود که جای سوزن انداختن نبود . زنان حرم شاهی وقتی که از دور ازدحام جمعیت را می دیدند و فریاد خشماگین آنها را می شنیدند ، ازترس می گریستند . آن روز عده ای از زنان حرم از شدت ترس غش کردند

شاه بار دیگر به مردم پیام می فرستد و آنان را به آرامش فرامی خواند . لیکن تأثیری نمی کند . لحظه به لحظه به جسارت جمعیت افزوده می شود تا جائی که یکصدا فریاد می زند : « ما شاه را نمی خواهیم ! » سرانجام شاه دستور می دهد گارد محافظ قصر به سوی مردم تیراندازی کنند و خود نیز تفنگی به دست می گیرد و آماده تیراندازی می شود .

عده ای از گاردنگهبان که از ترکان تبریزی بودند ، شجاعانه از فرمان شاه سرمی پیچند و به کشتن خلق بی سلاح و ستمدیده خود

۱ - همان منبع ، ص ۱۵۳



ابن‌النّدیل - عیسیٰ ناصر‌الّهین - مکا

راضی نمی‌شوند^۱. لکن دسته‌ای دیگر که مردم آنها را «فوج بی‌پدران» لقب داده بودند و از درنده‌خوئی دست کمی از نرون و چنگیز نداشتند، مردم را زیرباران گلوه می‌گیرند. صدای گلوه، آتش خشم جمعیت را شعله‌ورتر می‌کند. آنان با چوب و سنگ به طرف سربازان حمله

۲ - بنگرید به همان منبع، ص ۱۵۹

می‌کنند و می‌کوشند بهر قیمتی که شده خود را به قصر شاه برسانند
لکن با دست خالی کاری از پیش نمی‌برند و با دادن تعداد زیادی کشته
و زخمی عقب می‌نشینند.. تعداد کشته شدگان این درگیری را
جیره‌خواران درباری ۷۰ تا ۷۰ نفر نوشتند . لکن تعداد کشته شدگان
خیلی بیش از این رقم بوده است ؛ چرا که فراشان و سربازان برای
پنهان نگهداشتن این جنایت هولناک، اغلب کشته شدگان را جمع آوری
و پنهانی گم و گور می‌کردند . اعتقاد السلطنه که خود از دور ناظر این
درگیری بوده است ، می‌نویسد : « وقتی که به توپخانه قدیم نگاه
می‌کردم و این قشون و جمعیت را می‌دیدم ... بر سلطنت مستقله ۱۲۰
ساله قاجار فاتحه می‌خواندم . »^۱

فرمان تحریم تباکو را مردم با قاطعیت تمام اجرا می‌کنند .
دکانهای توتون فروشی تخته می‌گردد . قلیان و چیق به کنار گذاشته
می‌شود . حتی زنان حرم شاهی نیز از استعمال دخانیات سر باز می‌زنند.
اعتماد السلطنه می‌نویسد ، در یکی از این روزها ناصر الدین شاه به یکی
از زنان اندرون دستور می‌دهد ، قلیانی برایش آماده کنند . زن با تعجب
می‌گوید : مگر نشینده‌اید که کشیدن قلیان حرام است ؟ شاه متغیر شده
می‌گوید : « کی قلیان را حرام کرده ؟ اینها چه حرفی است ؟ یکی از
خانم‌ها عرض می‌کند : همان کس که ماها را به شما حلal کرده ، همان
کس قلیان را تا در اداره خارج مذهب است ، به ما حرام کرده . »^۲
استقبال زنان اندرون شاهی از تحریم توده‌ای توتون و تباکو ،
جای شگفتی نیست اغلب زنان اندرون ناصر الدین شاه را دهقان
زادگان تهیdest و فلک زده‌ای تشکیل می‌دادند که شاه بهنگام رفتن
به گردش و شکار تصادفاً آنها را می‌دید و می‌پسندید و به اندرون می‌آورد.

۱ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، ص ۷۸۶

۲ - همان منبع ، ص ۷۸۱

اکثر زنان در باری وضع نکبت‌باری داشتند. آنان اغلب در طول عمر خود بیشتر از یکی دو بار روی همسر نمی‌دیدند و مانند زندانیان از همه آزادیها محروم بودند. عده‌ای از آنان «گاهی اتفاق می‌افتد که یک قل و دو قل و سه قل بچه می‌آوردن و شاه را از آن خبر نمی‌شد.



خجسته خانم، آخرین زن ناصرالدین شاه

و حتی وقتی می‌مردند و دفن می‌شدنند ، برای این که گردد ملالی خاطر مبارک ! شاه را آزرده نکند ، مطلع نمی‌شدنند . «
تعداد زنان حرم شاه^۱ به اندازه‌ای بوده است که « هر روز عصر زنان به صفت دشتیان (شانه به شانه هم ایستادن) می‌ایستادند و شاه از ایشان سان می‌دید و یک یا چند نفر از آنان را که مورد نظرش واقع می‌شدنند با اشاره عصا انتخاب می‌کرد و جهت همبستری در اختیار مشاطه‌ها و عمله خلوت قرار می‌گرفتند . »^۲

توران تاج‌السلطنه با توجه به سرنوشت نکبت‌بار زنان اشرف و زنانی که در حرم پدرش - ناصرالدین شاه - زندانی بودند ، می‌نویسد : « زنان ایران از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحش هستند و از صبح تا شام نامیدانه در یک مجلس زندگی می‌کنند . این جماعت یا از دور تماشا می‌کنند یا در روزنامه‌ها می‌خوانند که زنهای حقوق طلب در اروپا چه قسم از خود دفاع کرده و حقوق خود را با چه جدیتی می‌طلبند . حق انتخاب می‌خواهند حق رأی مجلس می‌خواهند . دخالت در امور سیاسی و مملکتی می‌خواهند و به همین قسم موق شده‌اند چه خوب بود سفری به مغرب پیش می‌آمد و به آن زنان حقوق طلب می‌گفتم : وقتی که شما غرق سعادت و شرافت از حقوق خود دفاع می‌کنید و فاتحانه به مقصود موفق شده‌اید ، نظری هم به گوشة ایران افکنید و ببینید در خانه‌هایی که دیوارهایش از سه تا پنج ذرع ارتفاع دارد ، مخلوقاتی سرودست شکسته ، بعضی با رنگهای زرد و پریله ، برخی گرسنه ، برخی برهنه ، قسمتی در تمام شباه روز منتظر

-
- ۱ - جعفر شهری ، گوشاهی از تاریخ اجتماعی تهران قدیم ، ص ۴۸
 - ۲ - نظام الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان . شماره زنان ناصرالدین شاه را ۱۸۳ نفر نوشته است
 - ۳ - جعفر شهری ، همان منبع ، ص ۴۹

و گریه کننده ... در زنجیر اسارت بسر آرند . آیا اینها هم زن هستند ؟
زندگی زنان ایران یا به رنگ سیاه است یا سفید . یا پرده سیاه تن کنند
و به هیکل موحش عزا در آیند یا کفن های سفید پوشند و از دنیا رخت



تاج السلطنه در روز نامزدی

بر بندند ... دز مقابله این زندگانی تاریک ، مرگ روز سفید ماست . »^۱
 بی سبب نیست که پس از ترور ناصر الدین شاه ، زنان درباری
 نیز در مظان اتهام قرار می گیرند بهنگام محاکمه میرزا رضای کرمانی
 از او سؤال می شود که آیا « راست است که این کلفت های اندرون با
 تو متشد بودند و به تو خبر می دادند ؟ » ^۲ گرچه میرزا این اتهام را رد
 می کند و نیم پس نمی دهد ، لکن با توجه به وضع فلاکت بار اکثر
 زنان درباری که شر حش گذشت ، احتمال این که میرزا رضای کرمانی
 را در این مورد عده ای از زنان درباری کمک می کرده اند ، چندان
 دور از واقعیت نمی نماید . این احتمال را طرفداری تاج‌السلطنه از
 افکار سید جمال الدین اسد آبادی^۳ در ضدیت با حکومت پدرش^۴ و
 پشتیبانی وی از اقدام میرزا رضای کرمانی^۵ و انتقاد تند او از وضع
 نابسامان مملکت و ستمگری عمال حکومت ، بیش از پیش تقویت
 می کند . به ویژه این نکته که وی در عصیانهای مردم علیه حکومت و
 سلطنت پدرش فریاد می زد : « درود بر سلطنتی که در حال زوال است . »^۶

۷

- ۱ - فریدون آدمیت ، هما ناطق ، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار ، ص ۱۵۷
- ۲ - نظام‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، چاپ ۲ ، ص ۹۵
- ۳ - فریدون آدمیت و هما ناطق ، اثر یاد شده ، ص ۱۶۲ و ۱۵۶
- ۴ - هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ۲۳ اسفند ۵۸

عصیان زینب پاشا

زینب پیشتر بیداری زن قرنها ستم دیده ایرانی است . وی نود سال پیش مهر سکوت تاریخ را از لب برمی دارد ، زنجیر سن و قوانین فتووالی زامی گسلد و برای نخستین بار در تاریخ با چهل نفر از زنان قهرمان تبریز علیه ستم ستم پیشگان داخلی و استعمار گران خارجی و به موازات آن علیه نابرابریهای جنسی به جنگ مسلحانه دست می زند .

زینب معروف به «بی بی شاه زینب» ، «زینب باجی» ، «ده باشی زینب» ، «زینب پاشا» دریکی از محلات قدیمی تبریز - عموزین الدین - در یک خانواده روستائی بدنیا آمده است . پدرش شیخ سلیمان دهقان بی چیزی بود که مانند دیگر روستاییان به سختی روزگار می گذرانیده . از زندگی زینب پیش از واقعه رژی ، بیش از این اطلاعی در دست نیست . همان طور که از زندگی افسانه آمیز دیگر عیاران بنام این عصر - حلاج اوغلی ، حاج الله بیار - چیز زیادی نمی دانیم . آنچه که مسلم است زینب در رنج و محنت بزرگ شده و سالها به غلل شوریختی خود و خلق زجر کشیده اش فکر کرده و از تجارب غنی قرنها مبارزه خلق اش ، ساده و بی واسطه ، مانند بابک و کور اوغلی ، قاچاق نبی و ... درس آموخته است

گفتیم که شهرت زینب از زمانی آغاز می شود که ناصر الدین شاه امتیاز خرید و فروش توتون و تباکو را در سرتاسر ایران به یک شرکت

انگلیسی و اگذار می‌کند . « انگلیسیان به ایران آمده ، مانند دولتی که ایران را فتح کرده باشند به تمام بلاد مأمور می‌فرستند . »^۱ امتیاز رژی کاسهٔ صبر مردم را لبریز می‌کند تبریز نخستین شهری است که غکس العمل تندي نشان می‌دهد و پرچم مخالفت را بلند می‌کند . بازار این شهر به علامت اعتراض بسته می‌شود و « متجاوز از بیست هزار نفر مسلح می‌شوند . »^۲ و به شاه تلگراف می‌کنند که به هیچ‌وجه زیربار این قرارداد نخواهند رفت . پس از چند روزی که از بسته شدن بازار می‌گذرد ، مأموران دولتی به زور ارعاب و تهدید و عده‌و عید بازاریان را مجبور به باز کردن مغازه خود می‌کنند . لکن چند ساعتی از باز شدن بازار نگذشته بود که « دسته‌ای از زنان مسلح با چادر نمازی که گوشه‌های آن را به کمر بسته بودند ، در بازار ظاهر می‌شوند و دست به اسلحه می‌برند و بازار را مجبوراً می‌بنندن . »^۳ و سپس به سرعت در کوچه‌ها از نظرها پنهان می‌شوند . رهبری این زنان را زینب به عهده داشت . مأموران دولتی بارها سعی در باز کردن بازار می‌کنند ولی گروه زینب هر بار با اسلحه گرم و سنگ و چمام به بازار می‌ریزند و رشته‌های دولتیان را پنهان می‌کنند . میرزا فرخ یکی از شعرای معاصر زینب که خود شاهد مبارزات زینب و یاران او بوده ، در این باره شعری دارد که آن روزها ورد زبان مردم تبریز بوده است :

حکم ایله‌دی زینب پاشا	فرمان بداد زینب پاشا
جمله اناش و فراشا	به شیر زنان و فراشا
سیز بازاری باسون داشا	بازار به سنگ بندید شما

۱ - شرح حال عباس میرزا ملک آرا ، به کوشش عبدالحسین نوائی ، ص ۱۸۲

۲ - همان اثر ، ص ۱۸۳

۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ،

ص ۸۴

دگنگی یاغلیوم گلیم

پاتاومی یاغلیوم گلیم

من چماقو حاضر کنم
پاتا به^۱ را پیچم به پا
سرانجام در اثر مخالفت شدید مردم، ناصرالدین شاه، با سرشکستگی تمام حرف خود را پس می‌گیرد و قرارداد رژی باطل اعلام می‌گردد. لکن مبارزه زنان تبریز و زینب پاشا کماکان بدون وقفه ادامه می‌یابد. زینب هر از گاهی به همراه دیگر زنان رزمجو در کوچه و بازار و محل ازدحام مردم ناگهان ظاهر می‌شود و مردان را به مبارزه و کندن ریشه ظلم تشجیع و تشویق می‌کند: «اگر شما مردان جرئت ندارید، جزای ستم پیشگان راکف دستشان بگذارید، اگر می‌ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید، چادر ما زنان را سرتان کنید و در کنجخانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید، ما جای شما با ستمکاران می‌جنگیم.» سپس زینب روسربی خود را به جانب مردان پرتاب می‌کرد و در میان بہت و حیرت حاضران از دیده‌ها ناپدید می‌شد.

در روزگار زینب یکی از رسوم رایج این بود که فتوالها و اشراف، ارزاق عمومی بهویژه غلات را اختکار می‌کردند؛ یعنی غلات را فصل خرمن به قیمت نازلی از روستائیان می‌خریدند و در انبارها جمع می‌کردند و بهنگام زمستان که ذخیره آرد مردم تمام می‌شد، به بهای گران عرضه می‌داشتند. از این‌رو «یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی انبارداری بوده که در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیداران و ملیاً و اعیانها و بازرگانان به آن می‌پرداختند و دولت که می‌بایست جلوگیرد، نمی‌گرفت. زیرا خود محمدعلی میرزا دیه داشت و او نیز از گرانی غله بهره‌مند می‌گردید، در نتیجه نان همیشه کمیاب و جلوی نانوائی‌ها پراز انبوه زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی

۱ - پاتا به = مج‌پیچ

آنان از دور شنیده می‌شد »^۱

در این روزهای سیاه قحطی و گرسنگی ، در حالی که مردم بی‌چیز برای خربدن چند قرص نان از پگاه تا شامگاه در جلوی نانوائی‌ها صاف می‌بستند و گریه کودکان گرسنه گوش فلك را کرمی کرد ، محتکران هزاران خروار غله را در انبارها پنهان کرده بودند . چنانکه یکی از آنها ، « مجتهد اول تبریز ، قریب ۷۰ هزار خروار گندم در انبار داشت . »^۲

کمبود نان در تبریز بارها آشوب پپا می‌کند . در این شورشها زنان تبریز قهرمان خیز به رهبری زینب نقش فعالی را بازی می‌کنند . در یکی از این آشوب‌ها « در حدود سه هزار زن چوب بدست در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راه‌پیمایان مجبور کردند . حکومت قشون مراغه را خبر کرد . دستور تیراندازی داده شد . در دم پنج زن و یک سید کشته شدند . در اینجا روحانیت معارض هم علیه مجتهد بزرگ به زنان پیوست و در فونسولگری روس تحصین کردند و سهبار از فرار ملائی که می‌خواست صحنه را ترک کند ، ممانعت کردند و با او به خشونت تمام رفتار نمودند . فردای همان روز تظاهرات را از سرگرفتند ؛ این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند . شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجارها شد . »^۳

محتکران و گرانفروشان تبریز ضرب شصت زیادی از زیتب دیده‌اند . هنوز هم که هنوز است کهنسالان تبریزی هرزنی را که ابراز رشادتی کند ، در تعریف اش می‌گویند : « زنی است مثل زینب پاشا . »

۱ - تاریخ مشروطه ایران ، کسری ، ص ۱۴۱

۲ - خاطرات کلمنل کاساکوفسکی ، ترجمه عباسقلی جلی ، ص ۲۴۰

۳ - هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ، ۲۳ اسفند ۵۸ ، ص ۵۳ .

وهر وقت با محتکر آزمندی مواجه شوند و از عهده‌اش بر تبایند با حسرت می‌گویند : « فقط زینب پاشا از پس شما نامردان بر می‌آید . » زینب ذر روزهای قحطی و گرسنگی ، انبار غله محتکران را شناسائی می‌کرد و در فرست مناسبی به همراه دیگر زنان تبریز به آنجا حمله می‌برد و آنچه را که احتکار و پنهان شده بود ، بین بی‌چیزان تقسیم می‌کرد . در این مورد از معروفترین عملیات زینب گشودن در انبار قائم مقام والی آذربایجان است . قائم مقام و اطرافیانش از محتکران بزرگ و معروف تبریز بودند . ناگفته پیداست جائی که والی دست به احتکار بزند ، دیگران تا می‌توانند خون مردم را در شیشه می‌کنند و دمار از روزگار آنها درمی‌آورند .

بهر حال بارها خانه قائم مقام در اعتراض علیه گرانی و احتکار بوسیله زنان سنگسار می‌شود . در یکی از این شورشها ، قائم مقام دستور می‌دهد به سوی مردم تیراندازی کنند . دسته زنان مسلح به رهبری زینب به دفاع از مردم بر می‌خیزند . در این درگیری « به روایتی سی نفر کشته می‌شوند ... قائم مقام از ترس ، پناه به عمارت و لیعهد می‌برد . »^۱ خانه قائم مقام به وسیله مردم گرسنه و بی‌چیز شهر غارت می‌شود . اعتماد السلطنه در خاطرات روز چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۱۳ درباره حوادث تبریز چنین می‌نویسد : « ... فتنه تبریز خیلی غلیظ شده است . خانه قائم مقام را مردم غارت کرده‌اند . و کیل‌الملک و دبیر السلطنه را بیرون کرده‌اند . مردم بدوان خیال غارت خانه قائم مقام را نداشته‌اند از کوچه او عبور می‌کرده‌اند که به سید حمزه یا قدمگاه صاحب‌الزمان به بست روند . قائم مقام که ۲۰-۳۰ نفر الواط اسکوئی را برای حفظ خانه خود مسلح کرده بود ، همین که صدای این جمعیت را شنید که از کوچه خانه او می‌گذرند ، خودش اول از در دیگر فرار کرد و

۱ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، ص ۱۰۲۷

به الواط اسکوئی حکم شلیک داد . سی نفر مقتول ، شصت نفر مجروح شدند .^۱ « ماجرا گشوده شدن در انبار غله والی آذربایجان و عصیان شجاعانه زنان تبریز را بهره بری زینب ، میرزا فرخ با زبان شعر چنین توصیف می کند :

قالدی تبریزده چون تحت حکومت خالی
ستیریب ایله دیلر قائم مقامی والی
ئوزی وئرمیردی کونول ولی اقبالی
حکمران اویلی عجب مملکت ایرانه
تبریزده حاکم اولاندا بو ، اولوب شهر شلوق
اولما میشدی بو نتچه وقتده بونوع باحالوق
گوردیلر یوخدی بهغیرت کیشیلرده کیشیلوخ
غیرت ال وئردی انانه کی چیخا میدانه
گوردیلر یوخدی علاجی دایانوب بنده پیچاخ
ئوزیانین دا دلدلر بیز نهقدر صبر الی بایخ ؟
ایل گونی آخشاما جان بش شاهی بانبیخ ایرا خ
او نی بیز شمعه وئرا خ یا گوموره یا نافه ؟
« ده باشی زینب » آلدوب دور خبر هر بیوه زنه
ها موسی آلت حرب ایله سراسر بزنه
دئنی سیزشورش آلدون تاسو خولاخ « دلله زنه »^۲
« راستا بازاری » گورون با غلادی رام من یانه ؟
زینب حکم ائتدی « دگنگل لری » تا یاغلادی لار
خوف آلدوب دور بازار اهلی باشا باش با غلادی لار
گوردیلر بو ایشی گه گولدیلر گه آغلادی لار
دادورا بیلمه دی قاچدی هر هرسی بیر یانه
راستا بازاری اودم با غلادی چون اهل افاث
« قاری گوربوسی » نون اوستی بئله باسا باس

۱ - همان اثر ، ص ۱۰۳۱

۲ - « دلله زن » یا « دلاله زن » یکی از بازارهای قدیمی تبریز است . اکنون نیز این بازار پاپر جاست و بهمین نام خوانده می شود .

بوصدانی ایشیدوب قائم مقام او لدی هراس
 قورخدی اجماع ایلیه خلق ، ائمی تالانه
 حکم ایدوب بیر نتجه الواطه کی چیخسینلا داما
 هره بیر «آینالی»^۱ الارده گو توردي آداما
 گولله باز لیق ایشه دوشدی چوخی گیردی حاما
 چوخونا گولله دیوب ئولدی بولاشدی قانه
 بو ایشی وئردی بیری حضرت والا یه خبر
 نتجه راحت او تور و بسان خبر ون یو خادی مکر؟
 قائم مقامین ائمی خلق ایلیبوب زیر و زبر
 گولله دن باک ائله مز خلق گلو بدور جانه
 بو یوروب حضرت والا کی دیون خلقه تمام
 بو گونی صبر ائله سین لر هامی او لسون آرام
 کی صاباحدان چکرم من بو ایشه بیر انجام
 سالام هر نرخی یقیناً من ئوزوم میزانه
 و گرمدی «ده باشی زینب» بو سوزه اصل‌گوش
 دلدى جمعیته تا تازه دن اگتسینله خروش
 ایچمیشم آند کی قویمام قالاساغ بیر گودوش
 کیشی یوخ بیز دلدى چیخماز سوزوموز يالانه



بو حقیر آنوده او گون قورخودان آواره قالوب
 تازه دن توب و تفتیین سسی نامه او جالوب
 رنگی تفییر تا پوب حالتی یکسر دولانوب
آز قالوب قورخودان اول وقته اولا دیوانه

۱ - نوعی تفکّر بود

۲ - این دویست آخر را شاعر در وصف حال خود سروده است . وی که از نزدیک
 شاهد عصیان زنان تبریز بوده ، صادقانه اعتراف می کند که در آن روز گار ، در
 مبارزه با ستم اجتماعی ، زنان تبریز بیشتر از مردان از خود جسارت و شجاعت
 بخرج می داده اند

برگردان فارسی اشعار چنین است

چون به تبریز بماند تخت حکومت خالی
برگردند به شهر قائم مقام را والی
نبخش میل چنین ، داشت چنان اقبالی
حکمران گشت عجب مملکت ایران را !
تا که شد والی تبریز بشد شهر شلوغ
آنچنان قحط و غلاء شد که نبوده هرگز
چون ندیدند زنان جوش و خوش از مردان
غیرتی گشته و رفتن به سوی میدان
جان به لب آمده چون هیچ ندیدند علاج
همه را شکوه چنین بود؛ چقدر صبر و چه سان؟
سال و ماه پشم بریسم زصبح تا به غروب
لهمه نانی وزغالی بخریم یا شمعی ؟
داد زینب همه بیوه زنان زا پیغام
همه با آلت قتاله مسلح گردید
جمله شورش بکنید وارد بازار شوید
بکنید « راسته بازار » سراسر تعطیل
حکم کرد زینب آماده کنید زود چماق
اهل بازار ز ترس بست سراسر بازار
هر که این صحنه بدید گاه گریست گه خنده دید
چون نبدجای درنگی به کناری بگریخت
« راسته بازار » چو تعطیل شد از قهر زنان
« پل گاری » به تکان آمد از غله پیرو جوان
چو شنید قائم مقام بر دلش افتاد هراس
که کند مردم جوشیده سرایش تالان
چند اوپاش به امرش بشدنده برسر یام
« آینالی » دست یکی دشنه ، تبر دست یکی
تیر باران بد و هر کس به مکانی بگریخت
شد بسی کشته و بس گشته به خونش غلطان

خلمنت حضرت والا عسسى برد خبر
 که چه آسوده نشستنی خبرت نیست مگر ؟
 منزل قائم مقام گشته بكل زبر و زبر
 جان به لب آمده، کس را زتفنگ نیست هراس
 امر که حضرت والا که بگویند به خلق
 که یک امروز کنند صیر و بگیرند آرام
 صبح فردا بکنم چاره بسازم درمان
 نرخ نان ، قیمت اجناس نمایم ارزان
 ننمود ، زینب بر این سخنان اصلاً گوش
 گشت با مردم عاصی که نمایند خروش
 من قسم خورده‌ام هرگز نشینم آرام
 ما چو مردیم و نباشد قسم مرد دروغ

□ □ □

بنده درخانه در آن روز بماندم از ترس
 شد دگر باره پا غلفله توپ و تفنگ
 رنگ رخسارم عوض گشت و دگر شد حالم
 نیست . بس دور که از ترس شوم دیوانه

در یکی از اشعاری که خلق درباره زینب و قهرمانی‌های وی
 سروده است ، ۷ نفر از باران نزدیک او معرفی شده‌اند . هریک از این
 زنان فرماندهی عده دیگری از زنان مبارز تبریز را بر عهده داشتند و
 به فرمان زینب مستقل دست به عملیاتی می‌زدند . چنانکه در زیر خواهد
 آمد ، در این اشعار زینب رهبری است آگاه به ستم زمانه . در فکر
 سیر کردن شکم خیل گرسنگان است . حاکمان را نوکر خلق می‌داند .
 دشمن سرسخت محتکران است . به باران اش توصیه می‌کند در ریختن
 خون زالو صفتانی که خون خلق را در شیشه کرده‌اند ، کوچکترین
 تردیدی بخود راه ندهند . اشعار به این شرح است :

« زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 گویا کی دشمن اوز قوبوب اوزدوی قاتار اوستونه

چادرشین با غلوب بئله هم چیرمیوب قولالارینی
 یاشماقیله دوآموش یوزین ، هم سالالان پولالارینی
 تنظیم ایدب ئوز نقشه‌سین ، هم گیتیدیگی یولالارینی
 فرمان وئریپ یولداش لارین اوینتا تدی اغیار اوستونه
 زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 گلدى « عموزین‌الدینون^۱ » مسجدقا با غنده دوروپ
 یدی نفر یولداش لارین جمع ایلیوب حلقه ووروب
 «فاطمانساع»، «سلطان بیگم» و «ماه شرف» باشاندیروب
 «جانی بگیم» گلمک همان اگلشدی دیوار اوستونه
 زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 «خیرالناس» يه سویله‌دی زینب پاشا ، گل دوش یولا
 ای «ماه بگیم» ، هر کس گله دوزوق گیلن ساغدان سولا
 بازاری با غلاتماق گرگ تا آجلیغا چاره اولا
 آنباردارین باشین یاریب همده چککدار اوستونه
 زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 آی «شاه بگیم» ، سن‌ده‌بری دون «راسته بازاره» طرف
 سن‌ده «صفی بازارینی» با غلاتگیلن قیز «ماه شرف»
 فراش گله ، سرباز گله یار باشینی ایله گلف
 هر کیم گله وور بیخ گیلن غداری غدار اوستونه
 زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 بو ملتین هر حقینی او لدیچجا قاندیرماق گرگ
 آنباردارین تکلیفی نی چوخ ياخشی آندیرماق گرگ
 آخردا هیچ‌زاد او ناسا لاب او ددا ياندیرماق گرگ
 آذوقه نی بیغمیش قویان دیناری دینار اوستونه
 زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه
 ملت گرگ هر حالده راحت اولیوب ، مسعود اولا
 نوکردی حاکم ملته خلق ایچره بو مشهود اولا
 هر کیم سورور ملت قانین یکسر گرگ نابود اولا
 وورماق گرگ ، بیعمامق گرگ بی عاری بی عار اوستونه
 زینب پاشا الده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

۱ - نام یکی از محلات تبریز ، زادگاه زینب پاشا

آخر جواللار بيرگورون بو شيردن آرفاهلاري
 سيزده آيدىن غيرت، يغخين بير بو ائوي بريادلاري
 ئاظالملر ايچميش قالارين گلمير دخى فريادلاري
 سى ده اويان بيرجه آتيل اشرار خۇخوار اوستۇنە
 زينب پاشا الده زوپا اوز قويىدى بازار اوستۇنە»^۱

ترجمه اشعار بهشىح زير است :

زىنب پاشا با يك چماق روکرده بىر بازارها
 گوپا كە رو كرده عدو بىر اردوئى تاتارها
 چادر بىسته بىر كمر بالا زده دستارها
 رخ زىر دستارش نهان هم ئېيور و گوشوارها
 تنظيم كرده نقشه اش هم داه و رسم كارها
 فرمان يورش داده بىر ياران سوى غذارها
 زىنب پاشا با يك چماق روکرده بىر بازارها
 تزدىك مسجد چون رسيد بىر پيش ياران ايستاد
 گىرد سرشن جمع آمدند آن هفت يار هم قسم
 فاطمه نساء ، سلطان بىگم ، ماه شرف هم دريمان
 جانى بىگم چون سرسيد بىرشد بىر آن ديوارها
 زىنب پاشا با يك چماق روکرده بىر بازارها
 زىنب بىگت : خير النساء بىرخىزد و زانجا بود
 بىرخىزو كن حمله توهم ، اي ماه بىگم هر كورسد
 اين فقر مردم چاره اش تعطيل بازار است و بىس
 بشكاف فرق محتكر بىركش تىناش بىردارها
 زىنب پاشا با يك چماق روکرده بىر بازارها
 راسته بازار را پيش گىر اينك توهم آى شاه بىگم
 ماه شرف بايىد توهم بىندى صفى بازار را
 هر كس كە سد داه شد ، فراش يا سرياز را
 بشكىن سرش ، بىفكن تىش نابود كن غدار را
 زىنب پاشا با يك چماق روکرده بىر بازارها

ملت به حق خویشن باید همی آگه شود
 باید بفهمد هم چنین تکلیف خود انبادرار
 آخر نفهمیدش اگر باید به سوزانی به نار
 انباشته بسر روی هم آذوقه و دینارها
 زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
 ملت شود در هر زمان خوشبخت و راحت شادمان
 خلمتگزار ملت است حاکم، تو این را نیکدادان
 خون جماعت گرمکند نابود باید کردشان
 از بیخوبین برکن تو هم بیدادها، بی عارها
 زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
 آخر جوانها بنگرید این شیردلها این زنان
 از روی غیرت سرنگون سازید کاخ اغذیا
 آن سان مکیده خونشان ناید ذکس فریادها
 بیدار باش و حمله کن بر روی این اشرارها
 زینب پاشا با یک چماق روکرده بر بازارها
 دیگر از عملیات معروف خلقی زینب حمله به خانه و انبار نظامالعلما
 یکی دیگر از مقتدران و محترکران آزمند تبریز است . نظامالعلما از
 شاه اجازه داشت که غله خود را هر وقت دلش خواست بفروشد . زینب
 پس از شناسائی محل انبار ، نقشه حمله را از پیش آماده می کند . در
 روز مقرر ، در ساعت معینی در حالی که روسربی خود را از سرباز
 کرده بود و از آن پرچمی ساخته بود^۱ ، در پیشاپیش بیوه زنان و خیل
 گرسنگان شهر به سوی خانه نظامالعلما راه می افتد و آنجرا به محاصره
 درمی آورد . « نظامالعلما و کسانش که از پیش خبردار شده بودند و
 چند نفر تفنگچی آماده کرده بودند ، دستور به شلیک دادند . »^۲ زینب

۱ - بنگرید به مجله جهان زنان ، شماره ۳ ، دهم آبان ۵۸

۲ - تاریخ مشروطه ایران ، کسری وی ، ص ۱۴۲

و یازان مسلح او نیز به حمایت از مردم دست به اسلحه بردند . جنگ سختی در گیر شد . چندین نفر کشته و زخمی شدند . سرانجام انبار انباشته از گندم نظام‌العلما به تصرف زینب درآمد و بین گرسنگان تقسیم شده (مرداد ۱۲۷۷ = ربیع‌الثانی ۱۳۱۶) . طاهرزاده بهزاد که خود این حادثه را بجشم دیده است ، می‌نویسد : « آن زمان من شاگرد مدرسه بودم . شنیلم خانه نظام‌العلما را آتش زده‌اند . از دائی‌ام خواهش کردم مرا به محل حادثه ببرد و آنجا را نشانم دهد . همراه دائی‌ام به محل حادثه رفتم خانه نظام‌العلما کنار میدان چائی واقع شده بود . یکی از نوکران نظام‌العلما که در پشت‌بام سنگر گرفته بود ، در حال مدافعته تیر خورده و کشته شده بود . خون او روی ایوان خانه مشاهده می‌شد و از دروپیکرخانه ویران شده نیز هنوز بوی آتش‌سوزی به مشام می‌رسید .^۱ کاساکوفسکی نیز در یادداشت‌های خود به این در گیری اشاره کرده ، می‌نویسد : « محركان اصلی حمله به خانه نظام‌العلما ۳ نفر از زنان اشرف (!) تبریز بوده‌اند .^۲ پر واضح است که برخلاف نظر کاساکوفسکی این حمله از سوی زنان بی‌چیز تبریز به عمل آمده بود که رهبری آنها را چنانکه اشاره رفت ، زینب به عهده داشت و نه از طرف زنان اشرف . بهر حال زینب انفجار عقدۀ دردنگ و به تنگ آمده زن ایرانی است که برای اولین بار سنت زمانه را ناویده گرفت و برای گرفتن داد خود و خلقش دست به اسلحه برد . زینب فارغ از هر گونه قید و بند موذی فشودالی مانند عیاران مرد به قهقهه خانه‌ها رفت و آمد می‌کرد و بی‌محابا در جمع مردان می‌نشست و قلیان می‌کشید چنین برمی‌آید که وی زنان را تشویق می‌کرد که علیه نابر ابریهای

۱ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ، ص ۸۵

۲ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی ، پیشین ، ص ۲۴۰

اجتماعی و ستم چند لایه‌ای که برزن وارد می‌شد ، به پیکار برخیزند . زینب در آخر عمر همراه کاروانی عازم زیارت کربلا می‌شود . « در خانقین عساکر عثمانی که برای تقطیش زوار آمدند بودند ، سخت‌گیری را درباره آنها از حد می‌گذرانند . زینب باجی از این رفتار آزارده می‌شود و دست به عصیان می‌زند و دیگران را هم به دنبال خود می‌کشاند و به عساکر حمله می‌کنند . آنان ناگزیر به فرار می‌شوند و این خانم با قافله به کربلا می‌رود . »^۱ پس از این رویداد ، دیگر از زندگی این زن رزمجو خبری در دست نیست .

۴

کوچ سیاسی روحانیان و یاری زنان

در بازپسین روزهای سال ۱۳۲۳ق. و حشیگریهای شعاعسلطنه در شیراز، سیاهکاریهای آصف الدوله در خراسان، دژ رفتاری ظفرالسلطنه در کرمان، کردار ددمنشانه وزیر اکرم در قزوین و افتدن عکس نوز بلژیکی با عبا و عمامه به دست روحانیان، سرانجام کنک خوردن چند نفر از تجار معتبر تهران به بهانه گرانفروشی، کاسه صبر مردم را لبریز می کند. عده‌ای از روحانیان در اعتراض به ستم اجتماعی حاکم در مسجد شاه تهران بست می نشینند. «بازان چادر بزرگی آورده و دُز حیاط مسجد افراشتند و سماور و کاچال آنچه در می باشد از خانه‌ها آورده‌اند. در این پیشامد زنان پا در میان داشتند و در آوردن ملایان به مسجد با مردان همراهی می کردند. در مسجد نیز کسانی از آنان می بودند.»^۱ در این حرکت زنان غالب عهده‌دار حفاظت از جان روحانیان مبارز بودند. یکی از این زنان، زن نیرومند و بزن بهادری بود که همه او را به اسم «زن حیدرخان تبریزی» می شناختند وی از طرف زنان آزادیخواه تهران وظیفه داشت «هر وقت آقایان روحانی برای سخنرانی بالای منبر می رفتند، چماقی زیر چادر خود می گرفت و با عده‌ای دیگر از زنان چماق بست که همه از آن زن پیروی می نمودند، پای منبر را اشغال می کردند تا اگر طرفداران استبداد خواستند هیاهوئی برای اندازند، آنها را ساکت کنند.»^۲

۱ - تاریخ مشروطه ایران، کسری، ص ۹۷

۲ - قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ، غلامرضا انصاف پور، ص ۴۳۱

بستنشینان از دولت می خواهند ، اولا هرچه زودتر عدالت خانه‌ای دایر شود تا داد ستمدیدگان از ستمگران گرفته شود و کسی را یارای ستم برده‌گری نباشد . ثانیاً عین‌الدوله از مستند وزارت برافتند . دولت بستنشینان را چندان جدی نمی گیرد . عین‌الدوله دستور می دهد با بستنشینان به خشونت رفتار کنند و از یاری مردم به آنان پیش‌گیرند . فی که به نقش مؤثر زنان در برپاداشتن و ادامه بستنشینی آگاهی داشت ، قبل از همه فرمان داد ، « از بیرون آمد زنان جلو گرفتند ، و هر که از ایشان را می دیدند می گرفتند و در قراولخانه نگمی داشتند . دیروز میانه یک دسته از آنان با سربازان و قزاقان کشاکش روی داده بود . »^۱

در این روزها زنان بیشتری دستگیر و زندانی شدند . از نوشته‌های حاج سیاح چنین استنباط می شود که در زندانهای دولتی از زنان مبارز کم نبوده‌اند . او می نویسد : « زنهای مسلمه را حبس می کنند ، کسی نمی پرسد ، تقصیرشان چه بوده است . »^۲

عین‌الدوله به بستنشینان او لیماتوم می دهد که دست از لجاجت بردارند و به خانه‌های خود باز گردند . لکن روز به روز بر تعداد آنان افزوده می شود سرانجام بستنشینان به درخواست مردم راهپیمائي پرشکوهی را ترتیب می دهند . عین‌الدوله دستور می دهد ، سربازان به او لیماتوم عین‌الدوله گوش نمی دهند . سربازان به سوی راهپیمایان شلیک می کنند . راهپیمایان نیز با دست خالی به طرف سربازان حمله‌ور می شوند . جنگ مغلوبه‌ای درمی گیرد . کودکان از پشت‌بامها سربازان

۱ - تاریخ مشروطه ایران ، کسری ، ص ۹۹

۲ - خاطرات حاج سیاح ، حاج سیاح ، ص ۴۷۴ .

را سنگ باران می کنند^۱ در این گیرودار زنان بسیار گرد علم را می گیرند^۲ تا آنها را از گزند محفوظ دارند. در نتیجه این بزخورد در حدود صد نفر کشته بجای می ماند. مردم دوباره به مسجد بر می گردند. فردای آن روز بست نشینان آهنج شاه عبدالعظیم می کنند. « زنان همین را عنوان کرده، در این گوش و آن گوش خروشهای می نمودند. فرصت الدوله شیرازی می گوید : خودم دیدم زنی مقنعة خود را بر سر چوبی کرده بود و فریاد می کرد که بعد از این دختران شما را مسیون نور باشد عقد نماید والا دیگر علمانداریم ». ^۳

زنان از عزم کوچ سیاسی بست نشینان به حضرت عبدالعظیم نهایت بهره برداری را می کنند. « بسیاری از آنان که کفن پوشیده؛ جمع می شوند و ضمن سینه زنی و نوحه سرائی سربازان را به باد دشتمان می گیرند و در بازارها به راه می افتدند دولت سپاهیانی به محل می فرستد تا از تعطیل مغازه ها به دست مردم جلوگیری شود. اما کاری از پیش نمی برند ». ^۴

در شاه عبدالعظیم نیز زنان، بست نشینان را یاری می دهند. امیر بهادر از طرف دولت مأمور می شود به شاه عبدالعظیم برود و به زور و تهدید جمعیت را از آنجا پراکنده سازد وی به محض رسیدن به شاه عبدالعظیم تعدادی از سربازان مسلح خود را در اطراف صحن محل سکونت بست نشینان مستقر می سازد آنان در حالی که تفنجک خود را به سمت بستیان و مردم همراه آنان نشانه گرفته بودند، آماده می ایستند. از طرف دیگر « زنهای حضرت عبدالعظیم نیز با سنگ بالای بامهای صحن رفته، انتظار دارند، اگر سربازان بخواهند شلیک

۱ - بنگرید به تاریخ مشروطه ایران، کسری، ص ۱۰۱ و ۱۰۰

۲ - همان منبع، ص ۱۰۷

۳ - حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ص ۸۱

کنند ، چون بی احترامی به مرقد مقدس شده است ، تفنگچیان را سنگباران نمایند ۱

گفتگوی امیربهادر با بستنشینان به نتیجه‌ای نمی‌رسد . با این حال وی با توجه به جوش و خروش مردم و پشتیبانی آنها از بستنشینان ، جرئت نمی‌یابد ، دست به اعمال خشونت آمیزی بزند . سرانجام دست از پا درازتر به تهران بر می‌گردد

در چنین رورهایی که هنوز کشاکش بین بستنشینان شاه عبدالعظیم و دولت به پایان نرسیده بود ، امیربهادر شاه را به خانه‌اش در تهران به مهمانی دعوت می‌کند در روز موعد وقته که مردم دور و پر محل از آمدن شاه به خانه امیربهادر خبردار می‌شوند ، هزاران نفر از زن و مرد در دو سمت محل عبور کالسکه شاه صفت می‌بندند و به نفع بستنشینان شاه عبدالعظیم و علیه عین الدوله شعار می‌دهند . هنگامی که کالسکه شاه در برابر خانه امیربهادر توقف کرد ، شاه پیاده شد در این حال « یک زن تنومند که پاکتی در دست داشت ، صفت قراولان را شکافت و داد زد : من می‌خواهم عرضه‌ای به شاه بدهم . سواران خواستند او را دور کنند ولی مظفر الدین شاه اشاره کرد که مانع نشوند . یکی از پیشخدمت‌ها کاغذ را از دست آن زن گرفت و با احترام تقدیم شاه نمود زن پس از دادن نامه در میان جمعیت گم شد . شاه عرضه آن زن را در حالی که همچنان در دست داشت ، وارد طالار بزرگ شد و روی صندلی مخصوص که از طلای ناب ساخته شده بود ، جای گرفت . شاهزادگان و رجال درجه یک دولت هم دست به سینه دور تا دور طالار ایستاده بودند . شاه پس از آن که قدری استراحت کرد کاغذ آن زن را که در دست داشت و با آن بازی می‌کرد ، با بی‌اعتنایی باز کرد . مؤید الملک شیرازی - داماد صاحبدیوان - که یکی از

۱ - بحیی دولت‌آبادی ، تاریخ معاصر یا حیات بحیی ، جلد دوم ، ص ۲۶

پیشخدمت‌های شاه بود ، می‌گوید : من در چند قدمی شاه ایستاده و متوجه شاه بودم. شاه همین که سرپاکت را گشود و بخواندن آن مشغول شد ، بی اختیار حرکتی کرد و رنگش پرید و با عجله کاغذ را در پاکت گذاشت و چند دقیقه در فکر فرورفت . سپس بار دیگر با دستی لرزان کاغذ را بیرون آورد و طوری جلوی چشمش گرفت که من در جات کاغذ از نظر دیگران پوشیده بماند و پس از آن که به دقت از سرتاته کاغذ را خواند ، با ملایمت آنرا در پاکت گذاشت و در جیب بغلی خود جای داد .^۱

آن روز کسی از مضمون آن نامه باخبر نشد و نویسنده آن را نشناخت . لکن بعدها معلوم شد که « آن زن عمه میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل و مادر اسدالله خان جهانگیر بود که در جنگ مجلس کشته شد . این خانم یکی از زنهای آزادیخواه و جسور و فداکار دوره مشروطیت و انقلاب ایران بود . خانه این خانم در دوره انقلاب محفل آزادیخواهان وسینه او مخزن اسرار انقلابیون بود . چنانچه در دوره استبداد صغیر که ملت با محمد علیشاه در جنگ و سیز بود ، مجتمع سری در آن خانه تشکیل می‌یافت و اسلحه‌های آتشین و بمب زیادی برای روزهای جنگ در آنجا ذخیره کرده بودند . مقداری از این بمب‌ها که بکار نرفته بود ، تا بعداز خاتمه انقلاب همچنان در این خانه نهان بود و برای این که از دسترس دور باشد و خطری پیش نیاید ، این خانم کلیه بمب‌ها و اسلحه‌ها را در یک صندوقخانه گذاشته و مدخل آنرا تیغه کرده بود^۲ .

نامه‌ای که این شیرزن قهرمان به دست شاه داد ، بواسیله « کمیته انقلاب » نوشته شده بود و در بالای آن نامه ، عکس یک دست سرخ

۱ - دکتر مهدی ملک‌زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، جلد ۲ ، ص ۶۱-۲

۲ - همان اثر ، ص ۴-۶۳

رنگ که ششلوی در چنگ داشت، کشیده شده بود و مضمونی به این
شرح داشت:

«ای شاه بی خبر و عیاش که تمام عمر خود را به عیش و بر باد
دادن خزانه ملت می گذرانی و فکری به بد بختی و سیه روزی ملت خود
نمی کنی، اگر به اسرع اوقات دست ستمگرانی که دور تو جمع آند
و خون ملت ترا می مکند، از سر مردم کوتاه نکنی و مجلسی از منتخبین
ملت برای بسط عدالت مثل سایر ممالک متمن جهان که در سفرهایی
که به فرنگستان کرده ای و به چشم دیده ای، مفتوح نکنی، یقین بدان
که ترا خواهیم کشت.»^۱

به هنگام بست نشینی روحانیان در شاه عبدالعظیم، عده دیگری
نیز در تهران در سفارت انگلستان بست می نشینند و از دولت
می خواهند که:

- ۱- بست نشینان شاه عبدالعظیم به تهران برگردند.
- ۲- شاهزاده عین الدوله از مقام صدارت معزول شود.
- ۳- مجلس شورای ملی افتتاح گردد
- ۴- قاتلان شهدای میهن دستگیر و مجازات شوند

در اینجا نیز زنان فعالانه می کوشیدند. به ویژه همسران،
خواهان و مادران کسانی که بست نشسته بودند، بیشتر در تکapo بودند.
در کتاب خاطرات من، زاجع به وقایع روز دوشنبه ۸ جمادی الآخری
۱۳۲۴ چنین آمده است که: «امروز انتشار پیدا کرد که زنها خیال
اجتماع دارند. برای این که شوهران آنها مدتی است که در سفارتخانه
مانده اند و نیز از طرف تجار مبلغی تهیه و برای شاگرد هاشان فرستادند
که در زحمت می باشند. امروز یک زن ناشناس آمد درب سفارتخانه

۱- همان اثر، ص ۶۴.

و حاجی محمد تقی^۱ را خواست و یک بسته اسکناس به او داد و گفت: این پول برای مخارج مخصوصین است . حاجی محمد تقی پول را گرفت و هرچه خواست آن زن را بشناسد که از کجا آمده ، زن امتناع کرده ، بدون گرفتن رسید مراجعت نمود «^۲

سرانجام مظفرالدین شاه که از رشد روز افزون جنبش خلق به وحشت افتاده بود ، تسلیم نظر بستنشینان می شود و با دادن وعده تأسیس عدالتخانه و اجرای اصلاحات و عزل حاکم تهران و مجازات حاکم کرمان ، بستنشینان به تحصن خود پایان می دهند و به خانه های خود بر می گردند . لکن شاه از اجرای وعده های خود سرباز می زند . بنابراین بار دیگر بستنشینی و تظاهرات ضد دولتی او ج می گیرد . در محرم سال ۱۳۲۴ مردم پس از ۴ روز بستنشینی در مسجد جامع تهران به قم مهاجرت می کنند . این مهاجرت به مهاجرت کبری معروف است . بالاخره در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ فرمان مشروطه صادر می شود و هجرت کبری نیز پایان می گیرد

-
- ۱ - اداره امور بستنشینان و بیشترین مخارج آنان را حاجی محمد تقی بنکدار و برادرش حاجی حسن رذاز عهددار بود
 - ۲ - حسن اعظم قدسی ، کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله

ص ۱۳۰-۱۲۹

تلاش زنان برای تکمیل قانون اساسی

قانون اساسی که در ۵۱ ماده و با عجله تدوین و تصویب شده بود، دارای معایب زیادی بود. نمایندگان از نقص قانون اساسی باخبر بودند، لکن می‌ترسیدند تا تکمیل و تصویب يك قانون بي عيب و نقصي، مظفرالدین شاه که سخت مریض بود و واپسین روزهای حیات خود را می‌گذرانید، بمیرد و فرزندش محمدعلی‌میرزا را نتوانند به امضای آن راضی کنند. در قانون اساسی به برابری مردم اشاره‌ای نشده بود و از آزادیهای فردی و عمومی سخنی بیان نیامده بود. و همچنین قوای حکومت از هم تفکیک نشده بود. مظفرالدین شاه ده روز پس از امضای قانون اساسی درگذشت و فرزند سیاهکارش که هیچگونه سرسازگاری با آزادی و حکومت مشروطه نداشت، بهجای او بر تخت نشست و با سرسرختی به برچیدن مشروطه و سرکوب مشروطه خواهان همت‌گماشت. نمایندگان مجلس نیز بلاfacile پس از رسیمیت یافتن قانون اساسی، خواستار قانون کاملتری شدند. بهمین منظور کمیسیونی مأمور این کار گردید. در جریان بررسی و تصویب متمم قانون اساسی عاملان ارتیاع و حامیان استبداد در زیر لفافه حمایت از دین و شریعت رودرروی آزادیخواهان قرار گرفتند و کوشیدند قانون اساسی را هرقدر که می‌توانند از بار دموکراسی خالی کنند. در نتیجه کشاکش مشروعه خواهان و مشروطه طلبان تصویب قانون اساسی به تأخیر افتاد

و نامنی و اغتشاش هر ازگاهی در یک گوشه کشور سربلند کرد.

برای تصویب متمم قانون اساسی و ختنی کردن اقدامات ضد انقلابی و ازتجاعی «مشروعه خواهان»، فعالیت گسترده‌ای از جانب آزادیخواهان از جمله زنان صورت گرفت. «گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفندند. این بار دیگر بود که زنان روپوشیده ایران با چادر و چاقچور، همپائی در جنبش آزادی می‌نمودند.»^۱ این کار چندین بار تکرار می‌شد. روزنامه حبل المتنین در این باره می‌نویسد: باز «زنها روز چهارشنبه از دحام غربی کرده به بهارستان آمدند، مطالبه قانون اساسی نمودند و در ازاء این جرأت مردانه جواب محرك دارید شنیدند.»^۲

یکی از سازمانهای زنانه که فعالیت زیرزمینی داشته و به «اتحادیه غیبی نسوان» معروف بوده است، طی نامه‌ای که به روزنامه ندای وطن فرستاده، از نمایندگان ملت خواسته است هرچه فوری متمم قانون اساسی را تدوین و تصویب کنند و به بی‌سر و سامانی کشور خاتمه دهند و اگر چنانچه از عهده این کارها برآمی آیند، استعفا دهند و کار مملکت را به دست زنان بسپارند. عین نامه بشرح زیر است

«خدمت جناب مستطاب مدیر محترم روزنامه مقدس ندای وطن! مستدعی است این عربیه را در روزنامه مبارکه خود درج فرمائید. مزید تشکر و امتنان خواهد شد. و اگر رد فرمایند و یا از درج آن مضايقه کنند، عرض خواهم کرد که معلوم می‌شود جراید آزاد نیست.

مذت ۱۴ ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده، شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها می‌کنیم که بفهمیم

۱ - تاریخ مشروطه ایران، کسری، ص ۳۱۵

۲ - حبل المتنین، یکشنبه ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، شماره ۱۸

مجلس شورای ملی چه گفت و چه کرد . تمام را می خوانیم که همه وقت مجلس منعقد و وزراء و کلا حاضر شدند . هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آنها مذاکرات زیاد شد . جواب و نتیجه چه شد ؟ هیچ . یعنی چه ؟ آیا می شود تصور کرد که مدت ۱۴ ماه این خلق بینوا این عبارت را بخوانند و بشنوند : انشاء الله پس فردا همه حاضر و قرار صحیحی در این باب داده خواهد شد . اخ به این دلها ... وای به این قساوتها ! آیا هنوز موقع جواب دادن آن عرایض جانسوز مردم نرسیده است ؟ آیا هنوز پس فردا متولد نشده است ؟ آیا این و کلای ما تصور نمی کنند که گوش سی کرور نفوس که چون گوش روزه دار بر الله اکبر است ؟ آیا نمی دانند که چشم این مردم به راه است که بینند این حضرات با چه ید بیضائی از بهارستان بیرون می آیند ،

افسوس

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبک بالان ساحلها

داد از این وضع و از این روزگار که یک مشت خلق پوسیده و تمام شده ایران خراب چه چیزها می بینند و چه عالمی را سیرمی کنند . خوب ای آقایان محترم پس می خواستید در این مدت یکی دوتاکار کوچک را اقلا تمام کرده و در مقام اجراگذارید تا دل این مردم قدری خوش شده و با خود خیال کنند که شاید مدت ۲۸ ماه دیگر دوکار اصلاح شود خوب آقایان انصاف بدھید اگر ما می خواستیم شاه و وزرا کار کنند ، پس این بازی چه بود ؟ پس این دردهای بی درمان مان چه بود ؟ قدری فکر کنیم و بینیم به قول همه خلق آن وقتی که پایه ظلم مستبدین کل ایران را فرو گرفته بود ، بهتر بود یا حالا ؟ در سنت های ماضیه هر کس ظلم می کرد و مال و اموال مردم را می برد ، او را که تعقیب می کردند ،

فوراً یا درب اندر و حضرت قدسیه یا امین اقدس^۱ یا عزیز السلطان یا حضرت علیها یا خازن اقدس^۲ تحصن یافته ، پنج هزار تومن هم به آغاباشی ، آبدارباشی و خان نایب داده با چندین دستخط جهان مطاع و یک کروممال مردم که نوش جان کرده ، از آنجا بیرون می آمد و احدي را قدرت نفس کشیدن نبود ولی با آن همه ظلم ، در آن زمان این اندازه ظلم به مردم نشد (چند نفر را شمرده‌اند از قبل: اقبال السلطنه ماکوئی وغیره وغیره) بهبه بهاین انصاف . وای بهاین غیرت . مرحا بهاین مردانگی . الحق معنی مشروطه و قانون همین است که ما می بینیم؟ معلوم می شود و کلای ما مجلس را برای تفنن خاطر خودشان برپا کرده‌اند . مجلس ، پارلمانت برای اجرای قانون است . پس کو قانون شما؟ پس چه شد؟ مجلس سنای شما کو؟ عدلیه شما کو؟ یا تمام را را مصالحه کرده‌اند فقط به خواندن لایحه و ندادن جواب؟ آیا مگر نمی دانید که اگر هر کدام از شما یک بیزمار کی^۳ شوید ، بدون قانون امکان ندارد احدي اطاعت امر شماها را بکند؟ در مملکت دو چیز لازم است یا استبداد یا قانون . ما که نقداً هیچ‌کدام را نداریم . یک استبداد کاملی داشتیم ، از دست ماگرفتید . در عوض قانون لازم بود ، آنرا هم ندادید . در مملکت ما زروزور لازم است . زر که ندارید ، پس شما و کلا زورتان بر ما ملت است؟ بچه دلیل توجه بحال این ملت ندارید؟ چرا راه ع ماهه را ششصد سال طی می کنید؟ چرا قانون بدست ما نمی دهید که هر کس در هر کجا که هست تکلیف خود را بداند . آیا ما مردم بیچاره چه کرده بودیم که به این عذاب الیم گرفتار شدیم! یعنی رفتید سرممه‌اش کنید ، کورش کردید . دیگر از شاه کسی

۱ و ۲ - زنان ناصرالدین شاه

۳ - Bismarck (۱۸۱۵-۱۸۹۸ م.) صدراعظم فردریک ویلهلم پادشاه پروس بود . اوی دولت واحد آلمان را تشکیل داد . سالها سیاست اروپا در دست او بود .

و حشت ندارد از مجلس هم تا قانون نیست احتیاطی نمی‌کند . پس همین می‌شود نتیجه را که می‌بینی ! وای بحال ما ! نان که نداریم ، آب که نداریم ، امنیت که نداریم ، مواجب که نداریم ، ناموس که نداریم ، خواب راحت و خیال راحت که نداریم . خانه و اثاث البیت که نداریم ، قوه زیست که نداریم ، پای فرار که نداریم ، شاه که نداریم ، و کیل که نداریم چهار نفر پدر روحانی ما یک مأمن و پناهی برای ما بیچارگان بودند ، آنها را هم بحال خود نمی‌گذارید . پس چه کنیم ؟ پس چهداریم ، بگوئید ! در عوض همه چیز . خبرهای موحش ، نالههای جگرسوز ، خواهران به اسیری برد ، دختران بی‌عصم شده ، اطفال قطعه قطعه شده ، مالهای به غارت برد ، خانههای ویران شده . به این فهم و دانش و تدابیر شما ای داد و بیداد گر مسلمانی همین است که مردم دارند

وای اگر از پی امروز بود فردائی

اگر جزئی هست ، چه جوابی خواهید گفت . اگر به جزا قابل نیستید با مكافات چه خواهید کرد ؟ حواهش برای ما تنها نیست ، مگر شماها از مردم این خاک نیستید ؟ روز بد برای شماها نیست ؟ به خدا قسم که تاین ملکه هست و این روزگار ، همه نوع عسختی برای همه کس هست . بیشتر از این عرض نمی‌کنم . مطلب از میان می‌رود . همین قدر عرض می‌کنم اگر چه زن هستم و بقول آقایان ناقص عقل و در ردیف بشر محسوب نمی‌شویم ، از مرحمت پدرانمان هم که فضل و کمالی نداریم ولی نادان در هر طبقه هست ... امروز بر احدی پوشیده نیست که هر بیوه زنی به این مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حقوق خودمان را می‌خواهیم . بقول خودتان ۱۴ ماه است مردم ایران از خواب هشتگزار ساله بیدار شده‌اند و نتوانسته‌اند تاکنون کاری از پیش ببرند . الا این که نطق و کلامی ماگویا شده است و بعلاوه

یک اندازه نظم و ترتیبی که در میان بود ، برداشته شد این مردم بیچاره ، این توانائی را ندارند که هر ساعت خبر مرگ هزاران نفر را بشنوند . امروز یک پسر برای ما یک مغز دارد و ما باید قدر او را بدانیم . شاه یک مغز دارد . بنده هم که نماینده اتحادیه نسوانم یکی تنها . او شاه است و من گذا . در هر حال تمام مطلب را ساده بیان کرده تا هر طفلي ملتفت شود و بهمذ حلا دیگر شیشه صبر ما بیچار گان به سنگ رسیده است . دیگر تاب و توانائی نداریم . دیگر صبر و حوصله نداریم . تندرست چهداز بخواب نوشین در که شب چگونه بپایان همی برد رنجور شما کجا از حال ما ضعفا خبردارید . اما حال دیگر تکلیف ما این است که فشار به وکلا بیاوریم و وکلا خود دانند با وزرا و وزرا با شاه . ما با شاه و وزرا کاری نداریم . زیرا که آنها همه وقت بودند . اگر وکلای محترم ماتوانستند یا می توانند تا سلح رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی بدنهند که آسایش خلق فراهم شود ، زهی شرف و سعادت والا اگر در خود چنین پیشرفتی نمی بینند و می خواهند باز هم به ترتیب سابق پیش بروند ما بتوسط همین عربیضه خبرمی دهیم که همه استعفا از کار خود بدنهند و رسمآ به توسط روزنامه ندای وطن به مهاها خبرداده ، چهل روزی هم کار را بدست ما زنها واگذارند و بشرط آن که عار نداشته باشند . زیرا که وجود ما بسته بوجود یک دیگر است . اگر ما نباشیم ، شماها نیستید . اگر شماها نباشید ماها نیستیم . خلاصه ما وکلا را انتخاب می کنیم و وزرا را انتخاب می کنیم ولی نه مثل شما که استعفای ناصرالملک را قبول کنیم و قوام الدوله را بجای او برقرار . و وقتی خبردار شویم که چه عیوب در کار اوست دو کرور ضرر بخودمان زده ایم . باری قانون را صحیح می کنیم . نظمه را صحیح می کنیم . حکام تعیین می کنیم . دستور العمل و لایات را می فرستیم . ریشه ظلم و استبداد را از بین می کنیم . ظالمین

را قتل می کنیم انبارهای جو و گندم متمولین را می شکنیم . کمپانی برای نان قرار می دهیم . خزانه های وزراء را که از خون خلق جمع و در سردارها گرو کرده اند ، بیرون می آوریم . بانک ملی را بر پا می کنیم . عثمانی را عقب می نشانیم . اسرای قوچان را عودت به خانه های خود می دهیم . فتوات شهری را صحیح می کنیم و آب سالم به مردم می خورانیم . کوچه و خیابانها را تنظیف می کنیم . کمپانی برای شهر معین می کنیم و بعد از تمام این کارها تا سلخ رمضان کارها منظم شده و ماها از خدمت خود استغفار کرده ، رسماً اعلان و اعلام می کنیم که بقیه را دیگران اصلاح کنند والا اگر تاسلخ رمضان خودتان اسباب آسایش حال عموم را فراهم نکردید و بما هم واگذار نکردید همین قدر عرض می کنم که زنها می توانند آنچه را که می خواهند بیشتر از این عرضی ندارم . اتحادیه غیبی نسوان . »^۱

زنان قهرمان تبریز نیز برای تصویب متمم قانون اساسی سخت تلاش می کنند . انجمن تبریز طی تلگرافی به نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی خبر می دهد که مردم تبریز برای تصویب متمم قانون اساسی لحظه ای از جوش و خروش باز نمی ایستند : « وضع و انقلاب شهر از امروز صبح به تحریر نمی آید . تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیرخواره در مساجد محلات جمع اهالی بی طاقتی و بی صبری را به اعلى درجه رسانده . تسکین و تسلي اهالی امکان ندارد . حق تعالی تفضل فرماید انجمن ملی تبریز . »^۲

در چنین روزهای بحرانی ، اقبال السلطنه به دستور اتابک در ماکو عده ای را به جرم مشروطه خواهی می کشد و جسدشان را آتش می زند و بیوک خان پسر رحیم خان نیز آبادیهای قره داغ را می چاپد و

۱ - ندای وطن ، سال اول ، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ ، شماره ۷۰

۲ - روزنامه انجمن ، سال اول ، یکشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵ ، شماره ۸۷ .

پا مال نم ستوران می کند . زنان و کودکان بی دفاع قره داغ سرازیر تبریز می شوند . قتل و غارت مردم قره داغ به قدری دهشت انگیز است که سراسر ایران را به حرکت درمی آورد . بهویژه نامهای از بیوکخان بدست می آید که مسلم می دارد ، تاراج دهات و تاخت و تازها بدستور و به صلاح حدید دولت بوده است

تهرانیان ، به طرفداری از ستمدیدگان مردم قره داغ و ماکو پیامی خیزند زنان تهران نیز در خیزش با در میان داشتند . چنانکه جبل المتن نوشه : «پانصد تن از ایشان در جلوخان بهارستان گردآمده بودند . فریاد عامه به زنده باد مشروطه ، پاینده باد قانون ، نیست و نابود باد استبداد ، معذوم باد مستبدین بلند بود . »^۱

خبر کشtar بیوکخان در قره داغ و قصایهای اقبال السلطنه در ماکو ، در مردم آزادیخواه اصفهان نیز شور و هیجانی شدید پدید آورد . بازار بسته شد و کسبه در چهل ستون اجتماع کردند . «جمعی از زنان اصفهان طلا و جواهر آلات و ظروف مس و فرشاهای خود را در محل انجمن آورده ، می گفتند : اثاثیه ما را فروخته و از برادران و خواهران ما کوئی ما رفع ظلم کنید ... و چیزی که نویسنده را بیشتر متأثر کرد ، این بود که پیروزی یک بادیه مسی که چهل مثقال و زن آن بود ، برای تقدیم به انجمن آورده بود و بسیار آشفته و غمگین بنظر می رسید . من در اینجا ببیاد حضرت یوسف و کلاف ریسمان پیروز * افتادم . »^۲

۱ - جبل المتن ، ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۵ ، شماره ۲۷

۲ - دکتر نورالله دانشور علوفی ، تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بهخیاری ، ص ۵

* داستان «حضرت یوسف و کلاف ریسمان پیروز» از زبان عطار چنین است : گفت یوسف را چو می بفروختند مصریان از شوق او می سوختند چون خریداران بسی برحاستند ده رهش همسنگ زر می خواستند



چنین بنظر می‌رسد که در این ایام بین زنان و تشکیلات سری آنان در شهرهای مختلف ارتباط برقرار بوده است. چنانکه «سالارالسلطان پسر قوام در ملاقاتی که با قنسول انگلیس مقیم شیراز کرده بود، چنین گفته بود: زنهای تبریز به زنهای شیراز نامه نوشته و آنها را برضد اعیان و اشراف تحریک به انقلاب کرده‌اند. در نتیجه نامنی و تعدیات قوام‌الملک و اطرافیانش مردم بازارها را بسته و تعطیل عمومی نمودند و هزارها نفر در تلگرافخانه متخصص شدند و از مجلس تعیید قوام‌الملک را از شیراز درخواست نمودند»^۱

در این روزها گذشته از جوش و خروش قانون طلبی و مبارزه با مستبدان ستم پیشه، موضوع کمیابی نان و ستیز با اختکار محترکان غله سخت مورد توجه زنان قهرمان میهن‌مان بوده است.

اختکار و کمیابی و گرانی این حربه همیشگی دشمنان خلق گرفتاری بزرگی برای خانواده‌ها بهویژه خانواده‌های کم درآمد بوجود آورده بود. از این‌رو همروزه دسته‌هایی از زنان تبریز روبرو تلگرافخانه

زان میان زالی به خون آغشته بود
در میان جمع آمد با خروش
ز آذوی این پسر سرگشته‌ام
این ز من بستان و با من بیع کن
خنده آمد مردرا گفت ای سلیم
هشت صد گنجش بهما درانجمن
پیززن گفتا که دانستم یقین
لیک اینم بس که چه دشمن چه دوست

منطق الطیر عطار، تصحیح مشکور، چاپ ۴، ص ۱۷۳

۱ - دکتر مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۲، ص ۲۶۰

و میدان توپخانه می آوردند و با یکدیگر برای رفع این مشکل چاره اندیشی می کردند . روز چهارشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ انبوه زنان بیشتر از روزهای پیشین بود اتفاقی در این روز رخ داد که در نوع خود بی نظیر است . قصیه از این قرار است که : « حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازار گانان توانگر و دیده دار تبریز و به انبارداری بدنام می بود ، به تلگرافخانه آمد و چون از میان مردم می گذشت ، زنی یک تکه نان سیاهی را که در دست می داشت ، به حاجی نشان داده ، زبان به دشنام و نفرین باز کرد ، و به این بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت گردن او نواخت . همین که دست این زن بلند گردید ، دیگران برسر حاجی ریخته بی باکانه مشت و لگد و پشت گردنی بسیار زدند و چون کسی از مجاهدان یا از سر کردگان برای جلو گیری نمی بود ، آزار بسیار رسانیدند لیکن در این میان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست زنان گرفته ، نیمه جان به یکی از اطاقهای بالائی تلگرافخانه بزدند و در آنجا نهان اش کردند و میرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم به گفتاری پرداخت . ولی مردم همچنان در شورو تلاش می بودند و کینه جوئی می خواستند در این هنگام یکی از میان ایشان تیری به هوانداخت و از آن سوی یکدسته از زنان که در بازارها نانی پیدا نکرده بودند ، با شیون و فریاد به تلگرافخانه رسیدند . آن آواز تیر و رسیدن زنان چنان تکانی به دسته بینوایان و گرسنگان داد که دیگر جلو گیری نشدنی بود و کسانی از آنان به اطاقها شتابه ، به جستن حاج قاسم برخاستند و چون یافتند ، در زمان به حیاط اش کشیدند و بی دریغ به مشت و لگد پرداختند و هم چنان کشان کشان می برdenد تا در دم خانه نیرالسلطان - خانه پهلوی تلگرافخانه - روان از تنش بیرون رفت ولی مردم دست برنداشتند و تا میدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزانش کردند و یکی از اندام هایش را بریدند . و

به دهانش دادند مردم از بس خشمناک و برآشته می‌بودند، کسی جلوگیری نمی‌توانست و نمی‌یارست. بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رفیع خان، دارندهٔ دیه‌ها و انبارهای محمدعلی میرزا را می‌کردند که از پهلوی حاجی قاسم بیاویزند.^۱ این رخداد، عمق انقلاب مردم



یک زن مسلح در عصر مشروطه‌خواهی

۱ - احمد کسری، تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۵۴

و ژرفای کینه فقرای بهستوه آمده را از سرمایه‌داران و فتووالها بخوبی نشان می‌دهد.

در جریان «آشوب میدان توپخانه» نیز بهنگامی که واپسگرایان و عاملان استبداد میدان توپخانه را بصورت میخانه در آورده بودند و فراشان جیره خوار دولتی مست باده ناب هریک چماق و قداره در دست عرصه را بر مشروطه خواهان و مساوات طلبان تنگ کرده بودند، آزاده زنی مجاهد که شنیدن سخنرانی فتنه‌انگیز سید محمد یزدی - رمال و دعائنویس دربار مظفر الدین شاه - را نمی‌توانست تحمل کند، با شسلولی که بهمراه داشته وی را نشانه می‌رود لکن تیرهایش بخطا می‌رود. در این حال «کسانی که گرد منبر سید یزدی بودند، به طرف آن زن هجوم بردن و او را با قداره قطعه قطعه کردند و برخلاف آئین مسلمانی با او بی‌احترامی کردند.»^۱ متاسفانه نام این زن قهرمان معلوم نمی‌شود و بستگانش از ترس جان در این باره سکوت می‌کنند

۱ - دکتر مهدی ملک زاده، انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۳، ص ۱۴۱

تأسیس بانک ملی و یاری بی دریغ زنان

یک دیگر از کارهای بزرگی که مجلس اول به آن اقدام کرد تصمیم به تأسیس بانک ملی بود . با تأسیس بانک ملی یکی دیگر از بندهای وابستگی به کشورهای استعماری پاره می شد . بنابراین این کار مجلس با استقبال پرشور میهن پرستان ، به ویژه زنان قهرمان ایران رو برو شد

موضوع تأسیس بانک ملی زمانی مطرح شد که دولت در نظر داشت بار دیگر دست نیاز به جانب بیگانگان دراز کند و تقاضای وام نماید و در این باره با دول روسیه تزاری و انگلستان وارد مذاکره شده بود .

مخبر السلطنه از جانب مشیرالدوله - صدراعظم وقت - موضوع وام را در مجلس مطرح می کند و نظر نمایندگان را در این باره جویا می شود . پیشنهاد دریافت وام از بیگانگان نمایندگان را سخت عصیانی می کند . حاجی معین التجار زیانهای این کار را شرح می دهد و جواب نمایندگان به دولت این می شود که : توده نمی تواند خانه و لانه خود را گروگن دارد و وامی دریافت کند و با آن کیسه کاهلان درباری را پر کند . سپس نمایندگان تصمیم به تأسیس بانک ملی می گیرند تا اگر دولت نیازی به پول داشته باشد ، از این بانک تأمین کند . وقتی که خبر تأسیس بانک ملی در کشور پخش می گردد ، با استقبال پرشور

مردم رو برو می شود. « انبوه مردم از توانگران و کم چیزان خشنودیها نمودند و همراهی نشان دادند . سپس بازار گانان زمینه آنرا آماده گردانیدند. بدینسان که سرمایه آنرا سی کرور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت . نظامنامه آنرا نوشتند برای دستینه (امضاء) شاه فرستادند و چند حجره بازار گانی را برای گرفتن پول مردم شناسانیدند . مردم رو به آنجاها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند. توانگران که پولهایی می پرداختند، بجای خود، کم چیزان هم از همبازی نمی ایستادند. طلبهای نشست برپا کرده و پول از میان خود گرد آورده و می فرستادند و گفته می شد کسانی کتابهای خود را فروخته و پول بسیجیده اند . شاگردان دستانهای همین کار را می کردند . »^۱

زنان ایران نیز کمک های تحسین برانگیزی برای پاگرفتن بانک ملی به عمل آوردند . روزنامه مجلس در این باره می نویسد : « بیوه زنان کشور ماگوشواره و دستبند خود را برای ادائی قرض دولت و تأسیس بانک داخله حاضر کرده و هر یک می خواهند که در این باب بردیگری سبقت گیرند . »^۲

روزنامه دیگری در این باره گزارش می دهد : « ملت غیور ایران به ملاحظه این که محلی برای این قرضه جدید در نظر نیست و این قرض باعث زیادی ذلت و پریشانی ایران و ایرانیان شده ، ملت را در خانه مذلت نشانده، انتظام مملکت را به دست اجانب خواهد سپرد، بلاتأمل به هیجان آمدند و در تهران در منابر و مساجد ، مردان و بیوه زنان به فریاد آمده ، اظهار کردند که : ما لباس ، فرش و مخلفات خود را فروخته بلا عوض به دولت داده ، راضی نخواهیم شد که دوباره از

۱ - کسری ، تاریخ مشروطه ایران ، ص ۱۸۲

۲ - روزنامه مجلس ، دهم شوال ۱۳۲۴ ، شماره ۲

خارجه قرض کنند و ... فوراً تشکیل بانک ملی را اظهار نموده‌اند .^۱
در یکی از این روزها به‌هنگامی که سید جمال الدین واعظ ،
درباره قرض از بیگانگان و زیانهای آن ، سخن می‌راند ، پیرزنی از
میان جمعیت بپاخصاست و گفت : « دولت ایران چرا می‌خواهد از
دولت‌های خارجی پول قرض کند؟ مگر ما مرده‌ایم؟ من یک زن رختشوی
هستم و به سهم خود یک تومان می‌دهم .^۲ »

آزاده زن دیگری از قزوین ، زینت آلات خود را به مجلس
شورای ملی می‌فرستد و از وکلا می‌خواهد آنها را فروخته و پوشش
را صرف تأسیس بانک ملی کنند . متن نامه شورانگیز این زن را که
همراه اشیاء اهدائی خود به مجلس فرستاده است ، در زیر می‌آوریم
« حضور مبارک پدر مهربان ملت ایران ، حضرت آفای
سعدالدوله دامت شوکة . بندۀ کمینه که جان ناقابل خود را بانهاشت
افتخار برای پیشرفت مقاصد حضرات امنای دارالشورای ملی حاضر
فدا نمایم ، در روزنامه مبارکه مجلس دیدم که درخصوص مراقبت عموم
در بانک ملی کم کم خواطر مبارک و کلای محترم دارد مکدر و مأیوس
می‌شود این جان کمینه فدای آن ساحت مقدس باد که گویا هنوز از
فقر و پریشانی ملت اطلاع ندارید والله و بالله که ظلم و تعدی چیزی
از برای ما باقی نگذارده است والا تا این درجه ایرانیان بی‌غیرت و
بی‌همت نیستند بعلاوه همه کس دسترس به تهران ندارد که بتواند
به‌اندازه استطاعت سند سهام بانک را دریافت نماید و این کمینه مقدار
ناقابل از زیور آلات خود را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم ،
 فقط برای افتخار به‌جهت بانک ملی فرستادم . از حضور عالی عاجزانه
استدعا دارد که هدیه مختصر کمینه را بانتظر بلند خودتان دیده ، بفرمائید

۱ - جریده ملی ، ۱۵ شوال ۱۳۲۴ ، سال اول ، شماره ۱۳

۲ - دکتر مهدی ملک‌زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، جلد ۲ ، ص ۲۰۴

اشیاء مرسوله را اعضاء محترم بانک ملی به امانت و شرافت خودشان فروخته و هرچه قیمت آنها شد ، سند سهام بانک برای کمینه روانه فرمایند . چه کنم که زیاده از این قادر نبودم . مگر آنکه جان خودم را در موقع ، فدای ترقی وطن عزیز بنمایم . امضا کمینه در خدمت شما در دفتر بانک محفوظ باشد . زنی هم از همسایگان کمینه همت وغیرت نموده با آنکه شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد ، این بیچاره هم پول نقد نداشت ، سه فقره اسباب که در صورت ، علیحده ثبت شده ، به توسط کمینه تقدیم حضور مبارک نموده که آنها را هم فروخته ، سند سهام بانک ملی به اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرمائید استدعا دارد کمینه را از قبول اینها و تسليم به بانک ملی قرین شرف و افتخار بزرگ فرمائید . زنده بمانید ! خیلی نیکبختی و افتخار این کمینه خواهد شد که اشیاء ناقابل را مخصوصاً به وسیله دارالشورای مقدس ملی و وكلای محترم ملت حراج فرمایند و قیمت هرچه باشد ، استداد بانک بخوبی . این مطلب فضولی بود ، آنچه اراده حکیمانه خود حضرت عالی اقتضا فرماید ، برای کمینه سعادت و شرف خواهد بود . امر امرقدس عالی مطاع » .

فهرست اشیاء اهدائی زن قزوینی و چگونگی حراج آن به نقل از یکی از روزنامه های آن عصر به شرح زیر است

« اسبابهای مخدوش مفخمہ را آوردنند ، در انجمن اتحادیه که فضلاً کرام و طلاب عظام تشکیل داده اند و از عموم طبقات و اصناف آنجا جمع می شوند و نطق ها می کنند و خطابه ها می خوانند و فی الواقع آن انجمن پاسبان و نگاهبان انجمن مقدس شورای ملی است و حراج کردنند . حالت تأثیر مردم از دیدن آن اسباب قابل نگارش نیست . اگر کسی معنای وطن پرستی را دانسته باشد ، ناگفته می داند و ننوشه

- می خواند و اگر نداند هرچه بنویسیم از تصورش عاجز است و شاید حمل بر اغراق نماید . لهذا می گذاریم و می گذریم . صورت اسباب مرقومه از این قرار است و خریداران آنها اشخاص مفصله هستند : جناب آقای میرزا سید علی حجت‌الاسلام زاده مجاناً مرحمت کرده ده تومنان . جناب حاجی فرج‌الله مجاناً پنج تومنان . حاجی سید ابوالحسن النگوی طلا را که هیجده تومنان و پنجهزار قیمت داشت به مبلغ سی تومنان خریداری نمود . دو طاقه شال و بعضی اسباب دیگر را هم دیگران خریدند و اسباب‌ها را بخود مخدره بر گردانیدند و قریب به نود تومنان به اسم او به بانک ملی دادند . »^۱

در برابر این همه استقبال پرشور مردم میهن ما ، استعمارگران تزاری و امپراطوری انگلستان ، هم چنین محمد علی‌شاه قاجار با کارشکنی‌های گوناگون مانع تأسیس بانک شدند .

بمباران مجلس ، قیام زنان

سرانجام تضاد و دشمنی بین محمد علیشاه و مجلس به اوج خود می‌رسد. ترقی خواهان از گوشه و کنار کشور به یاری مجلس بر می‌خیزند. انجمن تبریز صراحةً اعلام می‌دارد که دیگر محمد علیشاه را به پادشاهی نمی‌شناسند. دیگر انجمن‌ها نیز کار انجمن تبریز را تأیید می‌کنند. محمد علیشاه از کار انجمن‌ها سخت خشمگین می‌شود و فریاد می‌زنند:

«این کشور را پدران من با شمشیر گشادند. من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد. چنانکه انجمن‌ها مرا از پادشاهی بر می‌دارند، من نیز خود را پادشاه نمی‌شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم.»^۱

در این روزهای بحرانی، تبریز بیش از دیگر شهرها به عمق فاجعه‌ای که در حال وقوع بود پی‌برده بود. بنابراین جوانان خود را برای مبارزه آماده می‌کرد. کسری می‌نویسد که در این روزها «وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریر عاجزیم. از طرفی جوانان ملت داوطلبانه، سواره و پیاده برای وقاره مقصود مقدس و حراست دارالشورا جان بر کف گرفته، در حال حرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل داده و اهالی با کمال بشاشت به دادن اعانه بر یکدیگر سبقت می‌جویند علم الله و شهد زن‌های غیوره آذربایجان امروز

۱ - کسری، تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۱۰

شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاًگردنبند و گوشواره و دستبند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند .^۱

مردم تهران نیز خطر حمله قریب الوقوع دشمنان بهروزی خلق را به کعبه آمال ملت - مجلس - احساس می‌کردند بنا به نوشتة ادواردبراؤن دریکی از گردهم آئی‌های آزادیخواهان در مسجد سپهسالار و میدان بهارستان ، عده زیادی از آنان «در نهان ایزار جنگ با خود داشتند .»^۲ اینان برای پاسداری از دستاوردهای قیام جمع شده بودند. لکن ممتاز الدلو له رئیس مجلس به همراه مستشار الدوله و سید حسن تقی زاده با پند و اصرار آنان را وادار می‌کنند در کمال آرامش به خانه‌های خود بر گردند و دست به اعمال خشونت آمیزی نزنند. «مجلس می‌خواست با این مجموعه از راه مسالمت و مصالحت پیش آید .»^۳ بنابراین «مردم با کمال غمگینی و با گریه‌وزاری بطرف خانه‌های خود می‌روند. یکنفر موسوم به مهدی گاو کش از زور ناراحتی خود را می‌کشد .»^۴ مهدی به دوستانش گفته بود که او «نمی‌تواند نزد زنش بر گردد و بگوید بدون آن که داوطلبان ملی ضرب شستی نشان دهند ، مجلس را ول کردند .»^۵

به این ترتیب زمینه کاملاً برای پیاده شدن نقشه شوم استبداد و استعمار آماده می‌شود و کعبه آمال ملت به توپ بسته می‌شود. جوانانی که به دفاع از مجلس می‌شتابند ، کاری از پیش نمی‌برند و درخون خود

۱ - کسری ، تاریخ مشروطه ایران ، ص ۶۱۰

۲ - ادواردبراؤن ، انقلاب ایران ، ص ۱۹۶

۳ و ۴ - معتمدالسلطان ، تاریخ خدمات ملت ایران برای تحصیل مشروطیت ، ص ۳۳

۵ - ادوارد براؤن ، انقلاب ایران ، ص ۱۹۷

می‌غلتند . نعش جوانان به کوچه و خیابانهای اطراف مجلس می‌ریزد .
« خبر می‌آورند که نعش جوانان مجاهد را مردان جرئت ندارند ،
بردارند . زنها همت کرده ، آنها را برمی‌دارند . »^۱

در نتیجه سیاست غلط و سازشکارانه جناح لیبرال نمایندگان ،
زحمات چندین ساله آزادیخواهان برپاد می‌رود آزادیخواهان شکار
می‌شوند و بطرز وحشیانه‌ای کشته می‌شوند و عده‌ای دیگر راه فرار
پیش می‌گیرند . ظاهراً استبداد بار دیگر حاکم می‌گردد . تنها در تبریز
محنت خیز است که شعله انقلاب بدست فرزندان برومندش فروزان
نگهداشته می‌شود . محمد علیشاه سپاه عظیمی را به فرماندهی شاهزاده
عین‌الدوله به سروقت تبریز می‌فرستد . تبریز محاصره می‌شود . عین‌الدوله
او لیماتوم می‌دهد که اگر تا ۴۸ ساعت تبریزیان تسليم نشوند ، تبریز را
با خاک یکسان خواهد کرد . لکن مردم این شهر از زن و مرد گرفته تا
کودک و پیر و جوان سرتسلیم فرود نمی‌آورند و به نبرد دلیرانه
بر می‌خیزند .

گروهی از زنان تبریز زیر عنوان کمیته زنان طی تلگرافی وضع
نابسامان تبریز محاصره شده و خطیری که مردم این شهر را تهدید می‌کرد ،
به کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول گزارش می‌کنند و از آنها می‌خواهند
ستم دیدگی تبریزیان را به گوش جهانیان برسانند و افکار عمومی را
به این امر جلب کنند . متن اصلی این تلگراف را به دست نیاوریم .
لکن از مضمون تلگرافی که کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول به ملکه
آلمان نوشتند ، می‌توان به محتوای آن پی‌برد

در این تلگراف خطاب به ملکه و نکتوریا آمده است : « علیا حضرت
ملکه آگوستا و نکتوریا ، قصر جدید (پوتсадام) ، کمیته زنان ایرانی
در قسطنطینیه بنام خواهران خود در ایران آن علیا حضرت را فرامی‌خواند

۱ - یحیی دوات‌آبادی ، تاریخ معاصر یا حیات یحیی ، جلد ۲ ص ۳۷۵

تا بنام زنان و بشریت لطف کرده با اعمال نفوذ بزرگوارانه خویش در دفاع از خواهران ما به پایان دادن جنایت و خونریزی وصف ناپذیر در ایران و ظلم علیه خواهران ماتوسط نیروی شاه اقدام کنند. علیا حضرت! تشکرات بی پایان چاکران خود را بپذیرید. رئیس کمیته عالیه - زهره . « همین کمیته تلگراف مشابه دیگری را به وسیله سرجواره لوتر

به پادشاه انگلستان ارسال می دارد. مضمون تلگراف چنین است : « عالیجناب ما ایرانیان ساکن قسطنطینیه به نمایندگی از طرف ناسیونالیست های ایران به اتکاء روابط دوستانه تاریخی و باستانی که همیشه بین ما و دولت و ملت انگلستان وجود داشته است ، از آن جناب استدعا داریم به موضوع زیر بذل توجه فرمائید :

به موجب تلگرافی که آخر وقت دیشب مستقیماً از تبریز بما رسیده و رونوشت آن به ضمیمه تقدیم است ، عین الدوله اولتیماتومی به مدت ۴۸ ساعت به ناسیونالیست های تبریز داده و تسليم بی درنگ آنها را خواستار شده است . در متن این اتمام حجت اشاره شده است که در غیر این صورت سپاهیان عین الدوله به قتل عام دست خواهد زد . مدت اولتیماتوم از دیروز شروع شده است .

برای استحضار آن جناب به عرض می رساند که ما هیچگاه بخود اجازه نداده ایم که تقاضاهای افراط آمیز و فوق العاده ای از شاه بنمائیم . به عکس خواسته ای ما موجه و قابل تصدیق می باشد خواسته ای مافقط عبارت از اعاده انتظامات و تجدید برقراری مشروطیت است که از طرف اعلیحضرت مظفر الدین شاه به ما اعطاء گردیده است . رفتار شاه کنونی طی دو سال گذشته نیاز به انتقاد از طرف ما ندارد . چه عالیجناب بخوبی بدان واقع هستند . ضمناً باید باستحضار آن جناب بر سانیم که کمیته زنان ما در اینجا یک اطمینان تقریباً رسمی

۱ - مارکسیست ها و مسئله زنان ، نشر مژده ک ، ص ۶

از علیا حضرت ملکه آنکساندر را دریافت داشته است ، مبنی بر این که دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان با همکاری دولت روسیه هم‌اکنون مشغول اقداماتی برای پایان دادن به عملیات خونریزی ، راهزنی و چپاو لگری علی سپاهیان شاه در تبریز هستند . متأسفانه باید بگوئیم که شاه نه تنها بهیک چنین یادداشت مشترکی ترتیب اثرنداده ، بلکه اعتنای هم به آن نکرده است . دلایلی در دست داریم که نشان می‌دهد ، مقامات رسمی روسیه به طور غیررسمی به شاه کمک می‌کنند و در امر اعاده انتظامات و برقراری مجدد مشروطیت در ایران مداخله و کارشکنی می‌کنند . مهر شورای عمومی ایرانیان مقیم در قسطنطینیه .^۱

ادوارد گری به رئیس کمیته زنان ایرانی در قسطنطینیه چنین جواب می‌دهد : « علیا حضرت ملکه به این جانب امر نمودند که وصول تلگرام شما را که به این جانب محول شده است ، اعلام دارم . بایستی به اطلاع شما بر سانم که دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان با همکاری دولت روسیه اینک مشغول اقداماتی است تا انتظامات برقرار گردد . با تقدیم احترامات ، ادوارد گری »^۲

استعمار حیله‌گر انگلستان از آنجائی که در این روزها با روسیه تزاری کنار آمده بود ، دیگر هیچ‌گونه مخالفتی با سیاست محمد علی‌شاه و روسیه تزاری در ایران از خود نشان نمی‌داد و تنها راه « برقراری انتظامات » و مشروطه را در این می‌دانست که ستارخان سلاح خود را بوزمین گذارد و به قوای دولتی تسليم گردد !

به هنگام محاصره یازده ماهه تبریز ، زنان این شهر اغلب کارهای پشت جبهه را بر عهده داشتند . آنان برای مجاهدان غذا می‌پختند ، لباس می‌دوختند ، جوراب می‌بافتند ، پوکه‌های خالی فشنگ را پر

۱ - تاریخ استقرار مشروطیت در ایران ، استخراج و تهیه حسن معاصر ، ص ۸۲۲ .

۲ - همان اثر ، ص ۸۲۳ .

می کردند ، از سنگری به سنگر دیگر خبر و غذا می رساندند ، شبناهه پخش می کردند . پرستاری و مداوای زخمیان را نیز بر عهده داشتند. یکی از این زنان می گوید: در بحرانی ترین روزهای قیام مجبور بودیم برای رعایت اصول پنهانکاری «تکه های نان را از زیر چادر به سینه و شکم مان بیندیم و به سنگر مجاهدان برسانیم . »^۱

زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمک مالی می کردند .

آنان حتی از بدل زینت آلات و جهیزیه خود در راه پیشبرد انقلاب مضایقه ای نداشتند .

در روزهایی که محله دوهچی در دست میرهاشم و دیگر حامیان استبداد قرار داشت ، زنان دوهچی نامه ای به ستارخان می نویسند و به انضمام یک طاقه روسربی زنانه به انجمن حقیقت ارسال می دارند . آنان در نامه خودشان از گرد آزادی می خواهند که در زدودن کوی دوهچی از لوث وجود مستبدان عجله کنند. عین نامه زنان دوهچی خطاب به ستارخان که در روزنامه ترقی چاپ شده ، چنین است: « سیزین بیزیم باره میزده بیر تدبیر گورمه مهندیز عیب دگیلمی؟ رحیم خانی و باشقلا رینی قووا بیل دیگنیز حالدار عجبا نهایچون بیزلری ۵۰ گون مد تینده (تبریزده انقلابین باشلاندیغی گوندن کچن دوره اشاره دیر .) زنداندا کی کیمی ساخلا بیر سینیز ؟ گلیز بیزلری خلاص ایدیز ، بیزیم هامی میزین محبتی سیز طرفده دیر »^۲

۱ - محمد رضا عافیت ، سردار ملی ستارخان ، ۱۹۶۸ م ، ص ۷۰

۲ - همان اثر ، ص ۷۰ برگردان فارسی اش چنین است : « آیا از این که تا حال فکری به حال ما نکرده اید ، احساس ناراحتی نمی کنید ؟ در حالی که شما می توانید به راحتی رحیم خان و دیگر دشمنان مشروطه را از تبریز برانید ، تعجب آور نیست که در طول پنجاه روز (منظور مدتی است که از شروع قیام مسلحانه تبریز می گذرد) ما را از زندان مستبدان نجات نداده اید ! بیاوردید ما را نجات دهید ما همه طرفدار شما هستیم »

یکی از مجاهدان که در انجمان حقیقت ناظر ماجرا بوده ، می گوید : همین که ستارخان از مضمون این نامه باخبر شد ، روسربی را به دقت نگریست اول لبخندی برلبانش نقش بست سپس قیافه جدی بخود گرفت و با اشاره به روسربی و خطاب به حاضران گفت : «این را زنان دوه‌چی فرستاده‌اند که اگر نتوانستیم این محله را از چنگ مستبدان خارج کنیم ، سرمان کنیم . »^۱

ستارخان تحت تأثیر زنان دوه‌چی قرار گرفت و فرمان حمله را به آنجا زودتر از روز مقرر صادر کرد . نیروی استبداد و ارتقای بارای ایستادگی را در خود ندیده ، راه فرار در پیش گرفتند . مجاهدان پرچم آزادی را در دوه‌چی به اهتزاز درآوردند .

علاوه بر این کارها ، گروهی از زنان نیز در سنگرهای جنگی‌ندند و بی‌محابا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی‌دادند . زنان و دخترانی نیز بودند که در لباس مردانه می‌جنگی‌ندند تا شناخته نشونند . جبل المتن می‌نویسد «در یکی از نبردهایی که بین اردوی انقلابی ستارخان با لشکریان شاه رخ داد ، بین کشته شدگان انقلابیون جنازه بیست زن مشروطه طلب در لباس مردانه پیدا شده است . »^۲

دست تصادف یکی از این زنان را برای ما شناسانده است قضیه از این قرار است که روزی یکی از مجاهدان را که از ناحیه ران زخمی شده بود ، به انجمان حقیقت می‌آورند . پرستاران می‌خواهند لباس از تنفس درآورند و زخم‌اش را مداوا و پانسمان کنند . مجروح تقاضا می‌کنند دست به لباس او نزنند ، پرستار می‌گوید تا لباس از تن ات بیرون نیاید ، معالجه و مداوا مشکل است . مجاهد زخمی بهیچوجه

۱ - همان اثر ، ص ۷۰

۲ - م . پاولویچ و . ، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران ، ترجمه م . هوشیار ، ص ۵۵

قبول نمی کند . هرچه اصرار می کنند ، فایده ای نمی بخشد . خون از جای زخم پیوسته بیرون می زند . خطر مرگ لحظه به لحظه بیشتر می شود . سرانجام ماجرا به گوش گرد آزادی - ستارخان - می رسد ستار از سنگر به انجمان حقیقت بر می گردد . زبان به نصیحت مجاهد زخمی می گشاید : پسرم تو نباید بمیری . ما به نیروی تو ، به اراده آهنین تو نیاز داریم چرا راضی نمی شوی زحمت را مداوا کنند ؟ مجاهد به ستار اشاره می کند که گوشش را نزدیک دهان او ببرد . ستار خم می شود . مجاهد در گوش او نجوا می کند : سردار من دخترم . نگذارید لباس از تنم در آورند و رازم بر ملا شود . اجازه بدھید با خیال راحت بمیرم . چشم ستار به اشک می نشیند و پدرانه می گوید : «قیزیم من دیری اولا او لاسن نیه دعوا یه گئتدون = دخترم من که هنوز زنده‌ام ، تو چرا بجنگ رفتی ! »^۱

پیر مردان و پیرزنان تبریزی می گویند که نام این شیرزن مجاهد تلی بوده است تعداد تلی ها چند نفر بوده است ؟ کسی نمی داند لکن مسلم است که تلی های زیادی گمنام در سنگرهای جنگیده‌اند و گمنام شهید شده‌اند .

پاولویچ می نویسد که یکی از سنگرهای تبریز را زنان چادر بسر تبریزی اداره می کرده‌اند . او عکس ۶۰ نفر از این زنان مجاهد تبریزی را دیده است^۲

پیش از آنکه سخن را در باره مبارزات زنان تبریزی بپایان رسائیم ، بهتر است نامی نیز از عزت الحاجیه این شیرزن کهنسال تبریزی بمیان آید .

۱ - مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ، ص ۳۲۷

۲ - م. پاولویچ و م. هوشیار ، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران ، ترجمه م . هوشیار ، ص ۵۵

عزتالحاجیه براستی یک قهرمان بزرگ بود . نمونه یک مادر تبریزی بود. این زن ظاهراً در جنگهای مشروطه‌خواهی شرکت نداشته است. کسی چه می‌داند شاید هم یکی از آن زنانی بود که پنهانی در لباس مردانه می‌جنگیدند . شاید هم او ، هم‌زم تلی بود . شاید هم یکی از یاران نزدیک « زینب‌پاشا » بود .

عزتالحاجیه در راه آزادی ایران دو فرزند خود را قربانی داد و خم به ابرو نیاورد . کلنل محمد تقی خان پسیان یکی از فرزندان او بود . وقتی خبر مرگ کلنل را برایش می‌آورند ، عزتالحاجیه مجلس جشنی ترتیب می‌دهد دوستان و آشنايان را به جشن دعوت می‌کند و خود لباس سفیدی می‌پوشد و از آنهاشی که برای دیدارش می‌آمدند تا دل دردمنش را تسلی دهند ، با چای و شیرینی پذیرائی می‌کند . کسی جرأت سیاه پوشیدن و تسلیت گفتن نمی‌یابد او چنان شاد و خندان از مهمانان پذیرائی می‌کند که گوئی جشن عروسی کلنل را راه انداخته است . در حین پذیرائی ناگهان چشمش برپراهن سیاهی می‌افتد که از زیر چادر یکی از حاضران نمایان بود حال شیرزن تبریزی به دیدن آن دگرگون می‌شود و رو به او کرده گله‌مند می‌گوید : « چرا لباس سیاه به تن کرده‌ای ؟ من که مادر او هستم سفید پوشم . » در این اثناء بیادش می‌آید که این آخرین جشنی است که در مرگ عزیزان اش ، فرزندان قهرمان اش می‌گیرد . دیگر این جشن‌ها تکرار نخواهد شد . او قبل از جشنی را برای یکی دیگر از فرزندان اش گرفته بود . یاد این خاطره دل اش را سوزاند . رنگش پرید . اعتدال اش را از دست داد . وی در این خیال بود که دیگر نخواهد توانست ، فرزندی بزاید و بپرورد و در راه خلق و میهن اش قربانی دهد و در مرگش به جشن بنشیند . دیگر کسی بخاطر شهید شدن فرزندش کارت تبریزی با حاشیه سرخ برایش نخواهد فرستاد . ناگهان آخرین کلام

کلنل محمد تقی خان پسیان بیادش آمد: «مادر همان طور که در مرگ
برادرم گریه نکردی، بهنگام شنیدن خبر مرگ من نیز نباید گریه کنی .
گریه کردن برای کسانی که در راه میهن کشته می شوند ، گناه نابخشودنی
است . به همه دوستان نوشتم و سفارش کرده ام که پس از مرگ سرخ
من کارت تبریکی برای تو بفرستند حرف را تکرار می کنم کارت
تبریک ، نه کارت تسلیت . حاشیه کارتها هم نباید سیاه باشد . بلکه باید
به رنگ سرخ باشد . »

یاد این سخنان کلنل محمد تقی خان پسیان دل مادر داغدیده را
تسیی داد او دیگر آرام شده بود . تعادل خود را باز یافته بود . وقتی
سرش را بلند کرد ، نگاه دختران و زنان جوان به صورت او بود
عزت الحاجیه به دقت چشمان آنها را نگاه کرد . چهره خود را در تک تک
مردمک آنها دید . خنده بر لبش نقش بست . دیگر او احساس جوانی
می کرد ، قلبش سرشار از امید بود

خانم آستقیک دختر خوانده پیرم خان نیز ماجراهای جالبی از
جانبازیهای زنان میهن ما نقل می کند: بهنگام استبداد صغیر و در جریان
نبرد بین محمد علیشاه و ارتیاع با آزادیخواهان ، بخشی از اردوی
مجاهدان برای پاکسازی شهر رشت به آن شهر اعزام می شوند . وقتی
که مجاهدان به دروازه رشت می رستند ، یک گروه ۱۲۰ نفری از آنها
بفرماندهی پیرم خان در انتهای غربی شهر در باغ بزرگی مستقر می شود .
البته از این عدد ۱۹ نفر دختروزن جوان بودند که مجاهدان را همراهی
می کردند به محض استقرار در باغ ، مجاهدان فوراً آرایش جنگی
بخود گرفتند و به روی دیوارهای پهن باغ و روی پشت بام خانه های
باغ آشیانه های مسلسل نصب کردند و عده ای را به نگهبانی گماردند
چهار روز به این منوال و تا حدی بی دغدغه و بی حادثه گذشت . در
این مدت دخترها و زنها به جز پرستاران که داوطلب شرکت در پیکار

نبودند ، به فرآگیری فنون جنگی ، سنگرگیری و تیراندازی مشغول بودند سحرگاه روز چهارم بطور ناگهانی با حمله غافلگیرانه دشمن روبرو شدیم آنان با استفاده از تاریکی شب سراسر اطراف باع را در محاصره گرفته بودند و در پشت تپه‌های مجاور و در آبروهای طویل جلوی باع به سنگر نشسته بودند حمله آنان جمع ما را در وهله اول بسختی بهم ریخت و بیشتر زنها و هم چنین من خودم که در آن زمان بیش از ۱۳ سال نداشتم ، سراسیمه به زیرزمین‌ها دویدیم . غلغله‌ای برپا شد و مجاهدان و پدرم با عجله به سوی سنگرهایشان شتافتند و بطور ناموت و تک‌تک شروع به تیراندازی کردند ، زیرا پیرم‌خان در همان آغاز به مسلسل‌چی‌ها و بیشترین نفرات اجازه شلیک نداد ، و از کار بمب‌اندازها که به عهده گریشای بمب‌انداز و گریخان بود ، ممانعت کرد تا فراد دشمن به قدرت جنگی ما پی‌برند و از پناهگاه‌هایشان بیرون آیند و به یورش بپردازنند . این حیله جنگی پدرم مؤثر افتاد . مستبدان به سوی سنگرهای ما به حمله پرداختند . در همین‌جا بود که باران گلوله مسلسل‌ها و بمبهای از طرف ما باریدن گرفت نزدیک ظهر مستبدین تارومار شدند در این پیکار چندین ساعت ۲۰ نفر از بهترین مجاهدان خود را از دست دادیم . ضمناً ۱۵ نفر زخمی داشتیم که دو نفرشان زن بودند . زنانی که با شهامت جنگیده بودند و توانسته بودند با حمله خود دو نفر از مسلسل‌چی‌های دشمن را از پای در آورند یکی از زنان زخمی ، زنی بود از آهالی کردستان بنام عنرا که بدجوری زخمی شده بود و دیگری زن جوان بسیار زیبائی از روستائیان گیلان بنام لیلا بود . دوستانش به رسم شوخی او را لیلا شهلا صدامی کردند . عذر از زن زخمی کرد سرگذشت پیچیده‌ای داشت . شوهرش از مجاهدان کردستان بود که در تبریز به دست مستبدین گرفتار شد و همراه دیگر مبارزان تبریز همانجا به دارآویخته شد . عذر اپس از شهادت شوهرش

تفنگ به دست گرفته و به صفووف ما پیوسته بود . او در جنگ صبح روز چهارم با چنان جسارت و بیپروائی میان جهش گلوله‌ها پیش می‌تاخت که گوئی برای پذیرش مرگ بسیار عجول بود

گفتیم که زخمی دیگری از گروه زنان ، دختر بیست ساله‌ای بود بنام لیلا لیلا با این که در دهات بزرگ شده بود ولی از لحاظ هوش و دراکه از همه بالاتر بود در آبادی ای که زندگی می‌کرد ، بخارط زیبائی اش همیشه دچار دردسر بود . چون خانواده‌اش زندگی فقیرانه‌ای داشت ، بهمین جهت ارباب ده توانست به آسانی وی را مورد تجاوز قرار دهد و اعتراض و تقلای خانواده‌اش بحائی نرسید و او هیچ راهی نداشت جز این که به جمع ما بپیوندد . با این که زخم وی بسیار مهلك بود ولی زیاد ناراحت نبود . شاید هم دلش می‌خواست هرچه زودتر از قید این زندگی خلاص شود ولی با معالجات دکتر سهراب و کمک پرستاران هردوی آنها زندگی تازه‌ای یافتند . اما باید بگوییم که آن روز من بطرز وحشتناکی ترسیده بودم . رنگم پریده بود و مدام حالم بهم می‌خورد . پدرم چون مرا چنین دید، یکباره فریاد زد: شما چتون است؟ چرا در این معركه‌ای که لازم بود همه شما به کمک ما می‌آمدین و جنگ می‌کردین ، در زیرزمین قایم شدین؟ سپس خطاب بهمن گفت : تو دیگر بچه نیستی . سیزده سال است . تعجب می‌کنم تو با این ضعف روحی چطور می‌خواهی که بعد از مرگ من بزنده‌گی خود ادامه دهی؟ چطور می‌خواهی از عرض و ناموست دفاع کنی؟ همیشه آماده دفاع باش که در مدافعت کشته شدن خیلی بهتر از تسليم شدن به ننگ است . از فردا آن روز من هم اونیفورم جنگی پوشیدم و به فراغیری فنون جنگی پرداختم «

زمانی که اردوی مجاهدان از رشت عازم تهران و فتح این شهر

بودند، زنان زیادی نیز همراه پیرم خان مرد آسا می جنگیدند ، در طول این جنگ سرنوشت ساز زنان مجاهد سراپا مسلح بودند و همراه مجاهدان مرد بسوی تهران شب و روز راه بی پیمودند، در نزدیکی های قزوین ، پیرم خان با گروهی از قوای دولتی رو برو می شود . در جنگی که اتفاق می افتد، گروه زنان مجاهد برخلاف دیگر وقت ها در جبهه مقدم جای می گیرند . خانم آستفیک در این باره می نویسد : « من و لیلا و عذر را مثل همیشه در کنار هم برای در گیری در این پیکار دقیقه شماری می کردیم . آفتاب تازه بر آمده بود که دیدیم از میان گردو غبار جاده طلایه قشون مستبدان در برابر مان ظاهر شد ... پدرم فرمان آتش داد . باز هم تو پها و شصت تیرها بکار افتاد من و عذر را پشت سر پیرم و دیگر مجاهدان به پیش می تاختیم ... در این موقع فرمانده قشون مستبدین را دیدم که همراه چند نفر قصد داشت فرار کند پدرم خود را به او رساند و با وزری که به دست داشت ، جلویش را گرفت . در این موقع یکی از نفرات مستبدین پیش دویده و خواست از عقب پیرم را هدف قرار دهد ولی عذر را فریاد زنان در یک لحظه کوتاه خود را جلوی اسلحه مردمها جم قرارداد. گلوه ها سینه عذر را شکافت. در این هنگامه بود که من و لیلا فرصت یافتیم تا سرباز مستبد را باشلیک تفنگ از پای در آوریم در این لحظه پدرم مجال یافت تا با گلوله موزر خود فرمانده قشون مستبد را بکشد . قشون مستبدین تلفات زیادی متتحمل شده بود . گروهی از آنها اسیر و عده قلیلی نیز موفق شدند که فرار کنند . وقتی من و لیلا بالای سر عذر را که هنوز هم نفس می کشید ، رسیدم ، دیدم که او آخرین لحظات زندگی را می گذراند . در آن حال با نگاه عجیبی ما را می نگریست و کلماتی به زبان می راند که گویا می خواست بگوید که بالاخره ما موفق شدیم . او در این حال سعی داشت لبخند بزند . فریادهای پیروزی و غلغله مجاهدین از هرسو

بگوش می‌رسید . من نمی‌دانستم شادی کنم یا بخاطر آنان که در این راه جانشان را ازدست داده بودند، بگریم .^۱

مجاهدان پس از این پیروزی ، وارد قزوین می‌شوند و غیاث نظام را که از سردمداران استبداد و از هواخواهان جدی محمد علیشاو بود ، دستگیر و ب مجرم سیاهکاریهاش تیرباران می‌کنند. کنسول روسیه تزاری به محض شنیدن خبر تیرباران شدن غیاث نظام به خانه وی می‌رود و از همسرش می‌خواهد که پرچم روسیه را بر بالای درش بزند و تحت حمایت این کشور قرار گیرد . ولی زن غیاث نظام حمایت روسیه را نمی‌پذیرد و به کنسول می‌گوید : من تبعه دولت ایرانم و به حمایت دولت شما احتیاجی ندارم « اگر مجاهدین هموطنم فرزندان مرا نیز بکشند ، زیر برق بیگانه نخواهم آمد .^۲

همسر غیاث نظام با عدم قبول حمایت روسیه تزاری امکان هرگونه سودجوئی و بهره‌برداری سیاسی را از این دولت می‌گیرد بنابراین مجاهدان این زن را مورد حمایت خود قرار می‌دهند و از هیچ‌گونه احترامی نسبت به او و خانواده‌اش کوتاهی نمی‌کنند. زمانی که ستارخان از تبریز عازم تهران بود ، این زن قزوینی یعنی زن غیاث نظام به دیدار وی می‌رود و از خدمات سردار نسبت به ایران قدردانی می‌کند و سردار نیز دلاوری و میهن‌پرستی اورا می‌ستاید و خطاب به او می‌گوید: « شیر نر و ماده ندارد . هر دو شیر است . تو آن شیرزنی هستی که باید شیر مردان به بزرگواری و شهامت ذاتی تو افتخار کنند .^۳

۱ - روزنامه اطلاعات ، شماره ۵۳۸۴ ، ۱۹ مرداد ۱۳۵۷

۲ - نصرالله فتحی ، دیدار همزمان ستارخان ، ص ۷۰

۳ - اسماعیل امیر خیزی ، قیام آذربایجان و ستارخان ، ص ۴۶۷

کوتاه سخن در سایه چنین شور انقلابی و میهن پرستی زنان و مردان این سرزمین بود که پوزه استبداد بخاک مالیده می شود و یوسف مشروطه از چنگال گرگ خود کامگی رهائی می یابد و دیومهیب استبداد با نیروی ایمان و شجاعت فرزندان غیور این آب و خاک راه فرار درپیش می گیرد .

سقوط تهران و گسترش فعالیت‌های زنان

۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ، مجاهدان وارد تهران می‌شوند و محمد علی میرزا خودکامه به دامن حامی خود تزاریسم پناه می‌برد . تهرانیان به علامت پیروزی بالای سر در خانه‌هایشان پرچم قرمز نصب می‌کنند « زنها در این اقدام علاوه بر این که با همکاری مردانشان بالای سر در خانه‌های خود پرچم قرمز زدند ، وقتی هم از خانه بیرون می‌آمدند ، یک بیرق کوچک قرمز نیز در دست می‌گرفتند »^۱ بدین ترتیب پرتو آزادی دوباره بر سرزمین ما می‌تابد . مجلس دوم تشکیل می‌شود . سازمانهای زنان بهویژه در تهران گسترش می‌یابد . نقش زنان در زندگی سیاسی کشور رو به ازدیاد می‌گذارد . آنان بموازات مبارزه با استعمار واستبداد ، علیه ستم جنسی نیز پیکار می‌کنند . در این زمان « زنان غالباً ناطقان معروف را برای ادای نطق و خطابه به کلوب‌های خویش دعوت می‌کردند . در موادردی که از حقوق مقدس زنان دفاع به عمل می‌آمد ، با استقبال حقیقی آنان مواجه می‌شد . »^۲ نمایندگان دوره دوم مجلس که از شرایط غم انگیز و سیاه امپریالیزم زدگان آمریکای لاتین - نخجیرگاه خصوصی آمریکا - بی‌خبر بودند ، به این خیال که آمریکا کشوری بی‌طرف و ضد استعمار است ،

۱ - غلامرضا انصاف پور ، قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ ، ص ۴۱

۲ - م پاولویچ و، مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران ، ص ۵۶ .

مستشارانی را برای اداره کردن امور مالیه ایران از این کشور استخدام می کنند . مستشاران آمریکائی به ریاست مستر شوستر به ایران می آیند . شوستر دامن همت به کمر می زند و به کار اصلاح امور مالیه می پردازد . در این موقع انجمن های زنان که برخی از آنان سری بودند در تهران به دقت جریانات سیاسی را می پائیدند و به موقع عکس العمل مناسب را بروز می دادند به نمونه های چندی در این باره اشاره می کنیم شوستر می نویسد : « روزی صبح ، موقعی که در اداره خود نشسته بودم ، گفتند که یکی از منشیان ایرانی دفتر خزانه برای مذاکره امر لازمی خواهش ملاقات دارد . اجازه دادم . آن مرد حوان داخل شد . تا آن زمان او را ندیده بودم . بعد از آن که اجازه صحبت گرفت ، آزادانه گفت : مادر من طرفدار شمامست و از من خواسته است که بشما بگویم بجز نت اجازه ندهی به خانه فلان ایرانی بروم . زیرا وی دشمن مشروطه است و رفتن زن شما باعث بدگمانی ایرانیان از شما خواهد بود . از او تشکر کردم و پرسیدم که مادرش از کجا از این کار مخفی و شخصی زن من اطلاع یافته است ؟ جواب داد که مادرش در انجمن سری زنان عضویت دارد . »^۱

یکبار نیز « بسیاری از زنان فقیر و پریشان ایرانی به پارک اتابک آمدند تا به من اظهار کنند اداره خزانه نمی تواند وظایف و مستمری های دولتی مردم را بپردازد ، بنابراین مخالف من می باشند . من به یکی از انجمن های زنان توضیح مشکلات مالیه و ممکن نبودن تأمیله آن وظایف را به سبب حوائج مهم دولت مشروطه فرستادم به انضمام این خواهش که در آینده از این گونه شورش و هیاهو عليه خزانه جلوگیری نمایند ... از آن بعد از طرف زنان ، دیگر اجتماع و شورشی علیه من به عمل نیامد در تهران معروف بود که هر وقت

۱ - مورگان شوستر ، اختناق ایران ، ترجمه اسماعیل رائین ، ص ۲۳۸

زنها علیه کابینه یا دولت بلوا و شورش می‌کنند ، حالت دولت و کابینه
بسیار خطرناک و سخت می‌شود .^۱

شوستر آمریکائی در اندک مدتی به امور مالی ایران سروسامانی
می‌دهد. روسیه تزاری و انگلستان «احساس می‌کنند اگر این اصلاحات
ادامه پیدا کند ، مسلماً منافع و امتیازات اقتصادی و در نتیجه نفوذ
سیاسی آنان در ایران به آخر می‌رسد . از طرف دیگر آمریکا که با
ماسک هواداری از ملل استعمار زده بسرعت برای خود جا باز می‌کرد ،
حریف تازه نفس و خطرناکی به امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان
بشمار می‌رفت^۲ » روی این اصل دولت تزاری او لیماتوم ننگین
ذیحجه سال ۱۳۲۹ را به همداستانی دولت انگلیس ، مانند تیر خلاصی
بر پیکر استقلال ایران خالی می‌کند . بموجب این او لیماتوم از ایران
خواسته می‌شود که شوستر و همراهانش از ایران اخراج گردد و
دولت ایران بعد از این بدون رضایت روسیه و انگلستان مستشار و
مستخدمی از کشور بیگانه استخدام نکند و مخارج لشکر کشی دولت
روسیه را بخاک ایران ، دولت ایران پرداخت کند .

برای دریافت جواب اتمام حجت ، تنها ۴۸ ساعت وقت تعیین
می‌شود. ضمناً دولت روسیه تهدید می‌کند که اگر در این فاصله زمانی
جواب مثبتی دریافت ندارد ، قزاقان روس سرازیر ایران خواهند شد.
انتشار خبر او لیماتوم ، تهران را تکانی سخت می‌دهد. مدارس
تعطیل می‌گردند باز اریان دست از کار می‌کشند. زن و مرد ، کوچک
و بزرگ به خیابانها می‌ریزند . « سیصد نفر از زنان ایران با چادرهای
سیاه و نقابهای مشبک سفید در حالی که هر یک تپانچه‌ای با خود داشتند ،
به ساختمان مجلس درآمده ، با رئیس مجلس ملاقات نمودند . این

۱ - همان منبع ، ص ۲۳۹

۲ - رحیم رئیس نیا ، عبدالحسین ناهید ، دوبارز جنبش مشروطه ، ص ۲۴۷

مادران و زنان و دختران محجوب ایرانی ناگهان نقابهای خود را پاره کرده ، تپانچه‌های خود را نمایش داده و قصد حتمی و اراده قطعی خود را چنین اظهار نمودند که اگر وکلای مجلس در انجام وظایف خود و حفاظت از شرافت ملت ایران تردید کنند ، مردان و فرزندان



زنان مسلح در جلوی مجلس دست به تظاهرات زدند و از نمایندگان خواستند که در رد اولتیماتوم روس و انگلیس تردیدی به خود راه ندهند .

خود را کشته و اجسادشان را در همین مکان خواهند انداخت . »^۱
در این تظاهرات گسترده که بوسیله « انجمن مخدرات وطن »
ترتیب یافته بود ، زنان زیادی با سخنرانی های پر شور خود از استقلال
و آزادی میهن دفاع می کنند . یکی از دانش آموزان دختر بنام زینت امین
با حرارت اشعار زیر را برای حاضران می خواند :

« ای پسران پدر ناخلف مرگ به از زندگی بی شرف
زندگی آن است که باشد بنام ور نبود زندگی انسان حرام
غیرت مردانگی و مرد نیست آه که اندر تننا درد نیست
خاک از این هیکل ناپاک به تن که در او رگ نبود خاک به آنکه در او غیرت و ناموس هست
کی بد لش و حشتنی از روس هست؟ موقع جانبازی و مردانگیست
ترس ز بیحسی و دیوانگیست آنکه بترسد گه سختی و جنگ
نام وی البته برآید به ننگ جنگ چو شیران و دلیران کنیم
نام خود آرایش دوران کنیم موقع کار است حمیت کنید «^۲
می رو د اسلام معیت کنید روز بعد زنان عازم تلگرافخانه می شوند و اعتراض خود را از
دخلالت روسیه تزاری طی تلگرافی به تمام کشورهای بزرگ جهان مخابره
می کنند . سپس دسته جمعی به خانه سردار اسعد بختیاری می روند . در آنجا یکی از زنان نطقی به شرح زیر ایراد می کند

« ما ایرانیان با این همسایه حق شکن و حریص خود (روسیه
تزاری) با نزاکت و ملایمت رفتار کرده ایم و تا ممکن بوده متتحمل
حرکات زشت و وحشیانه . این همسایه شده ایم . آنها به همدستی
سلطین نفس پرست و وزرای وطنفروش ، استقلال و حیثیت مارا تحلیل
برده و می برنند و نمی گذارند این علیل چند ساله که تازه رفته است

۱ - همان منبع ، ص ۲۴۹

۲ - بدرا الملوک بامداد ، مشعلداران و پیشنازان آزادی زنان ، جلد ۲ ، ص ۱۷

کسب صحنه کند و حیات تازه‌ای پیدا نماید ، نفسی آسوده بکشد ، هر ساعت در جلوی چرخ تجدد و ترقی ما سنگی می‌گذارد و هر دیقمه در مقابل ارتقاء ما سدی می‌بندد . باز هم به اینها قناعت نکرده ، امروز یادداشتی وحشت‌انگیز می‌دهد و در خواست‌های ایران نابود کن می‌نماید . در این صورت بر هر ذی حس با وجودان و هر وطن‌دوست ناموس پرست لازم است که تن به ذلت نداده و راضی به خواری و مذلت نشود . تا جان دارد وطن خود را حفظ کند و ناموس خود را از دستبرد اجانب محروم دارد . یعنی برای جنگ و جانبازی حاضر شود و در صفحات تاریخ نام بزرگ و عالی از خود بیادگار بگذارد . خانمهای عزیز ! نترسید و جدا بکوشید تا پای اجنبی را از خاک پاک مملکت‌مان دور سازیم . »

سخنرانی این زن با ابراز احساسات دیگر زنان پایان می‌یابد . دربی تظاهرات زنان تهران، مصرف کالاهای روسی و انگلیسی تحریم می‌شود^۱. شیشه‌های دکانهای که کالای این دولتها را می‌فروختند ،

۱ - همان منبع ، ص ۱۸

۲ - تحریم کالای غربی و استفاده از محصولات و مصنوعات وطنی قبل از صدور او لیتماتوم روس و انگلیس نیز مورد توجه زنان بوده است . در این باره در روزنامه انجمن ، چاپ تبریز چنین گزارش شده است : « خواتین مکرمه تبریز جمعی قرار گذاشته‌اند که در ایام هفتة جمع شده در باب ترتیبات لباس خودشان وغیره صحبت کرده ، حتی المقدور سعی نمایند بلکه کمتر ، خود و صاحبانش را محتاج متاع و منسوجات خارجه کرده ، از ثروت خودشان نکاهند و در صورت امکان مدتی بهمان البسه قدیم که دارند ، قناعت کرده ، بسر برند تا بفضل خداوندی و همت مردمان غیور فایریکها در مملکت ایران تشکیل یابد که از احتیاج خارجه بکلی بی‌نیاز شوند » سال اول ، شماره ۴۱ ، ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۴ در رأس این زنان میهن پرست تبریز زنی بنام حاجی علوبه خانم ، همسر



با سنگ و چماق و مشت مردم خرد می شود حتی ترا موای تهران به گمان این که متعلق به روسها است، بدون مسافر می ماند.

انجمن مخدرات وطن که این تظاهرات را رهبری می کرد، اعتراض خود را از دخالت بیگانگان و از وضع ناسامان کشور، همچنین علاقه و افرخود را نسبت به رد اولتیماتوم، بطور کتبی نیز به اطلاع مجلس شورای اسلامی می رساند. زنان در طومار خود چنین نوشتند

«از طرف انجمن مخدرات وطن به مقام منبع مجلس مقدس شورای اسلامی شیدالله ارکانه. و کیل وظیفه اش وضع قوانین مملکتی و نظارت و توجه در اعمال وزراء و افعال کارکنان دولت است. قریب یکسال و نیم است که معلوم نیست اوقات گرانبهای ما صرف چه می شود؟ قشون روس در داخله مارحل اقامت انداخته. انگلیس به غیر حق یادداشت مخالف حسن نیت و انسانیت می دهد و ما را تهدید می کند. عدله ما بطوری مغشوش است که قانون اش را اگر نزد بودائی ها و بربرهای بی تمدن بگذاری، از دیدنش وحشت می کنند چه رسد به قبولش... چرا در خصوص اخراج قشون روس اقدامات لازمه نشده و نمی شود؟ چرا در صدد تأمین راهها و شهرها برنامی آیند که دست آویز بدست دشمن ندهند؟ چرا عدله را تسویه نمی نماید که با آن همه اضافات و وکسور چندین کرور تومان خرج نداشته باشد. چرا در کارها مآل بینی

حجاجی میرزا علی قرار داشت وی در توجیه تحریم کلای غربی از طرف زنان تبریز می گوید: « او لا متاع خارجه کسادی پیدا می کند و نقدینه ما به کیسه اجانب نمی رود. ثانیاً در مخارج اهل مملکت تفاوت کلی حاصل می شود. » روزنامه عدالت، سال ۲، شماره ۳۷، ۱۷ محرم ۱۳۲۵ مجلس شوره تبادل افکار زنان تبریز بیشتر درخانه حاجی علویه خانم تشکیل می شد و « کلیه خواتین محترم بالاتفاق به اقتضای حسن نیت باسرور قلب، گفتار و نصائح ایشان را به گوش هوش و جان و دل قبول می کردند » همان منبع

نمی شود که در هر کار جزئی باید دچار محظورات کلی بشود؟ چرا
نمی پرسید حالا که سرخرمن است چرا با صعوبت و سختی نان بد و
گران به ملت بیچاره می خورانند؟ ملت تمام شد. ملت نفس اش به آخر
رسید اگر فی الحقیقت از عهده خدمت به ملت برنمی آئید، کناره
بگیرید. تا ملت فکری به حال روز سیاه خودش بکند یا با تعیین وقت
معهد راحت و آسایش ملت شوید که اگر در آن مدت ایفا نکردید،
استغفلا بدھید که ملت بوسیله دیگر به مقام چاره برآید «^۱
در سایه چنین جوش و خروش حماسه آفرین خلق قهرمان میهن
ما بود که نمایندگان مجلس در رد اولتیماتوم مصممتر می شوند و دست
رد بر سینه بیگانگان می زند.

۱ - همان اثر، ص ۲۰

تأثیر انقلاب کبیر سوسياليستی اکتبر در بیداری زنان ايران

گفته‌يم که زنان ايران به اشكال گوناگون در پيکارهای مشروطه طلبی شرکت کردنند. گروهی از آنان که اغلب وابسته به طبقات پائین اجتماع بودند، اسلحه به دست، دوش به دوش رزمندگان مرد جان بازی کردنند و یا با راه انداختن تظاهرات وسیع سیاسی، پخش شبناههای وگاه با بخشیدن زینت‌آلات حتی جهیزیه خودشان، در راه بهثمر رساندن انقلاب، فعالانه کوشیدند. زنان طبقه متوسط بورژوازی و روشنفکران وابسته به آن نیز بادایر کردن مؤسسات علمی و فرهنگی، از قبیل مدارس دخترانه، قرائتخانه، نشر روزنامه و کتاب و ... سعی کردنند پرده سیاه نادانی و خرافات را به کنار زنند و با اسلحه آگاهی به پیکار با ستم اجتماعی و جنسی برخیزند. همچنین اینان با حمایت مادی بی‌دریغ شان از مجاهدان و فدائیان، راه پیروزی بر رژیم خودکامه را هموار ساختند. تأسف این که با این همه جانبازیها و تلاشهای خستگی‌ناپذیر، زنان ستم کش وطن ما به سبب سمپاشی‌های واپسگرایان و احتیاط کاری نمایندگان مجلس، نمی‌توانند به آزادی‌ای که از یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک انتظار می‌رفت، دست یابند. لکن عشق به آزادی واقعی هرگز از دل زنان ایرانی بیرون نمی‌رود. آنان پیوسته جهت دست یافتن به نقش شایسته خود در اجتماع و کسب حقوق انسانی‌شان بهمراه

دیگر محرومان مبارزه می‌کنند.

شروع نخستین جنگ امپریالیستی جهانی موقتاً مانع گسترش نهضت زنان ایران می‌گردد. لکن با پایان گرفتن جنگ، و پیروزی انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷، جنبش‌های آزادی بخش ملی جان تازه‌ای می‌گیرند.

دولت جوان شوروی «در سال ۱۹۲۱ کلیه قراردادهای اسارتبار تزاریسم را با ایران ملغی ساخت و همه اموال منقول و غیرمنقول دولت و سرمایه‌داران تزاری را - به ارزش ۶۰۰ میلیون منات پول طلا - که در ایران موجود بود، بلاعوض به خلق‌های ایران بخشید.»^۱

این کار موجی از شادمانی را در ایران بوجود آورد. نماینده دیپلماتیک شوروی در تهران گزارش می‌دهد: «تأثیر این خبر را بر ایرانیان نمی‌توان توصیف کرد. تهران غرق در شادی و سرور همگانی شده است. هیأت‌های نمایندگی و افرادی که برای تبریک گوئی به‌منزد من می‌آیند، دیگر کوچکترین فرصتی برایم نگذاشته‌اند. مردم در خیابانها دسته‌دسته ستایش کنان به استقبال من می‌آیند.»^۲

روزنامه تجدد - ناشر افکار دموکراتهای آذربایجان به رهبری روحانی آزادیخواه شیخ محمد خیابانی - در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و روسیه آزاد» نوشت: «بعد از یأس و حرمان چندین ساله در سایه این انقلاب جدید انسانیت پسند روسیه، ایرانی یک ساحة امیدی برای فعالیت ملی خود خواهد دید و خواهد یافت. امروز قلوب ایرانیان آزادیخواه بایک نیک‌بینی و خیرخواهی صمیمی معطوف

۱ - م. ی. شمسی، بویوک اکتبابر و شرق خالقلاری نین ملی آزادیق مبارزه‌سی، (مجموعه مقاله)، ص ۷۵، باکی، ۱۹۷۷

۲ - برخین چوباریان، تاریخ مختصر جهان، جلد ۴، ترجمه محمد تقی فرامرزی، ص ۵۰

ملت ترقی خواه روس گشته و برای استقلال و سعادت ملیه خود فالهای نیک و آمال نیک در دل می پرورانند .^۱

در یکی از مواد قرارداد دوستی که بین ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ بسته شد ، آمده است که دولت ایران از املاک و مؤسساتی که دولت شوروی به ایران واگذار می کند برای تأسیس مؤسسات ملی و عام المنفعه استفاده خواهد کرد^۲ بهمین جهت قسمتی از این بنها به مؤسسات فرهنگی و علمی اختصاص داده شد . «چنانکه دیبرستان فردوسی شهر ارومیه در سال ۱۹۶۹ در ساختمانی که بوسیله مسیونرها مذهبی روسیه تزاری ساخته شده بود ، قرار داشت .^۳

علاوه بر این ، «روسیه شوروی در تهران مدرسه‌ای بنام مدرسه شوروی باز می کند مدارس دیگری را هم در تبریز و انزلی دایر می کند . مدرسه اتحاد ایرانیان نیز که در سال ۱۹۰۶ در باکو تأسیس شده بود ، بنام مدرسه ایران و شوروی تغییر نام می دهد .^۴

ترفیخواهان ایران که سخت تحت تأثیر استقرار نخستین حکومت کارگری در روسیه ، به ویژه در آذربایجان شوروی قرار داشتند ، با شورو شوق بی نظیری سازمانهای گوناگون سیاسی و فرهنگی را در نقاط مختلف کشور بوجود می آورند . این سازمانها که اغلب به وسیله نیروهای چپ رهبری می شدند ، برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی زنان ایران فعالانه می کوشیدند . تاریخ جنبش انقلابی و دموکراتیک زنان ایران از این پس بسیار پر شور می گردد انقلاب کبیر اکابر را زنان روس با شعار «نان» شروع کردن

۱ - روزنامه تجدد ، ۹ شعبان ۱۳۳۵ ، شماره ۱۳ برابر با ۱۹۱۷

۲ - بنگرید به: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه ، نوشته حسین مکی ، ص ۲۶۶ . سال ۱۳۵۷

۳ - ۴ می شمسی ، اثر یاد شده ، ص ۷۵

و کارگران با خلع تزاریسم و استقرار نظام سوسیالیستی بپایان رساندند. پیروزی انقلاب اکبر تساوی واقعی زنان شوروی را با مردان در همه زمینه‌ها فراهم آورد. آزادی زنان روسی سطح آگاهی‌های زنان ایران را ارتقا داد و حرکت آنان را در مسیر آزادی سرعت بخشید. زنان روشنفکر ایرانی در اجتماعاتی که تشکیل می‌دادند و در نشریاتی که منتشر می‌ساختند، از زندگی زنان تازه رها شده و فارغ از ستم روسیه شوروی مثال‌ها می‌آوردن و در راه مبارزه با خرافات و قید و بند فشودالی، همچنین در راه کسب آزادی، از زنان شوروی الهام می‌گرفتند.^۱

روزنامهٔ شرق قادرینی (زن شرق) که در آذربایجان شوروی چاپ می‌شد، در راه بیداری زن ایرانی نقش برجسته‌ای را بازی می‌کرد. این روزنامه در یکی از شماره‌های خود، زیرعنوان «نهضت زنان ایران» موقعیت زنان میهن آن روز (سال ۱۹۲۰ م) ما را مورد تجزیه و تحلیل قرارداده و انواع ستمی را که زنان ایرانی متحمل می‌شدند، شرح داده است.^۲ در این مقاله آمده است که «زنان ایران بخشی از کارگران زحمتکش ایران را تشکیل می‌دهند از کار زنان در صنایع بافتی کوچک و در کارهای روستائی بطور وسیعی استفاده می‌شود...». سپس اضافه می‌کند: «در حال حاضر یکی از اعضای حزب کمونیست ایران در شهر تهران زنی است که از میان زنان کارگر انتخاب شده است.»^۳

این روزنامه در مقالهٔ دیگری تحت عنوان «کدام عامل می‌تواند ساعث ترقی ایران باشد؟» می‌نویسد «پیشرفت و تکامل اجتماعی

۱ و ۲ و ۳ - م علی اوفر، بویوک اکتیابر و شرق خالقلاری نین ملی آزادلیق مبارزه‌سی، ص ۵۴

ایران با آزادی زن رابطهٔ تنگاتنگی دارد .^۱

روزنامهٔ «شرق قادینی» در میان زنان ایران به ویژه در میان زنان آذربایجان و گیلان و خراسان خوانندگان زیادی داشت و نوشهای آن دهان بهدهان می‌گشت. بنابرآن نوشهای همین روزنامه «نخستین جشن بین‌المللی زنان یعنی ۸ مارس در سال ۱۹۲۱ توسط زنان کمونیست ایران در انزلی برگزار می‌گردد . در این جشن در حدود ۴۵ - ۵۰ نفر زن شرکت داشتند و زنانی نیز به نمایندگی از طرف زنان آذربایجان شوروی در این مراسم شرکت کرده بودند . در این اجتماع سیف‌الله یف از جانب حزب عدالت^۲ دربارهٔ اهمیت روز بین‌المللی زنان سخنرانی کرد و در پایان نمایشنامه‌ای که به وسیلهٔ کمسومول‌ها آماده شده بود ، به اجرا درآمد^۳ .

زنان ستمکش ایران در تلاش خود برای دگرگون ساختن جامعه ایرانی و ساختن زندگی نو و آزاد ، راه زحمتکشان شوروی را ، راهی مطمئن و آزموده می‌دانستند . به همین جهت است که آنان در سال ۱۹۲۴ به زنان آذربایجان شوروی می‌نویسند : «سخن ما خطاب به شما زنان شوروی است که در سایهٔ انقلاب زحمتکشان کشورتان به زندگی آرام و فارغ از ستم دست یافته‌اید . ما شما را نزدیکترین دوست و راهنمای خود می‌دانیم و با صدای بلند شما را به یاری

۱ - همان اثر ، ص ۵۵

۲ - حزب سویال‌دموکرات «عدالت» در سال ۱۹۱۶ م. به دست کارگران ایرانی مقیم باکو تأسیس شد این حزب نقش بسیار فعالی دارد جنبش‌های انقلابی زمان خود در ایران به عهده داشت. حزب عدالت در ژوئن سال ۱۹۲۰ نخستین کنگره خود را در انزلی برگزار کرد و خود را حزب کمونیست ایران نامید . این حزب در آن زمان بین ۸ تا ۱۰ هزار نفر عضو داشت

۳ - م علی اووف ، اثر یاد شده ، ص ۵۵

می خوانیم . در میان کشورهای شرق زنان محنت کشیده ایران را فراموش نکنید ... زنده باد آزادی زنان ! زنده باد انقلاب اکتبر ، انقلابی که در آینده نه تنها پایه انقلابهای شرق و غرب بلکه اساس همه انقلابهای جهان خواهد بود . امضا - از طرف زنان آزادیخواه . «
زنان ایران در سال ۱۹۲۶ م. در نامه دیگری خطاب به زنان آذربایجان شوروی می نویسند که : « ... پرچم سرخ انقلاب خود را به شرق نیز بفرستید . »

خلاصه کلام انقلاب مشروطه نمی تواند به آرزوی آزادی زنان ایران جامه عمل بپوشاند . بنابراین آنان به مبارزات صنفی و سیاسی خود ادامه می دهند با پیروزی انقلاب اکتبر ، پیکار زنان برای رفع ستم اجتماعی و جنسی افروده می شود . آنان به کوشش های وسیع فرهنگی و اجتماعی دست می زنند . در زیر به بخشی از این فعالیت ها اشاره می شود

انجمن مخدرات وطن

در سال ۱۳۲۸ ه . ق در تهران تأسیس شد . ریاست آنرا ذنی بنام بانو آغا بیکم عهددار بود . هدف این انجمن دفاع از استقلال میهن ، مخالفت با وام گرفتن از بیگانگان ، جلوگیری از خرید کالای خارجی ، تبلیغ مصرف کالای میهنی ، از جمله پوشیدن لباس از پارچه ساخت وطن و بود

یکی از کارهای چشمگیر این انجمن ساختن یک مدرسه شبانه روزی برای دختران کم چیز بود . این مدرسه در خیابان ولی آباد تهران قرار داشت و در حدود صد دانش آموز در آنجا به رایگان تحصیل

۱ - م . علی اویف ، اثر یاد شده ، ص ۵۴ .

۲ - همان اثر ، ص ۵۵

می کردند. مخارج ساختمان این مدرسه با برپا کردن گاردن پارتی بزرگی تأمین شده بود. از کارهای مهم دیگر انجمن مخدرات وطن مخالفت سرمختانه با اولتیماتوم معروف روس و انگلیس بود که با برپائی میتبینگ بزرگی در جلوی مجلس انجام گرفت. چنانکه قبل اشاره شد، در این تظاهرات هزاران زن کفنه پوش شرکت کردند و سخنرانی‌های پرشوری در دفاع از استقلال میهن و رد اولتیماتوم ایراد نمودند،
بانوان صدیقه دولت آبادی، دره المعاوی، ماهرخ گوهر شناس،
آغا شاهزاده امین، همسر ملک المتكلمين و همسر حاج میرزا حسن از اعضای این انجمن بودند.

یکی دیگر از انجمن‌های زنانه صدر مشروطه، انجمنی بود که بوسیله خانم مریم عمید (مزین‌السلطنه) در تهران تأسیس شده بود. هدف از تشکیل این انجمن را روزنامه شکوفه، ارگان آن، چنین نوشته است: «۱- ترویج مصرف اشیاء ساخت ایران. ۲- ترقی صنایع هنری دختران و شاگردان مدارس. ۳- کسب تربیت و علم و هنر».

این انجمن با استقبال عظیم زنان مواجه شد تا جائی که «در عرض پنج هفته در حدود پنجهزار زن عضویت آن را قبول کردند.» روزنامه شکوفه که مصور چاپ می‌شد دومین روزنامه‌ای است که در سال ۱۲۹۲ شمسی برابر با ۱۹۱۲ میلادی بوسیله زنان منتشر شده است. صاحب امتیاز آن خانم مریم عمید بود. نوشهای شکوفه که بیشتر لحنی طنزآمیز و انتقادی داشت، درباره موضوع تساوی حقوق زن و مرد، گسترش سطح آگاهی زنان و تشویق آنان به کسب علم، مبارزه با نفوذ بیگانه در ایران، اعتراض علیه ازدواج‌های قبل از سن بلوغ دختران و ... بوده است

علاوه بر این کارها بانو مریم عمید اداره دو مدرسه دخترانه را

۹۷-۸ - پری شیخ‌الاسلامی، زن در ایران و جهان، ص

نیز که خود مؤسس آنها بود ، بر عهده داشت

انجمن آزادی زنان

انجمن حریت نسوان پیش از جنگ جهانی اول به کوشش بانوان میرزا باجی خانم ، نواب سمیعی ، صدیقه دولت آبادی ، منیره خانم گلین خانم موافق و عده‌ای دیگر از زنان روشنفکر بمنظور کسب حقوق اجتماعی و سیاسی برای زنان در تهران تشکیل شد . یکی از ویژگیهای این انجمن این بود که مردان نیز اجازه داشتند به همراه همسران و یا دختران خود ، در جلسات آن شرکت کنند . لکن اداره جلسات و ایراد سخنرانی به عهده زنان بوده است

شرکت دادن مردان در جلسات این انجمن بمنظور پرده دری از دروغپردازیهای قشریونی بود که زن را موجودی پست و ناقص العقل می‌دانستند و اعتقادشان براین بود که زنان کاری جز زدن و انجام دادن کارخانگی چیزی از دستشان بر نمی‌آید . از طرف دیگر زنانی که سالها در حرم‌سراها زیسته بودند از مشاهده مردان ، خود را می‌باختند ، با شرکت در این جلسات نحوه برخورد با مردان را در کوچه و خیابان و ادارات تمرین می‌کردند . بطور خلاصه گردانندگان انجمن آزادی زنان بخوبی این حقیقت را دریافته بودند که «کار سیاسی در میان زنان ، بخشی بزرگی از کار تربیتی در میان مردان را دربردارد .»

گفتنی است که افتخار السلطنه و تاج السلطنه - دختران ناصر الدین شاه - نیز از اعضای این انجمن بودند . تاج السلطنه (توران) از زنان روشنفکر و آگاه عصر خود بشمار می‌رود . وی در مراسم تشییع جنازه پدرش باشادمانی شرکت کرد و از میرزا رضای کرمانی - قاتل پدرش -

۱ - لین، گفتاری چند از بزرگان درباره زن ، گردآورنده و مترجم مریم فیروز ،

پشتیبانی نمود . تاج السلطنه بعدها شیفتۀ افکار سوسياليسنی شد . وی در خاطراتی که از خود بیاد گذاشته ، می‌نویسد: « زنان ما در گوشۀ خانه است که عمر خود را تباہ می‌کنند و به فساد کشیده می‌شوند در ایران مردان از زنان کمتر است . اما دو ثلث مملکت بیکار و معطل است . پس آن ثلث دیگر باید کار کند و اسباب آسایش و خورد و خوراک و پوشاك دو ثلث دیگر را فراهم نماید . ناچار آن ثلث هم آن گونه که شاید نمی‌تواند در خدمت اجتماع باشد . چرا که همواره در اندیشه عائله است . مثلا : یک عملۀ مزدور باید در روز دو قران مزد بگیرد و آن را خرج چند فرزند کند . به خواهر و خواهرزاده هم برساند اما اگر این زنان از طریق کار در مغازه‌ها و در دکان‌ها و در ادارات استقلال اقتصادی به دست می‌آورند ، سربار یک مرد نان آور نمی‌شند . بدیهی است وقتی مزد کار گر کفاف نداد باید بذدد . وقتی مواجب کم آمد مرد خانواده مردم را ذلیل می‌کند و مملکت را می‌فروشد و به خیانت دست می‌زند ... شهر و ده را قیاس کنیم : روابط خانوادگی در روستا سالم تر است . زیرا در ده مرد و زن هر دو شاغلند . می‌بینیم که فحشا هم در شهر هست و در ده نیست

تاج السلطنه در اعتراض به مردانی که از استقلال شغلی زن حمایت نمی‌کنند ، می‌گوید : شما چرا بپا نمی‌خیزید؟ تا کی می‌خواهید حمال و نوکر زنان یا به عبارت درست تر آقا و مالک این بیچارگان باشید ؟ پس اگر این نظم برآفتد و نظمی دیگر باید ، من سوسياليسن را بر می‌گزینم و مانند سوسياليسن‌ها زندگی می‌کنم . هیچوقت با پول مردم خانه و پارک و اثاثیه و کالسکه ... و اتومبیل نمی‌خرم و مسلکم را نه ارتجاعی قرار می‌دادم و نه شخصی بلکه نوعی قرار می‌دادم . »^۱

۱ - هما ناطق ، کتاب جمعه ، شماره ۳۰ ، سال اول ، ۲۳ اسفند ۵۸ .

شرکت خواتین اصفهان

در عصری که تأسیس مدارس بهویژه مدارس دختران و باسواند گردن آنان گناه نابخشودنی به حساب می‌آمد و پدران و مادران و ظیفه‌ای جز تهیهٔ جهیزیه و یافتن خواستگار برای دخترانشان وظیفهٔ دیگری را برای خود نمی‌شناختند، آزاده زنی بنام صدیقه دولت آبادی مدرسه دخترانه مکتب خانهٔ شرعیات را در اصفهان به سال ۱۲۹۶ شمسی برابر با ۱۹۱۷ میلادی تأسیس کرد و مدیریت آنرا به خانم بدرالدجی درخشنان - که از اولین گروه دختران فارغ‌التحصیل مدرسهٔ آمریکائی تهران بود - محول کرد. لکن بعد از سه ماه به دستور دولت وقت این مدرسه تعطیل شد. از وی تعهد گرفتند که دیگر دست به چنین کارهای سنت شکنی نزنند یکسال بعد دولت آبادی فعالیت خود را برای آزادی و آگاهی زنان با تأسیس شرکت خواتین اصفهان از نوشروع کرد. زنان اصفهان در این سازمان گردآمدند. ضمناً دولت آبادی روزنامهٔ زبان زنان را نیز انتشار داد. با وجود مخالفت‌های شدید سنت پرستان و کوتنه‌نظران انتشار این روزنامه سه سال دوام آورد. زبان زنان ناشر افکار زنان اصفهان و سنگرپیکار بانادانی و نابرابری جنسی و مبلغ اصول دموکراسی و سوسيالیسم بود. سرانجام این روزنامه به خاطر درج مقاله‌ای علیه قرارداد ایران بر باد ده معروف و ثوق‌الدوله و انگلیس توقيف شد. رئیس نظمهٔ وقت اصفهان به نگام ابلاغ توقيف روزنامه، به دولت آبادی گفته بود: «خانم شما صد سال زود بدینیا آمده‌اید! و او جواب داده بود که: آقا من صد سال دیر متولد شده‌ام. چون در غیر این صورت نمی‌گذاشتم امروز زنان چنین خوار و خفیف، در زنجیر شما مردها اسیر باشند»^۱.

۱ - بری شیخ‌الاسلامی، ذن در ایران و جهان، ص ۹۷



صدیقه دولت آبادی

دولت آبادی در سال ۱۳۰۰ شمسی (م. ۱۹۲۱) عازم تهران شد وی در این شهر فعالیت‌های اجتماعی خود را دوباره از سر گرفت. «انجمن آزمایش بانوان را بنیان گذاشت و دبستانی جهت دختران بسی بضاعت تأسیس نمود . . . دولت آبادی در سال ۱۳۰۱ شمسی عازم فرانسه شد و در دوره کالج شبانه‌روزی مخصوص سالمندان به تحصیل در رشته روانشناسی تربیتی پرداخت . در همان ایام نیز در روزنامه‌های معروف تان و تایمс مقالاتی در مورد استقلال زن ایرانی نوشت که سروصدای زیادی برآ بر انداخت . در سال ۱۳۰۵ شمسی در کنگره بین‌المللی زنان در پاریس به نمایندگی از طرف زنان ایران شرکت کرد و نطق مؤثری ایجاد نمود . »^۱

۱ - همان اثر ، ص ۹۸

پیک سعادت نسوان

پس از تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در انزلی در سال ۱۹۲۰ میلادی برابر با ۱۲۹۹ شمسی افکار مترقی در شمال ایران بشدت اشاعه یافت . تحت تأثیر این جریان فکری در سال ۱۳۰۰ شمسی در رشت جمعیتی به نام پیک سعادت نسوان برای بدست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تشکیل شد . مؤسسین این جمعیت که دارای مرام و افکار کمونیستی بودند ، عبارت بودند از بانو روشنگ نوعدوست ، جمیله صدیقی ، سکینه شبرگنگ ، اورانوس پاریاب . « عده زیادی از زنان و دوشیز گان روشنفکر گیلان دور این جمعیت حلقه زدند و با تأسیس کلاس اکابر ، دبستان ، کتابخانه و قرائتخانه ... و سخنرانی ها و دادن نمایش در تنویر افکار زنان آن سامان کوشیدند . جمیله صدیقی و شوکت روستا را که در این فعالیت ها شرکت داشتند ، بعدها حکومت رضا شاه به چهار سال حبس در زندان زنان تهران محکوم نمود . »^۱

جمعیت پیک سعادت نسوان مجله ای نیز به همین نام انتشار داد . در این مجله « مقالات اجتماعی و ادبی ، بخصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می شد . مجله پیک سعادت نسوان خدمت بزرگی به آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران کرد . زیرا خوانندگان آن منحصر به رشت و حتی گیلان نبودند . جمعیت پیک سعادت نسوان از طریق ایجاد کلاس اکابر ، کلاس صنایع دست دوزی وغیره رابطه وسیعی با زنان طبقات مختلف برقرار نمود . این جمعیت برای اولین بار در ایران روز ۸ مارس را بعنوان روز بین المللی زنان

۱ - ایراندخت ابراهیمی ، انقلاب اکتبر و ایران (مجموعه مقاله) ، چاپ دوم ، ص ۳۱۹

پذیرفت و برگزار کرد «^۱

مجله پیک سعادت نسوان نخستین نشریه کمونیستی در ایران است. صاحب امتیاز آن خانم روشنک نوعدوست بود. روشنک در رشت بدنیآمد. تحصیلات ابتدائی را در پیش پدرش که از پزشکان معروف آن عصر بود، فراگرفت. سپس به آموختن زبان فرانسه و عربی پرداخت. بالاخره در سال ۱۲۹۷ شمسی یک دبستان سه کلاسه برای زنان و دختران دایر کرد. سپس با ایجاد جمعیت پیک سعادت نسوان - به شرحی که گذشت - با تلاش خستگی ناپذیری به بیداری زن ایرانی همت گماشت.



هیأت مدیره جمعیت نسوان وطنخواه

۱ - عبدالصمد کامبخش، نظری به جنبش کارگری در ایران، ص ۳۰

نسوان وطنخواه

از جمیعت‌های مترقبی زنان بشمار می‌رود. در سال ۱۳۰۲ شمسی برابر با ۱۹۲۳ م به سرپرستی بانو محترم اسکندری در تهران تشکیل یافته است. بانو اسکندری پیش پدرش شاهزاده علیخان (محمدعلی میرزا اسکندری) تحصیل علم کرد و از میرزا علی محمدخان محققی زبان فرانسه و ادبیات و تاریخ یادگرفت.

محترم اسکندری تحت تأثیر انقلاب کبیر اکابر و آزادی زنان شوروی، به تلاش و کوشش وسیعی دست زد و به باری زنان روش‌تفکری که دارای افکار چپ بودند، سازمان نسوان وطنخواه را ایجاد کرد. هدف سازمان تأسیس بیمارستان برای زنان بی‌چیز، نگهداری از دختران بی‌کس، «بالا بردن سطح فرهنگ زنان، به دست آوردن حقوق زن، به ویژه رفع حجاب و ترویج کالاهای ایرانی بود. عده زیادی زنان روش‌تفکر (آموزگار، دبیر و مدیره مدارس دخترانه) در آن شرکت داشتند. پوشیدن لباس وطنی از شعارهای بر جسته این جمیعت محسوب می‌شد. آنان با انتشار مجله و تأسیس کلاس‌های اکابر و تشکیل مجالس سخنرانی در تنویر افکار زنان می‌کوشیدند. در این موقع عده‌ای از مترجمین جزوه‌ای به نام مکرزنان انتشار داده بودند. زنان عضو این جمیعت یک روز در تمام شهر تهران همه جزوه‌ها را خریده و در میدان توپخانه آتش زدند و با این عمل آمادگی خود را برای مبارزه با خرافات اعلام داشتند. «یکی دیگر از کارهای بی‌نظیر این جمیعت ترتیب دادن نمایشی برای زنان بود. نسوان وطنخواه توانست با اجرای این نمایش و فروش بلیط، مخارج دایر کردن کلاس‌های اکابر زنان را تأمین کند. این نخستین نمایشی بود که بوسیله زنان به‌اجرا درآمد. نمایشنامه،

۱ - ملکه محمدی، ارش عظیم زنان به میدان می‌آید، ص ۲۵

«آدم و حوا» نام داشت و یکی از بازیگران آن بانو وارتوطريان بود .
این بانو نخستین هنرپیشه زن ایرانی است



بانو وارتوطريان نخستین هنرپیشه زن ايراني

از اعضای سرشناس نسوان وطنخواه می توان بانو نورالهدی منگنه ،
فخر آفاق پارسا ، صفیه اسکندری ، فخر عظمی ارغون ، مستوره افشار را نام برد.



بانو نورالهیدی منتقدی یکی از اعضای فعال نسوان وطنخواه

خانم مستوره افشار از اعضای بسیار فعال و با فرهنگ این جمیعت بحساب می‌آمد وی که در تفلیس و دیگر شهرهای قفقاز تحصیل کرده بود، اداره کلاس‌های شبانه بانوان را به عهده داشته است.

بیداری زنان

گروهی از زنان جوان مارکسیست که عضو نسوان وطنخواه بودند، از این جمعیت جدا شدند و سازمان بیداری زنان را بوجود آوردند. این سازمان برای آگاهی و آزادی زن ایرانی دست به فعالیت گستردۀ ای زد. برای باسوساد کردن زن ایرانی کلاس‌های اکابر تشکیل داد، قرائتخانه‌ای برای زنان تأسیس کرد. همچنین عده‌ای از اعضای هنرمند این سازمان، گروه تئاتری تشکیل دادند و نمایشنامه‌های در جهت بیداری زنان به صحنۀ آوردن. نمایشنامه‌های این جمعیت با استقبال پرشور عده‌ۀ زیادی از زنان جوان روبرو شد «... یکی از نمایشنامه‌هایی که توسط این جمعیت به معرض نمایش گذارده شد، دختر قربانی نام داشت که در حدود ۶۰۰ نفر به تماشای آن آمدۀ بودند. این نمایش روز ۸ مارس به تماشا گذاشته شد و در آنجا ناطقین، تاریخ و اهمیت بین‌المللی این روز را متذکر شدند و از طرف حضار حسن استقبال شد.»^۱ رهبری اجرای این نمایشنامه را میرزاۀ عشقی بر عهده داشت.

مجمع انقلاب زنان

مجمع انقلاب نسوان در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷ م) بوسیله یک دختر پرشور ۱۸ ساله‌ای به نام زندخت، در شیراز بنیان گذاشته شد. «این جمعیت با جسارت هرچه بیشتر، علیه حجاب زنان و در راه آزادی و برابری حقوق بانوان تبلیغ و مبارزه می‌کرد.»^۲ عمر این جمعیت بیش از چند ماهی نپائید و بوسیله حکومت وقت منحل گردید. زندخت راه دیگری برای کمک به بیداری زنان و

۱ - عبدالصمد کامبخش، اثر یاد شده، ص ۳۱

۲ - مجله دنیا، شماره ۴، سال سوم، ص ۵۰.

بدست آوردن حقوق آنان در پیش گرفت. این راه، انتشار مجله دختران ایران بود. «مجله دختران ایران بر سایر نشریات زنان این برتری را داشت که از آنها وزین‌تر بود و نظریات صحیح‌تری از دلایل بدینختی و محرومیت زنان می‌نوشت ... زندخت هدف انتشار مجله را در این جمله خلاصه کرده: آرزوی دختران ایران، بیداری زنان ایران است. در آن زمان نویسنده‌گان به نام عصر مثل کاظم زاده ایرانشهر، رشید یاسمی، سعید نقیسی، جمال زاده، دکتر هوشیار با این مجله همکاری می‌کردند و نظرات خود را در راه پیشرفت زنان می‌نوشتند. خانم دولت آبادی نیز مقالاتی در این مجله می‌نوشت.»^۱ از این مجله تنها ۷ شماره انتشار یافت. زندخت نویسنده و شاعره‌ای توانا بود نوشته‌ها و سروده‌های وی در نشریات گوناگون آن عصر، به ویژه در روزنامه جبل المتنین چاپ می‌شد.

علاوه بر نشریاتی که ارگان سازمانهای زنان بودند و شرح مختصر آنها را به مراد سازمانهای مزبور بدست دادیم، نشریات دیگری نیز انتشار می‌یافتد که از همه مهمتر روزنامه دانش بود.

روزنامه دانش

نخستین نشریه‌ای است که در سال ۱۳۲۸ هـ ق برابر با ۱۹۱۰ م برای زنان منتشر گردید. صاحب امتیاز و مدیر این نشریه زنی بود مشهور به خانم دکتر کحال همسر دکتر حسین خان. این زن را می‌توان اولین روزنامه نگار و نخستین چشم پزشک ایران دانست، خانم دکتر کحال نزد مسیونرهای مذهبی آمریکائی در تهران تحصیل کرده بود و طبابت را نیز از آنان فراگرفته بود.

روزنامه دانش هفته‌ای یکبار چاپ می‌شد. انتشار آن تا سی

۱ - پری شیخ‌الاسلامی، زن در ایران و جهان، ص ۱۷۷



خانم دکتر کحال همراه با پسرش در دفتر کار روزنامه دانش

شم‌واره بطور مرتب ادامه یافته است . هدف از انتشار این نشریه را خانم دکتر کحال در تعهد نامه خود « تعلیم خانه‌داری ، شوهرداری و بچه‌داری و « ذکر کرده و متعهد شده است که «از پولیتیک مذاکره نخواهد شد »

نامه بانوان

این روزنامه را در سال ۱۲۹۹ شمسی بر ابیر با ۱۹۲۰ م خانم شهناز آزاد در تهران انتشار داد . نامه بانوان ماهی دوبار انتشار

ناریخ ۲۰ شهریور ماه ۱۳۷۸

وزارت صادرات، اوقاف و خواسته‌عام

اداره سازمان

تیر ۱۳۷۸/۵/۲۹

چون خانم دکتر ابراهیمی استاد فخر استادیار بیوگرافی در زمینه

دکتری داشت در این تصریح از هدایت در این امر شرط نمی‌نمایم

و تصریح و تصریح کنم اداره سازمان

لهم اذ اخواص روز است روز است فیض افیض دلخواه

و این تصریح از هدایت در این امر شرط نمی‌نمایم

امتیاز نامه روزنامه دانش که به نام خانم دکتر کحال صادر شده است

می‌یافتد بالای اسم روزنامه جمله «زنان نخستین آموختگار مردانند»
بعنوان شعار چاپ می‌شد منظور از انتشار این روزنامه «بیداری و
رسانگاری زنان بیچاره و ستمکش ایران بود .^۱

۱ - پری شیخ‌الاسلامی ، زن در ایران و جهان ، ص ۱۰۱

شهنماز آزاد در نهضت بیداری زنان ایران تأثیرزیادی داشته است این زن با «انتشار نامه بانوان خدمات گرانبهائی به پیشرفت نسوان نموده است و در این راه دچار صدمات و مشقاتی گردیده و به جرم پیشوائی زنان و آزادی زنان و کشف حجاب گرفتار حبس و زندان شده است .»^۱

مجله جهان زنان

این مجله در سال ۱۲۹۹ شمسی برابر با ۱۹۲۱ میلادی در مشهد منتشر شد . مؤسس و مدیر این نشریه خانم آفاق پارسا بوده است . مندرجات آن اغلب مربوط به زنان و دادن آگاهی به آنان بوده . به علت انتقال آفاق پارسا به تهران ، از شماره پنجم مجله جهان زنان در این شهر انتشار یافته است . گرچه نویسندهای این مجله می کوشیدند ، بهانهای به دست دولت ندهند ، با این حال شماره پنجم مجله به دستور قوام‌السلطنه توقيف شد . مقاله‌ای که باعث توقيف شد ، «از حالا عنوان داشته و در آن‌آمده بود که زنان خود را برای همکاری و همگامی با مردان آماده کنند و حجاب از سر بردارند و با مردان «در کوچه و بازار و حجره و اداره و کارخانه و موقع خطره‌مراه باشند .»^۲ همچنین در مقاله‌ای دیگری «به لزوم برابری زن و مرد و رفع حجاب و ایجاد مدارس برای آموزش و پرورش زنان»^۳ تأکید شده بود . علاوه بر توقيف مجله ، مؤسس آن نیز به قم تبعید شد از این بعد توقيف نشریات زنان و در فشار گذاردن زنان آزاده ایران شروع گردید .

۱ - صدرهاشمی ، تاریخ جراید و مجلات ایران ، جلد ۴ ، ص ۲۶۲

۲ و ۳ - بری شیخ‌الاسلامی ، زن در ایران و جهان ، ص ۱۰۷

مجلهٔ عالم نسوان

ارگان فارغ‌التحصیلان عالی مدرسهٔ دخترانه آمریکائی بود انتشار آن که از سال ۱۳۰۰ ش. برابر با ۱۹۲۱ میلادی شروع شده تا ۱۳ سال بطور مرتب ادامه یافته است. صاحب امتیاز آن خانم نوابه صفوی بود. مجله «قصد انتشار اخبار سیاسی نداشته» و تنها مطالبی را که برای زنان ایرانی نهایت اهمیت را داشته، از قبیل «مقالات صحیه»، «دستور پرستاری و تربیت اطفال»، «مطالبی که به اداره امور تربیتی که در سعادت و آسایش خانواده مدخلیت تمام دارد»، «دقت در طرز لباس و حسن انتخاب آن»، «اخبار ترقی نسوان و خدمات آن در کل جهان» را درج می‌کرد و همچنین «مقالات ادبی و آثار منظوم و منتشر» زنان ایران را می‌نوشت علاوه بر آنچه که گذشت، این مجله در طول انتشار خود، مطالب زیادی را درباره زیان ازدواج دختران در سنین کودکی و نوجوانی، لزوم تساوی حقوق زن و مرد و شرکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی و کشف حجاب زنان درج کرد.

با روی کار آمدن رضاخان پالانی (پهلوی)، عامل امپریالیسم انگلستان در ایران، جنبش‌های آزادیخواهی ملی و نهضت‌های آزادی زنان بشدت سرکوب شدند. لکن زنان و مردان مبارز ایرانی با قلبی سرشار از امید به پیروزی، آتش انقلاب را دامن زدند سرانجام توفان انقلاب توده‌ها چراغ عمر نکبت‌بار سلسلهٔ پهلوی را خاموش کرد و ...

فهرست مطالب

۳	عوامل بیداری
۳۰	نقش زنان در لغو قرارداد رژی
۴۱	عصیان زینب پاشا
۵۵	کوچ سیاسی روحانیان و یاری زنان
۶۲	تلاش زنان برای تکمیل قانون اساسی
۷۴	تأسیس بانک ملی و یاری بی دریغ زنان
۷۹	بعماران مجلس ، قیام زنان
۹۴	سقوط تهران و گسترش فعالیتهای زنان
۱۰۲	تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در بیداری زنان ایران

لطفاً اشتباههای زیر را اصلاح فرمائید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰	۱	دیگر نیز	دیگر
۴۹	۵	امر کرد	امر که
۱۰۴	۱۴	ترقیخواهان	ترقیخواهان

زنان و مردان مستمکش مرنوشت واحدی دارند. زنان طبقه واحدی را تشکیل نمی‌دهند. آنان با علقوهای اقتصادی، اجتماعی و . . . به مردان - پدر یا شوهر - وابسته‌اند. زنان بورژوا وابسته به مردان بورژوا و زنان کارگر وابسته به مردان کارگر می‌باشند و بین زنان این دو طبقه هرگز سازش و اشتراک منافع نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنا بر این آزادی زن بدون آزادی مرد و آزادی مرد بدون آزادی زن هرگز امکان نخواهد داشت و تا وقتی که استثمار انسان از انسان برچیده نشده باشد، زن نیز مستمکش باقی خواهد ماند.

